



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



ولایت عہدی

امام رضا علیہ السلام

محمد مرتضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولایت عهدی امام رضا علیه السلام

نویسنده:

محمد مرتضوی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|-----------------------------------|
| ۵ | فهرست |
| ۱۱ | ولایت عهدی امام رضا علیه السلام |
| ۱۱ | مشخصات کتاب |
| ۱۱ | پیشگفتار |
| ۱۲ | هارون و فرزندانش |
| ۱۴ | عبدالله مأمون |
| ۱۵ | محمد امین |
| ۱۶ | ولایتعهدی امین |
| ۱۶ | ولایتعهدی مأمون |
| ۱۷ | مرگ هارون و آغاز درگیریها |
| ۱۷ | اشاره |
| ۱۷ | نقش زبیده |
| ۱۸ | نژادپرستی اعراب |
| ۱۹ | نژادپرستی ایرانیان |
| ۱۹ | اشاره |
| ۱۹ | آوردن مأمون به خراسان |
| ۲۰ | جلوگیری از بازگشت مأمون |
| ۲۱ | شادمانی از بازگشت عباسیان |
| ۲۱ | قرائن توطئه ایرانیان |
| ۲۱ | قصد کشتن مأمون |
| ۲۱ | جلوگیری از وحدت |
| ۲۱ | جلوگیری از رفتن به بغداد |
| ۲۲ | اقدامات فضل بن سهل در تثبیت مأمون |

| | | |
|----|-------|--------------------------------|
| ۲۲ | | اشاره |
| ۲۲ | | انتخاب لقب امام الهدی |
| ۲۳ | | جلب حمایت دانشمندان |
| ۲۳ | | جلب حمایت افکار عمومی |
| ۲۳ | | اشاره |
| ۲۳ | | ساده زیستی عوام فریبانه |
| ۲۴ | | ایجاد رفاه عمومی |
| ۲۴ | | اقدامات مأمون برای تثبیت حکومت |
| ۲۴ | | اشاره |
| ۲۴ | | کنار گذاشتن لباس سیاه |
| ۲۵ | | پوشیدن لباس سبز |
| ۲۵ | | تبلیغ وسیع برای امام علی |
| ۲۶ | | آزادی بیان |
| ۲۷ | | نقش استقلال طلبان |
| ۲۷ | | اشاره |
| ۲۷ | | شورشهای سیاسی |
| ۲۸ | | شورشهای عقیدتی |
| ۳۰ | | کشتن امین و پیامدهای آن |
| ۳۰ | | اشاره |
| ۳۰ | | افشای چهره‌ی واقعی مأمون |
| ۳۰ | | جدایی بنی عباس |
| ۳۱ | | سلب اعتماد ایرانیان |
| ۳۱ | | جسارت علویان |
| ۳۱ | | سلب اعتماد اعراب |

| | |
|----|------------------------------|
| ۳۲ | محبوبیت روزافزون علویان |
| ۳۲ | حذف آل علی از صحنه‌ی سیاسی |
| ۳۳ | اشاره |
| ۳۳ | سرکوبی علویان |
| ۳۳ | اشاره |
| ۳۳ | تعیین مسیر حرکت امام رضا |
| ۳۴ | تبلیغ لقب الرضا |
| ۳۴ | جلب اعتماد ایرانیان |
| ۳۴ | اشاره |
| ۳۵ | برائت از کشتن امین |
| ۳۵ | پنهان کردن قتل هرثمه بن اعین |
| ۳۵ | برائت از عباسیان |
| ۳۵ | حمایت از علویان |
| ۳۷ | امام رضا و پذیرش ولایتعهدی |
| ۳۸ | اطلاع‌رسانی امام رضا |
| ۳۹ | اشاره |
| ۳۹ | مقاومت در آمدن |
| ۳۹ | کیفیت خداحافظی با رسول خدا |
| ۳۹ | کیفیت خروج از منزل |
| ۴۰ | تلاش در مسیر |
| ۴۰ | اشاره |
| ۴۰ | نیشابور |
| ۴۱ | سناباد |
| ۴۱ | سرخس |

- ۴۱ مقاومت در پذیرش
- ۴۳ عکس‌العمل امام رضا پس از انتصاب به ولایتعهدی
- ۴۳ اشاره
- ۴۳ پذیرش تشریفاتی
- ۴۳ عدم همکاری
- ۴۵ نقد عملکرد مأمون
- ۴۶ کنترل قیام امام رضا
- ۴۶ اشاره
- ۴۶ آوردن امام رضا به خراسان
- ۴۶ انتخاب خانه‌ای قابل کنترل
- ۴۷ قرار دادن جاسوس
- ۴۷ قرار دادن محافظ جاسوس
- ۴۷ جاسوس شبانه
- ۴۸ توطئه‌ی سلب اعتماد ایرانیان از امام رضا
- ۵۳ هدفهای مأمون از تشکیل جلسات مناظره
- ۵۳ گرایش مذهبی مأمون
- ۵۳ اشاره
- ۵۳ نقد این تفکر
- ۵۳ علم دوستی مأمون
- ۵۳ اشاره
- ۵۳ نقد این تفکر
- ۵۴ منزوی کردن امام رضا
- ۵۴ اشاره
- ۵۴ نقد این دلیل

- ۵۴ محدود کردن امام رضا به بعد علمی
- ۵۵ اشاره
- ۵۵ نقد این دلیل
- ۵۵ ایجاد سرگرمی برای مردم
- ۵۵ اشاره
- ۵۵ نقد این دلیل
- ۵۶ مطرح شدن مأمون به عنوان زمامداری عالم
- ۵۶ شرایط سیاسی حکومت مأمون
- ۵۶ اشاره
- ۵۶ مشکلات مأمون
- ۵۷ تقاضای کارهای غیرعادی یا معجزه
- ۶۰ جلب اعتماد عباسیان
- ۶۰ اشاره
- ۶۱ برتری عباس
- ۶۲ کشتن امین
- ۶۲ ظلم و ستم نسبت به بنی عباس
- ۶۲ ولی عهد نکردن عباس
- ۶۳ ولایتعهدی علی بن موسی
- ۶۳ اشاره
- ۶۳ لیاقت ذاتی امام رضا
- ۶۳ هدف از ولایتعهدی امام رضا
- ۶۳ ذهنیت بنی عباس نسبت به ولایتعهدی
- ۶۴ تمسخر پدران
- ۶۴ قدرت مجوسیان

- ۶۴ حذف فضل بن سهل از صحنه‌ی سیاسی
- ۶۵ کشتن فضل بن سهل
- ۶۷ حذف امام رضا از صحنه‌ی سیاسی
- ۶۷ قرائن شهادت امام رضا به دست مأمون
- ۶۷ اشاره
- ۶۷ تصریح امام رضا
- ۶۸ کیفیت ورود امام بر مأمون
- ۶۸ اجبار به خوردن انگور
- ۶۸ خروج خشمگینانه از مجلس مأمون
- ۶۸ کیفیت حضور مأمون
- ۶۹ پاسخ امام رضا
- ۶۹ شهادت افکار عمومی
- ۶۹ تأخیر در دفن امام
- ۶۹ دفن شبانه‌ی امام
- ۶۹ پاورقی
- ۷۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ولایت عهدی امام رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

- عنوان و نام پدیدآور: ولایت عهدی امام رضا علیه السلام / مرتضوی، محمد، ۱۳۳۵.
- مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، انتشارات، ۱۳۸۵.
- مشخصات ظاهری: ۱۲۴ ص.
- شابک: ۱۱۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۹۷۱-۹۰۰۱-۹؛ ۱۲۰۰۰ ریال: چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱۱-۴۵-۴؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ سوم)
- وضعیت فهرست نویسی: فاپا
- یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۶.
- یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۷.
- یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۲۳] - ۱۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
- موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. -- ولایتعهدی
- موضوع: عباسیان -- تاریخ
- موضوع: شیعه -- تاریخ
- شناسه افزوده: بنیاد پژوهش‌های اسلامی
- رده بندی کنگره: BP۴۷/م۸و۴۶ ۱۳۸۵
- رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷
- شماره کتابشناسی ملی: م ۸۵-۱۱۱۹۷

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين

به اعتقاد شیعه، امام را خداوند انتخاب و پیامبر او را به مردم معرفی می‌کند. همانطور که مردم در تعیین پیامبر نقشی ندارند در انتخاب امام هم نقشی ندارند، زیرا هر دو وظایفی دارند که انجام آن وظایف مستلزم شرایطی است که احراز آنها توسط مردم محال است، از جمله‌ی آن شرایط عصمت است. انسان معصوم دارای حالت روحی است که در هیچ شرایطی گناه نمی‌کند و کشف چنین حالتی توسط مردم ممکن نیست. بر این اساس، خداوند آگاه از درون انسانها خود می‌داند چه کسی شایستگی دارد که به مقام پیامبری برسد. خداوند خود این واقعیت را چنین بیان می‌کند. (الله أعلم حیث يجعل رسالته) - سوره‌ی انعام (۶) آیه‌ی ۱۲۴.

جانشین پیامبر نیز باید از چنین شایستگی برخوردار باشد تا بتواند مسؤولیت امامت خلق را به عهده گیرد، و چون کشف چنین شایستگی توسط مردم ممکن نیست، مردم در تعیین امام حق دخالت ندارند.

امام همانند پیامبر وظایفی دارد که از جمله‌ی آنها هدایت همه جانبه‌ی مردم به سوی خداوند است. انجام دادن چنین وظیفه‌ای نیازمند دانشی فراتر از دانش بشری است که از آن به علم لدنی یاد می‌شود. پیامبر و امام از چنین دانشی برخوردار هستند و هر آگاهی که برای انجام این وظیفه به آن نیازمند باشد خداوند در اختیار آنان می‌گذارد. این اساس امامت و پیامبری شرط سنی ندارد.

پیامبران الهی علاوه بر وظیفه‌ی دریافت وحی و ابلاغ آن موظف بودند در صورت همکاری مردم و فراهم بودن شرایط اجتماعی حکومت دینی تشکیل دهند و با در اختیار [صفحه ۸]

گرفتن حاکمیت، هدایت همه جانبه‌ی مردم را به درستی انجام دهند. جانشین پیامبر نیز وظیفه دارد در صورت همکاری مردم و فراهم بودن شرایط، حکومت دینی تشکیل دهد و قوانین اجتماعی دین را اجرا کند. همانطور که امام برای رسیدن به مقام امامت به رأی مردم نیاز ندارد بلکه خداوند او را به این مقام منصوب کرده است، در تشکیل حکومت و رهبری سیاسی مردم هم برای مشروعیت یافتن حکومت خود نیازمند انتخاب مردم نیست بلکه این حق را از طرف خداوند دارد که در صورت فراهم بودن شرایط به چنین کاری اقدام کند. بر این اساس، این دو وظیفه قابل تفکیک است، یعنی ممکن است شخص امام منصوب از طرف خداوند باشد ولی رهبری سیاسی جامعه را در اختیار نداشته باشد و در مواردی هم امکان دارد که شخص گذشته از امام بودن، رهبر سیاسی جامعه نیز باشد. به عنوان مثال، امام علی علیه السلام در دوران ۲۵ سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که امام منصوب از طرف خداوند بود. رهبری سیاسی جامعه را در اختیار نداشت ولی در پنج سال پایانی عمر شریفش گذشته از امامت، رهبری سیاسی امت را هم در اختیار داشت. از جمله امامان شیعه، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است. بنابر مشهور او در یازدهم ذی القعدة سال ۱۴۸ ه. در مدینه به دنیا آمد [۱] پدرش امام موسی بن جعفر علیه السلام بود. نام مادر آن حضرت را متفاوت نقل کرده‌اند از جمله، نجمه یا تکتم [۲] و کنیه اش ام‌البین بود [۳].

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام القابی همچون: رضا، صابر، رضی، وفی داشت ولی [صفحه ۹]

مشهورترین آنها رضاست [۴] بعد از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام در ماه رجب ۱۸۳ ه [۵]، وظیفه‌ی امامت و رهبری امت اسلامی به عهده‌ی او گذاشته شده است. زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام و برخورد حاکمان بنی عباس با آن حضرت از جمله زندانی شدن به مدت طولانی، کیفیت شهادت آن حضرت و ... موجب ایجاد شبهه بین شیعه و پیروان آن حضرت شد. بر این اساس، امام علی بن موسی علیه السلام بعد از رسیدن به مقام امامت به دو مرکز مهم علمی جهان اسلام یعنی بصره و کوفه مسافرت‌هایی نمودند و در این دو شهر با صاحبان اندیشه و پیروان ادیان مختلف به مناظره پرداختند. محور بیشتر این مناظره‌ها مسائل امامت آن حضرت است [۶].

از جمله سفرهای آن حضرت، سفر به خراسان و مرو است. برخلاف سفرهای قبلی که امام با انتخاب خود به آن اقدام می کرد، این سفر به زور و با هدفهای خاصی که مأمون و حکومت عباسیان از آن دنبال می کردند برخلاف میل امام رضا علیه السلام انجام گرفت. گرچه مأمون چنین وانمود می کرد که می خواهد ولایتعهدی مسلمانان را به آن حضرت واگذار کند، در عمل به گونه‌ای دیگر عمل می کرد. در این نوشته درصدد هستیم با توجه به اسناد و مدارک تاریخی هدفهای پنهانی مأمون از این تبلیغات و عکس العمل امام رضا علیه السلام را بررسی کنیم.

[صفحه ۱۱]

هارون و فرزندانش

مسأله‌ی ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و تشکیل جلسات مناظره‌ی علمی توسط مأمون دو مسأله‌ی مهم در تاریخ امامت شیعه است که از طرفی با عقاید شیعه و از طرفی با تاریخ تشیع و ایران و بخصوص خراسان ارتباط تنگاتنگ دارد. به علاوه، مأمون در هر دو

مسأله نقش اساسی دارد. بنابراین او با این دو کار باید هدفهای خاصی داشته باشد که آگاهی یافتن از آنها برای ما اهمیت زیادی دارد. از طرف دیگر، درک هدفهای مأمون بدون شناخت شخصیت او و افکار و اندیشه‌های وی ممکن نیست.

موضوع ولایتعهدی مسأله‌ای تاریخی است و در بررسی مسائل تاریخی باید به نکاتی توجه داشت، از جمله آن که حوادث تاریخی به صورت حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته هستند که برای بررسی درست یک حادثه باید حوادث قبل از آن را نیز بررسی کنیم، در غیر این صورت بررسی مان ناقص خواهد بود. بنابراین، برای بررسی جامع آن دو مسأله باید درگیری بنی‌هاشم و بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس و آل علی علیه‌السلام را بررسی کرد. اما، چون این بحث به درازا می‌کشد و در این نوشته مجال آن نیست که به تفصیل درباره‌اش صحبت کنیم ناگزیر با اشاره‌ای اجمالی از آن می‌گذریم. در تاریخ اسلام قوی‌ترین جریانی که در برابر دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپس خاندان او بروز کرد جریان قبیله قریش بود که اندکی بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبیله‌ی بنی‌امیه متمرکز شد و به صورت دو جریان متخاصم بنی‌هاشم و بنی‌امیه در طول تاریخ اسلام بروز کرد. پس از حادثه بسیار فجیع و تکان دهنده‌ی کربلا که بنی‌امیه در حق بنی‌هاشم روا داشت نیروهایی

[صفحه ۱۲]

در جامعه اسلامی از انتساب شهدای کربلا به رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره‌برداری کردند. آنها با سوء استفاده از عشق و علاقه‌ی مردم مسلمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله در مبارزه با بنی‌امیه شورش‌هایی را به حمایت از آل علی علیه‌السلام که در واقع حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، علیه بنی‌امیه ترتیب دادند. این شورش‌ها و عوامل دیگر پس از چند دهه به سرنگونی بنی‌امیه انجامید.

از جمله شورش‌هایی که علیه بنی‌امیه بروز کرد جریان بنی‌عباس بود. بنی‌عباس با توجه به نزدیکی شان به رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشترین بهره‌ی سیاسی را از حادثه کربلا بردند و در نهایت در شورش علیه بنی‌امیه به جریان غالب، مبدل شدند و قدرت را به دست گرفتند ولی پس از آن هدفهای پنهانی خود را آشکار کرده و نه تنها به آل علی علیه‌السلام توجهی نکردند بلکه با بی‌رحمی بیشتر و با شیوه‌هایی جدید به قلع و قمع آل علی علیه‌السلام پرداختند. برای پی بردن به عمق جنایات بنی‌عباس در حق آل علی علیه‌السلام به بخشی از نامه‌ی مأمون به بنی‌عباس بغداد اشاره می‌کنیم. وقتی خبر ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام به بغداد رسید، عباسیان از این جریان بسیار ناراحت شدند و نامه‌ی تنیدی به مأمون نوشتند و او را به خیانت به بنی‌عباس متهم کردند. مأمون در پاسخ به این نامه ضمن افشای بخشی از هدفهای پنهانی خود از مسأله ولایتعهدی خطاب به بنی‌عباس بغداد درباره‌ی جنایت بنی‌عباس در حق بنی‌هاشم و آل علی علیه‌السلام چنین می‌گوید: (فاخفناهم و ضیقنا علیهم و قتلناهم اکثر من قتل بنی‌امیه ایاهم و یحکم ان بنی‌امیه انما قتلوا من سل منهم سیفا و انا معشر بنی‌العباس قتلناهم جملا فلتسألن اعظم الهاشمیة بای ذنب قتلت و لتسألن نفوس القیت فی دجله و الفرات و نفوس دفنت ببغداد و الکوفه احياء) [۷] ما آنان را ترسانیدیم، بر آنان سخت‌گیری کردیم، بیشتر از آنچه بنی‌امیه از آنان کشتند ما آنان را کشتیم! وای بر شما، بنی‌امیه تنها از بنی‌هاشم کسانی را کشتند که علیه آنان قیام مسلحانه کردند و ما بنی‌عباس آنان را گروه گروه کشتیم! از بزرگان بنی‌هاشم

[صفحه ۱۳]

پرسید به کدامین گناه کشته شدند، از آنان که در دجله و فرات غرق کردیم پرسید چرا کشته شدند؟ از آنان که در بغداد و کوفه زنده به گور کردیم پرسید چرا؟

آنچه در این نامه رسمی دولت بنی‌عباس آمده است گوشه‌ای بسیار ناچیز از جنایات بنی‌عباس در حق آل علی علیه‌السلام است. ما در این جا درصدد بررسی عملکرد بنی‌عباس در برابر بنی‌هاشم نیستیم بلکه درصدد بیان این نکته‌ایم که بنی‌عباس با استفاده از عواطف و احساسات مردم مسلمان بخصوص خراسانیان که به حمایت از آل علی علیه‌السلام به حرکت درآمده بودند بر موج سوار

شدند و پس از مدتی چهره واقعی خود را به نمایش گذاشتند، به گونه‌ای که روی بنی‌امیه را در تاریخ سفید کردند!! در کمتر از چهل سال، پنج خلیفه از بنی‌عباس به قدرت رسیدند که پنجمین آنان هارون الرشید بود. گرچه از صفات و ویژگی‌های فردی او فراوان گفته‌اند که جای ذکر آنها نیست ولی در مسائل سیاسی او ملقب به جبار بنی‌عباس (یلقب بجبار بنی‌العباس) [۸] بود. حکومت نسبتاً طولانی او گسترشی در دولت بنی‌عباس به وجود آورده بود که در هیچ دوره‌ی دیگری، خلیفه تا این حد به اقتدار دست نیافت. در کتاب صبح الاعشی نقل شده است گاه هارون به پشت می‌خوابید و به ابرهای در حال حرکت نگاه می‌کرد و می‌گفت: «به هر کجا می‌خواهی، ثمره‌ات نزد من بر می‌گردد» [۹].

هارون دارای فرزندان متعددی بود و از بین دوازده فرزند پسری که داشت [۱۰] سه نفر از آنان را به عنوان ولی عهدان خود انتخاب کرد. اینان عبارت بودند از محمد با لقب امین، عبدالله با لقب مأمون و قاسم با لقب مؤتمن [۱۱] این اقدام هارون سرآغاز اختلافات و درگیری‌های فرزندان وی و تجزیه حکومت مقتدر او بود. پاسخ این سؤال را که چرا هارون با اقدام به چنین کار خطرناکی زمینه‌ی تجزیه حکومت را فراهم آورد باید در شخصیت امین و مأمون یافت.

[صفحه ۱۴]

عبدالله مأمون

مأمون از طرف پدر هم عرب و هم عباسی محسوب می‌شد ولی مادر او کنیزی ایرانی از دربار خلافت به نام مراجل [۱۲] بود که بعد از به دنیا آمدن مأمون مرد، بنابراین او از نظر مادر یتیم بود. درباره‌ی مادر مأمون نوشته‌اند: «مادر مأمون زشت‌ترین و کثیف‌ترین کنیز در آشپزخانه هارون بود.» [۱۳].

اما درباره‌ی این که این زن چگونه مادر مأمون شد نقل می‌شود که زبیده همسر هارون و زن قدرتمند دربار با هارون شطرنج بازی می‌کرد، آن دو ابتدا با هم قرار گذاشتند که جایزه به انتخاب طرف برنده باشد و بعد از این که زبیده برنده شد به هارون گفت: «باید با زشت‌ترین زن از نظر قیافه همبستر شوی! زشت‌تر از مراجل در آشپزخانه‌ی دربار زنی را پیدا نکردند، هارون برای گذشت از این شرط حتی حاضر شد خراج مصر و عراق را به زبیده ببخشد ولی او قبول نکرد.» [۱۴] در نتیجه مأمون فرزندی ناخواسته از زنی ایرانی در دربار به دنیا آمد. با مرگ مادر مأمون، هارون او را به جعفر برمکی سپرد و در خانه‌ی او و با فرهنگ ایرانی بزرگ شد و مربی او فضل بن سهل بود که بعداً وزیر مأمون می‌شود.

مأمون در سال ۷۰هـ. ق در شبی متولد شد که درباره‌اش گفته‌اند: «در یک شب خلیفه‌ای مرد و خلیفه‌ای به قدرت رسید و خلیفه‌ای به دنیا آمد، موسی مرد، رشید به»

[صفحه ۱۵]

قدرت رسید و مأمون به دنیا آمد.» [۱۵] مأمون وقتی دوران طفولیت را پشت سر گذاشت به تمام مسائل درباره‌ی مادرش و جایگاه او در دربار آگاهی پیدا کرد. این مسائل نقش اساسی در زندگی سیاسی مأمون و درگیری‌های او با امین داشت. مأمون وقتی جایگاه متزلزل خود را در خانواده هارون و حکومت عباسی دید و آن را با جایگاه مستحکم برادرش امین مقایسه کرد از همان دوران کودکی کوشید از راههایی این ضعف را جبران کند و به همین دلیل در تحصیل علم و دانش بسیار زحمت کشید؛ قدرت علمی مأمون را از قضاوتی که دانشمندان درباره‌ی او کرده‌اند می‌توان فهمید.

دمیری درباره‌ی او می‌گوید: «در میان عباسیان کسی دانشمندتر از مأمون نبود.» [۱۶] ابن ندیم درباره‌ی او می‌گوید: «آگاه‌تر از همه‌ی خلفا نسبت به فقه و کلام بود» [۱۷]؛ «مأمون چنان در علوم رشد کرد که نه تنها بر همه‌ی معاصران خود بلکه بر همه‌ی خلفای بنی‌عباس برتری یافت.» [۱۸] امام علی علیه‌السلام در جمله‌ای درباره‌ی خلفای عباسی فرموده است: «هفتمین خلیفه‌ی عباسی

دانشمندترین آنان است.» [۱۹] این جمله از پیشگویی‌های آن حضرت است که با علم امامت این غیب‌گویی را انجام داده است. پدرش، هارون الرشید، درباره‌ی توانمندی‌های فردی او برای اداره کشور درباره‌ی وی چنین قضاوت کرده است: «من در عبدالله (مأمون) قاطعیت منصور، پرهیزگاری مهدی و اقتدار هادی را می‌بینم و اگر بخواهم او را به چهارمی نسبت بدهم (یعنی خود هارون، نسبت می‌دهم (یعنی این نسبت بجاست).» [۲۰].

[صفحه ۱۶]

محمد امین

امین از طرف پدر و مادر هم عرب و هم عباسی محسوب می‌شد ولی مادر او زبیده، نوهی منصور دوانقی، بود [۲۱] او در سال ۱۷۱ ه. ق به دنیا آمده بود. با به دنیا آمدن او، هارون فضل بن یحیی برمکی را که برادر رضاعی خود وی نیز محسوب می‌شد مأمور تربیتش کرد. [۲۲] ولی امین به دلیل اتکا به مادر قدرتمندش از نظر علمی، اخلاقی و سیاسی هیچ‌گونه رشدی نکرد و این واقعیت را می‌توان از اظهارنظر دانشمندان درباره‌ی او فهمید.

طبری درباره‌ی او می‌گوید: «همین که محمد (امین) به قدرت رسید به تمام شهرها پیام داد که نوازندگان را برایش بفرستند و آنان را دور خود جمع کرد برایشان حقوق در نظر گرفت، از برادران و خانواده‌ی خود دوری جست و آنان را خوار شمرد و نیروهای نظامی اش را تحقیر کرد آنچه در بیت‌المال از جواهرات و ... وجود داشت بین نزدیکان و همنشینان خود تقسیم کرد و جایگاه‌هایی برای خوشگذرانی و لهو و لعب خود بنا کرد.» [۲۳].

طبری درباره‌ی عیاشی امین مطالبی می‌نویسد که تعجب انسان را بر می‌انگیزد، ولی به دلیل اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. ابن اثیر پس از شرح مختصری درباره‌ی زندگی و عیاشی او می‌نویسد: «ما در زندگی او چیز ارزشمندی از بردباری، عدالت، تجربه و ...»

[صفحه ۱۷]

نیافتیم که ارزش گفتن داشته باشد و همین مقدار کافی است» [۲۴].

سیوطی درباره‌ی او می‌گوید: «امین شعر خوب می‌گفت و گرایش به لهو و لعب و اسراف داشت و جایگاه‌هایی برای خوشگذرانی ساخته بود.» [۲۵].

هارون که بهتر از همه فرزندش را می‌شناخت درباره‌اش می‌گوید: «می‌دانم امین تابع هوای نفس خود است و در آنچه در اختیار اوست ولخرج می‌باشد و در تصمیم‌گیری‌هایش زنان و کنیزان دخالت می‌کنند.» [۲۶].

با این که تفاوت شخصیتی مأمون و امین روشن بود و همه‌ی کسانی که با این دو آشنا بودند به عدم شایستگی امین برای خلافت اعتراف داشتند و با این که با کوچکتر بودن امین از مأمون، هارون امین را ولیعهد خودش قرار داد، اکنون سؤال این است که این تصمیم نابجا بر اساس چه معیاری گرفته شده است؟ این سؤال در همان روزگار نیز مطرح بوده است و خود هارون که این تصمیم را گرفته است چنین پاسخ می‌دهد: «من در عبدالله (مأمون) قاطعیت منصور، پرهیزگاری مهدی، اقتدار هادی را می‌بینم و اگر بخواهم به چهارمی (یعنی خود هارون) نسبت بدهم می‌دهم (یعنی نسبت بجاست) با این همه محمد را بر او مقدم می‌داشتم با این که می‌دانم محمد (امین) تابع هوای نفس خود است و در آنچه در اختیار اوست ولخرج می‌باشد و در تصمیم‌گیری‌هایش کنیزان و زنان دخالت دارند و اگر نبود زبیده و گرایش بنی‌هاشم (بنی‌عباس) قطعاً عبدالله را در ولایتعهدی بر او مقدم می‌داشتم.» [۲۷].

همان طور که ملاحظه می‌کنید دو عامل اساسی در نگاه هارون موجب انتصاب امین به ولایتعهدی شده است:

۱- بنی‌عباس یا به تعبیری درباریان، زیرا پیشتر بیان کردیم از بین فرزندان هارون تنها

[صفحه ۱۸]

امین هم از نظر مادر و هم از نظر پدر عباسی بود ولی مأمون از نظر مادر ایرانی محسوب می‌شد و طبیعی بود که نگاه نژادپرستانه مانع از یک تصمیم درست شود.

۲- زبیده، زبیده به دلیل آنکه نوهی منصور دوانقی بود عباسیان دربار و غیر دربار را با خود داشت و به همین علت از اقتدار خاصی برخوردار بود و در تصمیم‌گیری‌های اساسی کشور دخالت می‌کرد، به علاوه آن که برای تأمین آینده خود به عنوان مادر خلیفه تلاش می‌کرد تا پسرش با وجود هیچ نوع شایستگی جانشین پدر شود.

[صفحه ۱۹]

ولایتعهدی امین

با اوصافی که درباره‌ی امین گفته شد نتیجه می‌گیریم که او هیچ‌گونه لیاقتی برای ولایتعهدی نداشت، ولی به دلیل پشتیبانی شدیدی که در دربار از او می‌شد در حالی که طفلی پنج ساله بود در سال ۱۷۵ هارون او را به ولایتعهدی منصوب کرد و لقب امین را به او داد [۲۸] او در دوران طفولیت به ولایتعهدی منصوب شد در حالی که در دوران رشد و جوانی خود لیاقت چنین کاری را نداشت.

[صفحه ۲۰]

ولایتعهدی مأمون

مأمون در دوران خلافتش درباره‌ی کاردانی خود چنین قضاوتی کرده است: «معاویه با عمرو بن العاص کشور را اداره می‌کرد و عبدالملک با حجاج و من به تنهایی کشور را اداره می‌کنم.» [۲۹].

مأمون نه مادر قدرتمند مانند زبیده داشت و نه عباسیان دربار از او حمایت می‌کردند، و در بین فرزندان هارون تنها کسی بود که شایستگی فردی برای اداره‌ی کشور را داشت؛ از سوی دیگر هر چه زمان می‌گذشت و امین بزرگتر می‌شد بی‌کفایتی او برای این کار هم برای هارون و هم برای همه‌ی کسانی که در انتصاب او به ولایتعهدی نقش داشتند روشنتر می‌شد و هارون نمی‌توانست نسبت به این مسأله بی‌تفاوت باشد تا این که در سال ۱۸۲ ه - هنگام بازگشت از مکه - مأمون را به ولایتعهدی بعد از امین منصوب کرد، و ولایت خراسان، همدان و اطراف خراسان بزرگ را به عهده‌ی او سپرد، لقب مأمون را به او داد و او را به جعفر بن یحیی برمکی سپرد تا وی را به بغداد ببرند و در بغداد برای او از لشکر و سران حکومت و مردم در حالی که دوازده سال داشت بیعت گرفتند [۳۰].

ابن اثیر می‌نویسد: این اقدام هارون از عجایب روزگار است زیرا او خود دیده بود که عمویش هادی چه بر سر پدرش آورد که از ولایتعهدی کنار برود و تا پایان عمر کنار

[صفحه ۲۱]

نرفت تا این که مرد و هارون به قدرت رسید. حال این سؤال مطرح می‌شود که او چگونه اقدام به ولایتعهدی نوبتی کرده است؟ [۳۱].

یکی دیگر از اشتباه‌های سیاسی هارون این بود که پسر دیگرش را به نام قاسم که در سال ۱۷۳ ه. از ام ولد به دنیا آمد و از امین و مأمون کوچکتر بود [۳۲]، در سال ۱۸۶ در حالی که سیزده سال داشت، به عنوان ولی‌عهد بعد از مأمون نصب کرد [۳۳] و لقب مؤتمن را به او داد. او به هر یک از این سه ولی‌عهد اداره‌ی بخشی از حکومت پهناور خود را واگذار کرده بود، با این تفاوت که

مسأله‌ی ولایتعهدی مؤتمن را به مأمون واگذار کرد که اگر صلاح دید مؤتمن بعد از او خلیفه باشد و اگر صلاح ندید وی را از ولایتعهدی خلع کند. [۳۴].

پیشتر بیان کردیم که هارون به انتصاب امین به ولایتعهدی تمایلی نداشت و زیر فشار همسرش زبیده و عباسیان دربار این کار را انجام داده بود؛ اما در نصب مأمون به ولایتعهدی بر اساس تشخیص مدیریتی خودش اقدام کرده بود، ولی می‌دانست که پشتیبانی عباسیان از امین و حمایت مادرش زبیده از او معلوم نیست که مأمون از گزند آنان جان به در ببرد و امین به این عهد وفا کند. بر همین اساس، هارون امین و مأمون را در خانه خدا جمع کرد و در حضور عباسیان، فقها، قضات، و فرماندهان «عهدنامه‌ای نوشت و حاضران را به عنوان شاهد گواه گرفت که امین نسبت به مأمون وفادار بماند و عهدنامه‌ای نوشت و حاضران را گواه گرفت که مأمون به امین وفادار بماند. سپس، هر دو نامه را در کعبه قرار داد که از دسترس دیگران در امان باشد و دیگران را نیز از ورود به کعبه منع کرد که مبادا نامه آسیب ببیند» [۳۵].

[صفحه ۲۲]

شاید هارون با این اقدام درصدد تثبیت حکومت در بین فرزندان خود بوده است همانطوری که عده‌ای نیز در آن دوران چنین تصویری را داشته‌اند [۳۶]، ولی عده‌ای هم که تیزبین بودند می‌دانستند که این اقدام آغاز تجزیه حکومت عباسیان و آغاز درگیری فرزندان هارون است به گونه‌ای که در این زمینه شعرها سروده شد از جمله:

رأی الملك المهدب شر رأی

بقسمته الخلافة و البلاد [۳۷].

بدترین اندیشه را پادشاه شایسته ابراز کرد وقتی که خلافت و کشور را تقسیم کرد.

[صفحه ۲۳]

مرگ هارون و آغاز درگیریها

اشاره

هارون در سال ۱۹۳ هـ. [۳۸] در توس درگذشت و بنا بر وصیت او، خلافت به امین رسید؛ بدین ترتیب اختلاف بین مأمون و امین شروع شد. گرچه بررسی اختلافات این دو در بحث ما در این نوشته نمی‌گنجد باید به چند عامل اساسی این اختلاف که کمتر به آنها توجه شده است اشاره کرد:

نقش زبیده

شاید زبیده بیش از هر کسی از بی‌کفایتی فرزندش در اداره کشور مطلع بود، از طرفی، بیش از هر کس تمایل داشت او حاکم مطلق کشور اسلامی باشد، از طرف دیگر، با ویژگیهای مأمون هم آشنا بود. زبیده بخوبی می‌دانست که حمایت عباسیان از امین نمی‌تواند بی‌حد و حصر باشد؛ بر همین اساس، تلاش او برای حذف مأمون چشمگیر بود. کوشش زبیده برای این منظور را می‌توان از اقدامی که امین انجام داد فهمید. مورخان نوشته‌اند هنگامی که علی بن عیسی بن ماهان، فرمانده سپاه چهل هزار نفری، برای مبارزه به حوزه‌ی حاکمیت مأمون مأمور شده بود «همراه خود زنجیر طلایی به همراه داشت تا همانطور که زبیده خواسته با آن مأمون را به بند بکشد» [۳۹].

[صفحه ۲۴]

نژادپرستی اعراب

همه‌ی کسانی که با تاریخ عباسیان و آغاز، ادامه و تسلط آنان بر حکومت آشنا هستند به نقش برجسته‌ی ایرانیان در این جریان اعتراف دارند. گرچه ایرانیان به عشق حمایت از اولاد علی علیه‌السلام به حمایت از عباسیان علیه بنی‌امیه برخاستند، به زودی فهمیدند که در این جریان مغبون شده‌اند. علاوه بر این، عباسیان می‌دانستند اگر زمینه‌ای فراهم شود ایرانیان قدرت را از آنان خواهند گرفت و اکنون که مأمون از طرف مادر ایرانی است، ممکن است این کار عملی شود. این مسأله را با توجه به چندین اقدام عباسیان می‌توان فهمید:

الف - نصب امین به ولایتعهدی: با این که امین کودکی پنج ساله بود، عباسیان تلاش کردند که او را که تنها فرزند هارون و از طرف مادر هم عرب بود به ولایتعهدی نصب کنند. به این عبارت توجه کنید: (فی هذه السنه عقد الرشید لابنه محمد بن زبیده بولایه العهد و لقبه الامین و اخذ له البیع و عمره خمس سنین و کان سبب البیع ان خاله عیسی بن جعفر بن المنصور جاء الی الفضل ابن یحیی بن خالد فسأله فی ذلک و قال له انه ولدک و خلافتک لک فوعده بذلک و سعی فیها حتی بايع الناس له بولایه العهد) [۴۰] «در سال ۱۷۵ هارون الرشید فرزندش محمد، پسر زبیده، را به ولایتعهدی نصب کرد و لقب امین را به او داد در حالی که پنج سال داشت. علت این کار این بود که برادر زبیده، عیسی نوه‌ی منصور، نزد فضل بن یحیی آمد و از او تقاضا کرد که این کار را بکند و به او گفت: این فرزند توست و ولایتعهدی او خلافت توست! به دنبال این سخنان فضل بن یحیی به او قول مساعد داد و برای این کار کوشید تا این که مردم برای ولایتعهدی امین بیعت کردند.»

طبری درباره‌ی تلاش فضل بن یحیی چنین می‌نویسد: «وقتی فضل بن یحیی به

[صفحه ۲۵]

خراسان رفت اموال زیادی بین مردم تقسیم کرد و هدایای متعددی به لشکریان داد، به دنبال آن از آنان خواست که با محمد بیعت کنند و لقب امین را به او داد و مردم هم بیعت کردند.» [۴۱].

از این عبارت طبری روشن می‌شود که این اقدامات قبل از اعلام رسمی خلافت محمد در بغداد بوده است و فضل بن یحیی لقب امین را برای محمد انتخاب کرده است، نکته‌ی قابل توجه این است که آنان تبلیغ برای خلافت امین را از خراسان آغاز کرده‌اند تا از این منطقه خیالشان راحت باشد.

ب - خلع مأمون: هنگام مرگ هارون بیشتر عباسیان دربار در توس همراهش بودند و او در آنجا دوباره برای مأمون از آنان بیعت گرفت ولی به محض اینکه هارون مرد اینان با هم مشورت کردند که در کنار مأمون بمانند یا این که به بغداد برگشته و از محمد حمایت کنند. فضل بن الربیع آنان را به حمایت از محمد هدایت کرد. «و به سپاه دستور کوچ داد و آنان نیز با انگیزه‌ی این که در بغداد به منازل خود برگردند اطاعت کردند و تمام پیمان‌هایی را که هارون از آنان برای مأمون گرفته بود شکستند!» [۴۲].

فضل بن الربیع به محض رسیدن به بغداد تمام تلاش خود را به کار گرفت که مأمون را از ولی‌عهدی عزل کند. گرچه امین در ابتدا این اندیشه را نداشت ولی فضل بن الربیع که در اندیشه‌ی حذف ایرانیان از قدرت بود دست به اقدامی زد که مأمون را به عکس‌العمل واداشت و مقدمات درگیری بین این دو برادر شروع شد. به این اقدام توجه کنید:

«هنگامی که فضل بن الربیع به عراق بازگشت، در حالی که همه‌ی پیمان‌هایی را که هارون برای مأمون از او گرفته بود شکسته بود، به این نتیجه رسید که اگر روزی قدرت به دست مأمون برسد نخواهد گذاشت که او بر سر کار باشد. به همین سبب امین را تحریک کرد که مأمون را عزل و پسر خودش موسی را که خردسال بود به عنوان ولی‌عهد نصب

[صفحه ۲۶]

کند. گرچه امین ابتدا چنین فکر نمی‌کرد بلکه تصمیم داشت نسبت به دو برادرش وفادار بماند، فضل بن الربیع آن قدر به او تلقین

کرد تا این که رأی او را عوض کرد. اولین اقدام او این بود که با تمام شهرها مکاتبه کرد که پسرش موسی را به عنوان ولی عهد معرفی کنند و مأمون و قاسم را به عنوان ولی عهد ان بعد از موسی معرفی کنند.» [۴۳].

تمام کسانی که با مسائل سیاسی آشنا بودند می‌دانستند که این اقدام فضل بر افروختن آتش درگیری و جنگ بین دو برادر خواهد بود. یکی از شعرای آن عصر این تحلیل را چنین بیان می‌کند:

اضاع الخلافة غش الوزير

و فسق الامير و جهل المشير

فضل وزير و بكر مشير

يريدان ما فيه حتف الامير [۴۴].

خلافت را خیانت وزیر و عیاشی امیر و نادانی مشاور از بین ببرد

فضل وزیرش بود و بکر مشاورش اقدام این دو جز مرگ امیر چیزی نبود.

نژادپرستی ایرانیان

اشاره

ایرانیان، بخصوص خراسانیان که در به قدرت رسیدن بنی‌عباس نقش عمده‌ای داشتند ولی در دولت عباسیان متناسب با تلاشی که برای به قدرت رساندن عباسیان انجام داده بودند سهمی نداشتند و احساس می‌کردند در این جریان فریب خورده‌اند، اکنون برای تحقق خواسته‌های خود به حمایت از مأمون که از طرف مادر ایرانی بود برخاستند. یکی از مورخان این انگیزه ایرانیان و دستهای پشت پرده درگیری این دو برادر را چنین تحلیل می‌کند: «مکاتبات بین دو برادر فایده‌ای نداشت زیرا هر یک از این دو کسی را داشتند که آنان را هدایت می‌کرد: به امین فضل بن الربیع خط می‌داد که به مأمون علاقه‌ای نداشت و از حکومت او نیز خوشش نمی‌آمد، و به مأمون فضل بن سهل

[صفحه ۲۷]

خط می‌داد که آرزو داشت مأمون به قدرت برسد و مرو پایتخت خلافت باشد تا عظمت گذشته‌ی خراسان به آن بازگردانده شود.» [۴۵].

تلاش ایرانیان در انتقال خلافت به خراسان و یا به تعبیر دیگری تجزیه خلافت عباسی را می‌توان با پیگیری یک سلسله حوادث دریافت که عبارتند از:

آوردن مأمون به خراسان

بر اساس وصیت هارون، مأمون ولی‌عهد دوم بود که بعد از مرگ برادرش امین می‌بایست به قدرت برسد ولی به هنگام حرکت کردن هارون به سمت خراسان، ایرانیان تلاش کردند مأمون را روانه ایران کنند در حالی که تا این تاریخ نه مأمون به خراسان آمده بود و نه خراسان را دیده بود؟ و مادرش نیز بعد از به دنیا آوردن او از دنیا رفته بود. ایرانیان که با این کار در اندیشه چیز دیگری بودند تلاش خود را به کار گرفتند و این تلاش به ثمر نشست. به این تلاش توجه کنید: (عن ذی الریاستین انه قال قلت للمأمون لما اراد الرشید الشخوص الی خراسان لحرب رافع لست تدری ما یحدث بالرشید و هو خارج الی خراسان و هی ولایتک و محمد المقدم علیک و ان احسن ما یصنع بک ان یخلعک و هو ابن زبیده و احواله بنو هاشم و زبیده و اموالها فاطمب الیه ان یشخصک معه

فسأله الاذن فابی علیه فقلت له قل له انت علیل و انما اردت ان اخدمک و لست اکلکک شیئا فاذن له.) «فضل بن سهل می گوید: وقتی هارون می‌خواست برای جنگ با رافع بن لیث روانه‌ی خراسان شود، من به مأمون گفتم هارون به خراسان می‌رود تو نمی‌دانی چه بر سر هارون خواهد آمد در حالی که خراسان کشور توست و محمد امین مقدم بر توست و ولی عهد اوست؛ بهترین کاری که در حق تو انجام دهد این است که تو را از ولایتعهدی عزل کند، او پسر زبیده است و پشتیبانی زبیده، بنی‌عباس و ثروت زبیده را در اختیار دارد، از هارون بخواه که تو را همراه خود ببرد، مأمون از هارون خواست که او را در این

[صفحه ۲۸]

سفر خود همراه خود ببرد ولی هارون موافقت نکرد، به مأمون گفتم به هارون بگو تو مریض هستی من می‌خواهم به تو خدمت کنم و برای تو مزاحمتی ندارم که در این مرتبه هارون موافقت کرد.» [۴۶].

اگر به این گفته‌ها و امثال آن از نظر سیاسی توجه کنیم، می‌توان چنین احتمال داد که فضل بن سهل در مرگ هارون نقش داشته و مرگ او مشکوک است، بخصوص اگر به این سند توجه کنیم که هارون به هنگام خروج از بغداد در بین راه به صباح طبری گفت: ای صباح تصور نمی‌کنم مرا دیگر ببینی! و او را کنار کشید و در گوشه‌ای با او خلوت کرد، سپس به او گفت: هر یک از فرزندان من بر من جاسوس گماشته‌اند، مسرور جاسوس مأمون است جبرائیل بن بختیشوع جاسوس امین است و برای مرگ من لحظه‌شماری می‌کنند، برای این که به این مسأله پی ببری «الآن من تقاضای اسب سواری می‌کنم خواهی دید که یک اسب لاغر کند رو را خواهند آورد تا مرض من شدت یابد.» [۴۷] هارون پس از این مکالمه دستور داد اسبی بیاورند و همان اسبی را آوردند که او وصف کرده بود و نگاهی معنادار به صباح طبری کرد و سوار شد.

این نوع متون از حوادث این دوران و مسائل پشت پرده در مرگ هارون حکایت دارد، گرچه طبری اتهام پزشک مخصوص هارون، یعنی جبرائیل بن بختیشوع، را در مرگ هارون نقل می‌کند [۴۸].

جلوگیری از بازگشت مأمون

هارون در سفر به خراسان هنگامی که به جرجان (گرگان) فعلی رسید مأمون را جلوتر با عده‌ای از فرماندهان و عباسیان روانه‌ی مرو کرد بعد از رسیدن به توس مرض او شدت یافت و مرد. در این سفر برای چندمین بار از فرماندهان و درباریان برای مأمون

[صفحه ۲۹]

بیعت گرفت. از طرفی، امین جاسوسی را با نامه‌هایی فرستاده بود که منتظر مرگ هارون بماند و پس از مرگ او نامه‌ها را به افرادش برساند. با آمدن این جاسوس که اسمش بکر بن معتمر می‌باشد هارون به وی مشکوک شد و دستور بازجویی و تفتیش او را داد [۴۹]. او هنوز اعتراف نکرده بود که خبر مرگ هارون منتشر شد. با انتشار خبر مرگ هارون، بکر بن معتمر به فضل بن الربیع گفت مرا نکش که خبر مهمی برای دارم. فضل بن الربیع گفت خیرت چیست؟ او نامه‌ها را درآورد و نامه‌ی فضل را به او داد. امین در نامه به فضل دستور داده بود که بعد از مرگ هارون چگونه عمل کند و نامه‌های بقیه فرماندهان از جمله نامه‌ی مأمون را نیز به او دادند. فرماندهان همراه فضل بن الربیع پس از اطلاع از مضمون نامه‌ها جلسه‌ای تشکیل دادند. فضل بن الربیع دستور کوچ سپاه را به سوی بغداد صادر کرد. فرماندهان به او یادآوری کردند که هارون از تو برای مأمون بیعت گرفته و مأمون اکنون در مرو است. او پاسخ داد حکومت نقد را به نسیه نمی‌دهم [۵۰].

وقتی خبر مرگ هارون و رفتار فضل بن الربیع به سپاه مأمون رسید، مأمون با عباسیانی که همراه او بودند مشورت کرد که چه کند. آنان پیشنهاد کردند که با دو هزار نفر آنان را تعقیب کنیم و برگردانیم. مأمون قبل از عمل به این پیشنهاد، با فضل بن سهل (۲۰۲ - ۱۵۴) وزیر معروف خود مشورت کرد (فضل بن سهل در کودکی به دربار خلافت پیوست، در سال ۱۹۰ ه.ق به دست مأمون از دین

مجوس برگشت و مسلمان شد. وی به ذوالریاستین شهرت داشت، زیرا مرد سیاست و جنگ بود و سرانجام در حمام سرخس در سال ۲۰۲ به قتل رسید). [۵۱] او به مأمون گفت: «اگر به پیشنهاد اینان عمل کنی تو را به عنوان هدیه به برادرت تحویل می‌دهند!» [۵۲] سپس او پیشنهادی کرد ولی مأمون از آینده این حرکت مطمئن نبود. فضل بن سهل به مأمون فشار آورد و گفت: «صبر کن خلافت تو

[صفحه ۳۰]

را تضمین می‌کنم» [۵۳] و بدین ترتیب مانع پیوستن مأمون به عباسیان شد و از رفتن مأمون به بغداد جلوگیری کرد.

شادمانی از بازگشت عباسیان

فضل بن سهل یا به تعبیر دیگر ایرانیان که می‌دانستند با وجود عباسیان دربار در کنار مأمون و فرماندهان عباسی و ... نمی‌توانند حکومت و حاکم را در اختیار بگیرند باید می‌کوشیدند تا عباسیان از خراسان بروند. بر همین اساس، فضل بن سهل باید طرحی می‌ریخت که فضل بن الربیع و یا به تعبیر دیگر عباسیان هرگز به آن عمل نکنند، یعنی برنگردند تا در کنار مأمون بمانند. با این که فضل بن سهل بخوبی می‌دانست طبق وصیت هارون امین باید اول خلافت کند و بعد از او، مأمون خلیفه شود و او حتی از ابتدا در دربار هارون با این مسائل آشنا بود و با علم به این که این پیشنهاد عملی نیست آن را ارائه کرد و مأمون هم آن را انجام داد. وقتی خبر عکس‌العمل منفی فضل بن الربیع را برای فضل بن سهل آوردند گفت: «اینان دشمنانی هستند که از شرشان راحت شدم» [۵۴] با این شیوه، آنان عباسیان را از دور مأمون راندند و مأمون را خود در اختیار گرفتند تا هرگونه که بخواهند عمل کنند. از این پس، فضل بن سهل دست به کار شد که به هر شیوه‌ی ممکن حکومت مأمون را تثبیت کند.

قرائن توطئه ایرانیان

قصد کشتن مأمون

فضل بن سهل گرچه مأمون را به خراسان آورده بود و درصدد انتقال کامل خلافت به خراسان بود، تمایل مأمون به عباسیان را نیز نمی‌توانست نادیده بگیرد. به همین دلیل او درصدد برآمد که مأمون را به قتل برساند و امام رضا علیه‌السلام را به [صفحه ۳۱]

جای او بنشانند. بر این اساس، فضل بن سهل و هشام بن ابراهیم نزد امام آمدند و در یک جلسه‌ی ملاقات حضوری که پنهانی انجام شد قسم‌های زیادی خوردند و ... که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که «ای پسر پیامبر بدون تردید حاکمیت از آن شماست و حق، حق شماست و ما تصمیم گرفته‌ایم که مأمون را بکشیم و حاکمیت را تنها در اختیار شما قرار دهیم تا حق شما به شما برسد» [۵۵].

جلوگیری از وحدت

در ابتدای کار امین که مأمون تازه به خراسان آمده بود هنوز در خراسان حکومت او تثبیت نشده بود، امین نامه‌ای به او نوشت که به بغداد برگردد تا با هم حکومت را اداره کنند. مأمون فضل بن سهل را خواست و با او مسأله را در میان گذاشت. فضل به او گفت در خراسان باش و از رفتن به بغداد پرهیز کن و او را از نزدیک شدن به امین ترسانند.

جلوگیری از رفتن به بغداد

در ابتدا که هنوز کار دو برادر به درگیری نکشیده بود، امین در نامه‌ای از مأمون خواست که به طرف بغداد حرکت کند. پس از رسیدن نامه، مأمون با فضل بن سهل مشورت کرد که آیا برود و یا نه! فضل به او گفت: «ما با تو به شرطی بیعت کرده‌ایم که از خراسان خارج نشوی و در این جا بمانی» [۵۶].

مأمون گفت: «نمی‌توانم با او مخالفت کنم زیرا بیشتر سپاهیان با او هستند و اموال در اختیار اوست، مردم تمایل به پول دارند و پای بند به حفظ عهد و پیمان نیستند و من توانایی مخالفت کردن ندارم».

آنگاه مأمون مشکلات حکومت را بر می‌شمارد که کجاها سر به شورش برداشته‌اند و «... من نمی‌توانم هیچ یک از این مشکلات را حل کنم برای تأمین امنیت چاره‌ای ندارم جز این که به پادشاه ترک پناهنده شوم» [۵۷].

با همه‌ی این مشکلات، فضل مأمون را امیدوار کرد و به او راه‌حل تمام این مشکلات

[صفحه ۳۲]

را ارائه کرد که چگونه بر مشکلات پیروز شود. فضل در آخر به مأمون چنین گفت: «اگر پیروز شدی که شدی و در غیر اینصورت به پادشاه ترک پناهنده شو» [۵۸].

همان طور که ملاحظه می‌کنید فضل پیشنهاد پناهندگی را می‌دهد ولی حاضر نیست مأمون به بغداد برود و با برادرش حکومت را اداره کنند، زیرا در آن صورت حکومت عباسیان قوی خواهد شد و ایرانیان نمی‌توانند به هدفهای خودشان برسند.

۴- اعتراف فرماندهان: از جمله قرائتی که دلالت می‌کند ایرانیان درصدد انتقال خلافت به خراسان بوده‌اند این که طاهر بن الحسین، فرمانده سپاه مأمون در جنگ با امین، پس از کشته شدن امین، ضمن اشعاری هدفهای خود را چنین بیان می‌کند:

ملکت الناس قسرا و اقتدارا

و قتلت الجبابرة الکبارا

و وجهت الخلافة نحو مرو

الی المأمون تبتدر ابتدارا [۵۹].

با ستم و قدرت را در اختیار گرفتم / و ستمگران بزرگ زیادی را کشته‌ام

خلافت را به سمت مرو فرستادم / به سوی مأمون که بر امین پیشی گرفت، پیشی گرفتی

[صفحه ۳۳]

اقدامات فضل بن سهل در تثبیت مأمون

اشاره

فضل بن سهل سرانجام توانست مأمون را از عباسیان جدا کند، ولی مأمون برای ایرانیان ناشناخته بود و او می‌بایست کاری کند که ایرانیان مأمون را به عنوان یک رهبر عدالت‌خواه و عدالت‌گستر بشناسند، عدالتی که ایرانیان در قیام علیه بنی‌امیه خواستار اجرای آن بودند. بر همین اساس، فضل بن سهل دست به اقدامات گسترده‌ای زد که به مردم چنین وانمود کند که مأمون همان رهبری است که به دنبال او بودند. بعضی از اقدامات از این قرارند:

انتخاب لقب امام الهدی

اولین اقدام فضل بن سهل پس از جدا کردن مأمون از عباسیان این بود که برای معرفی او به مردم لقب امام الهدی را برایش انتخاب

کرد و تبلیغات حکومتی بر این اساس استوار شد. طبری درباره‌ی این حادثه می‌نویسد: «مأمون را امام الهدی خواندند و به همه‌جا مکاتبه کردند که لقب او امام الهدی است» [۶۰].

جلب حمایت دانشمندان

در جامعه اسلامی دانشمندان اسلامی از موقعیتی ویژه برخوردار می‌باشند به

[صفحه ۳۴]

گونه‌ای که عملکرد آنان حمایت افکار عمومی و توده مردم را به دنبال دارد. بر این اساس، در طول تاریخ در جامعه‌ی اسلامی هر گاه حاکمان توانسته‌اند حمایت عالم یا عالمانی را به همراه داشته باشند مشکلات کمتری داشته و به آسانی مشکلات را حل کرده‌اند. فضل بن سهل در همان آغاز متوجه این مسأله شد و کوشید حمایت دانشمندان را برای مأمون جلب کند. درباره‌ی این اقدام فضل بن سهل مورخان نوشته‌اند، فضل بن سهل به مأمون گفت: «تو قرآن خوانده‌ای، حدیث شنیده‌ای و تو خود یک دین‌شناس هستی، پیشنهاد می‌کنم هر کس از دانشمندان را که در این منطقه حضور دارند بخواهی و از آنان تقاضا کنی که برای تبلیغ و ترویج حق و پیاده کردن آن و زنده کردن سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو کمک کنند و مأمون نیز چنین کرد» [۶۱].

همان طور که پیشتر مطرح کردیم مأمون در ظاهر یک شخصیت علمی بود و با علوم اسلامی نسبتاً آشنایی داشت طوری که دانشمندانی که با او معاشرت می‌کردند به شخصیت علمی او اعتراف می‌کردند. این ویژگی در مسائل حکومتی به مأمون بسیار کمک کرد.

جلب حمایت افکار عمومی

اشاره

فضل بن سهل بخوبی می‌دانست که حمایت دانشمندان اگر پشتیبانی توده‌ی مردم را نداشته باشد فایده‌ای ندارد؛ روی همین اصل اقدام به جلب حمایت مردم کرد و برای رسیدن به این هدف دو پیشنهاد به مأمون ارائه داد:

ساده زیستی عوام فریبانه

ساده زیستی جزء فرهنگ دینی است. مسلمانان ساده زیستی هر شخصی را به حساب دینداری او و پرهیز از دنیا و توجه به آخرت می‌دانند، بخصوص اگر شخص، به

[صفحه ۳۵]

بیت‌المال و اموال عمومی دسترسی داشته باشد در آن صورت ساده زیستی او در ظاهر نشانه تقوا و پرهیز از چپاول بیت‌المال است. اما بین زهد واقعی و زهدفروشی فاصله بسیار است و فراواند کسانی که زهدفروشی می‌کنند ولی زاهد نیستند و این زهدفروشی را دامی برای فریفتن مردم قرار داده‌اند؛ از طرف دیگر فراواند کسانی که زاهد واقعی هستند ولی هرگز زهدفروشی نمی‌کنند. یکی از ضعفهای عامه‌ی مردم آن است که ظاهربین هستند و نمی‌توانند پشت پرده حوادث را در همه‌جا ببینند و از هدفهای پنهانی رفتار انسانهای زیرک غافل هستند، در نتیجه به همان ظاهر بسنده می‌کنند. فضل بن سهل که به این مسائل آشنا بود به مأمون چنین توصیه کرد: «پیشنهاد می‌کنم در حضور مردم روی نمود و فرش پشمی بنشین!!» [۶۲].

ادعای ترویج دین و ساده زیستی مأمون چنان تأثیری در اندیشه‌ی مردم گذاشته است که یکی از شاعران معاصر او در این باره چنین سروده است:

اضحی امام الهدی المأمون مشتغلا
بالدین و الناس بالدنیا مشاغل [۶۳].

امام الهدی مأمون روز را به سر می‌برد در حالی که به فکر دین باشد و حال آنکه همه مردم به فکر دنیا هستند.

ایجاد رفاه عمومی

مشکلات اقتصادی همیشه و در همه جا توده‌ی مردم را به ستوه می‌آورد و اکثریت جامعه از آن رنج می‌برند به گونه‌ای که می‌توان گفت مشکل اقتصادی، مهمترین مشکل توده‌ی مردم است. بنابراین، اگر حکومتی در حل این مشکل قدمی بردارد افکار عمومی را جلب و حمایت آنان را به دنبال خواهد داشت. روی همین اصل، فضل بن سهل به مأمون پیشنهاد کرد که «حق هر کسی را به او برگرداند و به دنبال این پیشنهاد مأمون یک چهارم مالیات کل

[صفحه ۳۶]

خراسان را حذف کرد» [۶۴].

اقدامات فضل بن سهل در معرفی مأمون به قدری تأثیر داشت که مردم حکومت مأمون را پذیرفتند. مورخان درباره‌ی تأثیر این اقدامات نوشته‌اند: «این اقدامات برای مردم خراسان بسیار خوشایند بود به گونه‌ای که گفتند مأمون پسر خواهر ما و پسر عموی پیامبر ماست!!» [۶۵].

آنچه بیان شد بخشی از اقدامات فضل بن سهل برای تثبیت حکومت مأمون بود ولی همان طور که پیش‌تر بیان کردیم مأمون خود نیز انسانی زیرک، سیاستمدار و باهوش بود. او خود نیز برای تثبیت حکومت خویش به عنوان یک حکومت مورد پسند خراسانیان دست به اقداماتی زد.

[صفحه ۳۷]

اقدامات مأمون برای تثبیت حکومت

اشاره

مأمون به خوبی دریافته بود که ایرانیان از عباسیان به شدت متنفر و به آل علی علیه‌السلام متمایل هستند؛ بر همین اساس به ترفندهایی متوسل شد که به خراسانیان چنین وانمود کند که او نیز از عباسیان متنفر می‌باشد و به آل علی علیه‌السلام علاقه‌مند است. از جمله کارهایی که او کرد اینها بودند:

کنار گذاشتن لباس سیاه

بر خلاف آنچه که عده‌ای می‌پندارند لباس سیاه شعار بنی‌عباس بوده و عباسیان این شعار را بوجود آورده‌اند باید دانست که پوشیدن لباس سیاه برای عزاداری در اسلام به عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسد [۶۶] با توجه به این که پوشیدن لباس سیاه در عزاداری شعار شیعه و آل علی علیه‌السلام بوده است، عباسیان از این شعار سوء استفاده کرده و با این شیوه خواسته‌اند خود را از طرفداران و خونخواهان شهدای آل علی علیه‌السلام نشان بدهند تا بدین وسیله حمایت خراسانیان را که بشدت شیفته‌ی آل

علی علیه‌السلام بودند برای خود جلب کنند. با وجود این در دوره‌ای مأمون احساس کرد که لباس سیاه دیگر نمی‌تواند نشانه‌ی همدردی با شیعیان در عزاداری آنان برای آل علی علیه‌السلام باشد زیرا عباسیان چهره‌ی واقعی خود را نشان داده‌اند و شیعیان پی برده‌اند که دشمنی عباسیان با آل علی علیه‌السلام کمتر از دشمنی [صفحه ۳۸]

بنی‌امیه با آنان نیست؛ روی همین اصل او دستور داد لباس سیاه را کنار بگذارند. به این دستور توجه کنید: «به سپاهیان دستور داد لباس سیاه را کنار بگذارند و به سراسر کشور بخشنامه کرد که باید چنین کنند» [۶۷].

پوشیدن لباس سبز

مردم خراسان و یا به تعبیری ایرانیان براستی شیفته و عاشق اهل بیت علیهم‌السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. آنان در هر فرصتی این عشق را ابراز می‌کردند و با هر که در برابر اهل بیت علیهم‌السلام عرض اندام می‌کرد سر ستیز بر می‌داشتند. عشق ایرانیان به اهل بیت علیهم‌السلام را می‌توان از حوادث مربوط به زید بن علی علیه‌السلام و یحیی بن زید به دست آورد. مسعودی می‌نویسد در آن سال که زید شهید شد در خراسان فرزندی به دنیا نیامد مگر این که اسم او را یحیی یا زید نهادند [۶۸] و برای شهادت یحیی در تمام خراسان یک هفته عزاداری کردند [۶۹].

مأمون بخوبی با روحیه‌ی خراسانیان آشنا بود و می‌دانست اگر بخواهد بر این منطقه حکومت کند باید به مردم نشان دهد که طرفدار اهل بیت علیهم‌السلام است. روی همین اصل، پس از آنکه دستور داد لباس سیاه را کنار بگذارند دستور دیگری داد: «هم خودش لباس سبز پوشید و هم به سپاهیان دستور داد چنین کنند و بخش نامه‌ای به سراسر کشور فرستاد که چنین کنند» [۷۰] این اقدام مأمون نیز برای جلب حمایت خراسانیان بود زیرا لباس سبز شعار علویان بوده است. شاهد بر این که تغییر لباس سیاه به سبز برای جلب حمایت خراسانیان بوده این که همین مأمون در کمتر از دو سال بعد از رسیدن به هدفهایش و خروج از خراسان هنگام ورود به بغداد در منطقه نهروان مورد استقبال

[صفحه ۳۹]

عباسیان قرار گرفت و از او خواستند که لباس سبز را کنار بگذارد و او نیز چنین کرد و به تبع او همه لباس سیاه پوشیدند [۷۱].

تبلیغ وسیع برای امام علی

بیشتر بیان کردیم که عشق ایرانیان به اهل بیت و سرآمد آنان امام علی علیه‌السلام زبانه‌ی عام و خاص بود. عباسیان نیز از این عشق سوء استفاده‌ها کردند؛ شاید بتوان گفت که مأمون بیشترین سوء استفاده را کرده است، از جمله اقدامات مأمون این بود که هر کجا می‌نشست از امام علی علیه‌السلام تعریف و تمجید می‌کرد. فقط به گزارش یک مناظره‌ی علمی او در این زمینه توجه کنید:

یحیی بن اکثم می‌گوید: روزی مأمون به من دستور داد محدثان و متکلمان منطقه را حاضر کنم؛ من هم حدود ۴۰ نفر از دانشمندان دو رشته را جمع کردم. پس از این که بر مأمون وارد شدند پس از ساعتی گفتگو به آنان گفت: جلسه‌ی امروز طولانی خواهد بود، هر کس حاجتی دارد حاجتش را به‌جا آورد و سپس برگردد. پس از آن که همه جمع شدند به آنان گفت امروز خداوند می‌خواهد مرا حجت بین خود و شما قرار دهد، هیبت من شما را نگیرد، از گفتن سخن حق واهمه نداشته باشید و از رد کردن باطل نهراسید، از آتش جهنم بترسید و درصدد به دست آوردن رضایت خداوند باشید. هیچ کس با گناه به کسی نزدیک نشد مگر این که خداوند او را بر گناهکار مسلط کرد. «پس با تمام توان فکری و عقلی با من مناظره کنید، من شخصی هستم که معتقدم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین انسان است. اگر سخنم راست است تصدیق کنید و اگر درست

نیست جواب بدهید. بیائید اگر میل دارید من از شما بیرسم و اگر دوست دارید شما از من بیرسید» [۷۲] محدثان گفتند ما شروع می‌کنیم و آنچه درباره‌ی خلفا روایت داشتند

[صفحه ۴۰]

آوردند و مأمون به همه‌ی آنها پاسخ داد و سپس وارد بحث با متکلمان شد تا جایی که همه ساکت شدند. مأمون به آنان گفت: ساکت شدید، گفتند نمی‌دانیم چه بگوئیم و بعد دستور داد آنان بروند.

این جلسه گرچه بسیار طولانی بود ولی نه اولین جلسه او بود و نه آخرین جلسه. برای این گفته مان که مأمون از عشق مردم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوء استفاده می‌کرد و گرنه اعتقادی بدین مسائل نداشت دلایلی داریم که در این جا فقط به دو مورد آن اشاره می‌کنیم:

الف - مأمون در مناظره با امام رضا علیه‌السلام درباره‌ی امامت به گونه‌ای سخن می‌گوید که از بی‌اعتقادی او به این مسائل حکایت دارد.

ب - صدوق قدس سره می‌نویسد وقتی گزارش این جلسات مأمون به امام رضا علیه‌السلام می‌رسید «امام رضا علیه‌السلام به اصحاب مورد اعتمادش می‌فرمود: فریب سخنان او را نخورید، به خدا قسم غیر از او کسی قاتل من نیست!!» [۷۳].

آزادی بیان

مأمون برخلاف خلفای عباسی که خشونت و سخت‌گیری آنان زبانزد بود و حتی به پدرش، هارون، لقب حجاج بنی‌العباس را داده بودند، در خراسان برای جلب حمایت مردم به آنان آزادی بیان داده بود طوری که هر چه درباره‌ی خودش می‌گفتند عکس‌العمل نشان نمی‌داد. او در این زمینه شعاری برای خودش انتخاب کرده بود: «اگر مردم بدانند که من چقدر عاشق عفو و گذشتم، با جنایت کردن به من نزدیک می‌شوند» [۷۴].

عفو و گذشت‌هایی از او نقل کرده‌اند که تعجب انسان را بر می‌انگیزد.

باید توجه داشت این سیاست مأمون در خراسان است و گرنه مأمون بغداد بسیار

[صفحه ۴۱]

متفاوت است؛ به عنوان نمونه، شکنجه کردن مردم و دانشمندان به دستور او به دلیل عدم پذیرش نظریه خلق قرآن بسیار روشن است.

گذشته از سیاستهای یاد شده مأمون سیاستهای دیگری را نیز دنبال می‌کرد، همچون:

- بدگویی نکردن از خلفا

- لعن کردن معاویه

- مردم‌داری

- جایز شمردن ازدواج موقت

و سیاستهایی دیگر که همه را برای جلب حمایت توده‌های مردم بخصوص دوستان اهل‌البیت علیهم‌السلام به کار گرفت که ارائه اسناد و مدارک هر یک از آنها در اینجا به درازا می‌کشد.

در مجموع سیاستهای فضل بن سهل و مأمون در طول کمتر از چند سال نه تنها توانست حکومت مأمون را به عنوان یک حکومت مردم‌دار و مقبول تثبیت کند بلکه توانست از همین مردم لشگری گسترده برای سرکوبی برادرش، امین، به طرف بغداد گسیل دارد.

در بغداد مسائل به گونه‌ای دیگر می‌گذشت؛ امین خود انسان بی‌کفایتی بود و به نصیحت دیگران هم توجه نمی‌کرد. فضل بن

الربیع نیز تنها در فکر تثبیت موقعیت خود بود بدون اینکه بداند چه می‌کند، زیرا اصرار او بر خلع مأمون توسط امین ضربه‌ی سنگینی به موقعیت امین نزد افکار عمومی و عباسیان زد. حتی هنگامی که امین تصمیم گرفت مأمون را خلع کند و با عده‌ای از عباسیان مشورت کرد آنان مخالفت کردند. ولی او به هشدار آنان توجهی نکرد و برای این که سندی نمانده باشد دستور داد نامه‌ی پدرش هارون را که در آن از عباسیان تعهد گرفته بود که به وصیتش عمل کنند و در کعبه گذاشته

[صفحه ۴۲]

بود که از بین نرود بیاورند و آن را پاره کرد [۷۵] در واقع، این اقدام اعلام جنگ با مأمون بود. اشتباهات امین یکی پس از دیگری کار را به جایی رساند که هر روز بر محبوبیت مأمون در خراسان افزوده می‌شد و در مقابل مردم خراسان نسبت به امین و عباسیان تنفر بیشتری پیدا می‌کردند و هیأت‌هایی که از بغداد به خراسان می‌آمدند تا به گونه‌ای مأمون را به بغداد برگردانند با شکست مواجه شدند. در نهایت امین اشتباه بزرگتری را مرتکب شد و آن اعزام سپاه به طرف خراسان برای سرکوب کردن مأمون و دستگیری او بود. در مقابل، مأمون هم سپاهی را اعزام و به درگیری بین دو سپاه و جنگ دو برادر منجر شد که بحث درباره‌ی این حوادث در این نوشتار نمی‌گنجد.

[صفحه ۴۳]

نقش استقلال طلبان

اشاره

با مرگ هارون و تجزیه‌ی حکومت پهناور او، مخالفان عباسیان، که تا این تاریخ وقت قدرت عرض اندام نداشتند فرصت را مغتنم شمرده و سر به شورش برداشتند. پس از آغاز جنگ بین دو برادر این شورش‌ها بخصوص شدت یافت به گونه‌ای که در بعضی از مناطق حکومت‌هایی خود مختار تشکیل شد. با توجه به نقش این شورش‌ها در توطئه انتقال قدرت بناچار به صورت اجمالی و گذرا این شورش‌ها را نام می‌بریم.

قبل از طرح شورش‌ها تذکر این نکته لازم است که این شورش‌ها را در یک تقسیم کلی می‌توان به دو نوع تقسیم کرد:

الف - شورش‌های سیاسی: مقصود از شورش‌های سیاسی، شورش افرادی است که درصدد جدا شدن از حکومت عباسی بودند بدون اینکه انگیزه‌ی عقیدتی داشته باشند. این نوع شورش‌ها به درگیری امین و مأمون ارتباطی نداشت و تا حکومت واحد هارون سرپا بود این افراد توان عرض اندام نداشتند. ولی پس از هارون، حکومت بغداد تضعیف شده بود و توان مقابله با این شورش‌ها را نداشت.

ب شورش‌های عقیدتی: مقصود از شورش‌های عقیدتی، شورش افرادی است که حکومت بنی‌عباس را حکومتی غاصبانه می‌دانستند و درصدد سرنگونی آن بودند. این گروه علویان بودند که احساس می‌کردند همکاری آنان با بنی‌عباس اشتباه بوده است و درصدد برآمدن حکومت را به مسیر اصلی آن برگردانند.

گرچه هر دو جریان قبل از این تاریخ هم وجود داشتند ولی ما فقط شورش‌هایی را که

[صفحه ۴۴]

در فاصله‌ی زمانی مرگ هارون تا ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام اتفاق افتاده است بررسی می‌کنیم:

شورش‌های سیاسی

- ۱- چند ماه بعد از به قدرت رسیدن امین در سال ۱۹۴ هـ، مردم منطقه حمص از مناطق سوریه‌ی فعلی علیه او شوریدند و استاندار او، اسحاق بن سلیمان، را بیرون کردند [۷۶].
- ۲- چند ماه بعد از به قدرت رسیدن امین در سال ۱۹۴ هـ، عمران بن مجالد الریبعی و قریش بن تونس در تونس سر به شورش برداشتند و با ابراهیم بن اغلب امیر آن منطقه چندین بار جنگیدند که در این بین کشتار عجیبی اتفاق افتاد [۷۷].
- ۳- در ماه جمادی‌الآخر سال ۱۹۴ هـ، مردم قیروان علیه ابراهیم بن اغلب سر به شورش برداشتند که کشتارهای وسیعی را به دنبال داشت [۷۸].
- ۴- مردم ماردیه علیه حکم بن هشام، امیر اندلس، سر به شورش برداشتند که این جنگ سه سال طول کشید یعنی تا سالهای ۱۹۶ - ۱۹۴ ادامه داشت [۷۹].
- در سال ۱۹۵ هـ، در گریه‌های امین و مأمون آغاز شد که چند سال طول کشید.
- ۵- در سال ۱۹۵ هـ، علی بن عبدالله بن خالد بن یزید مشهور به سفیانی در شام ادعای خلافت کرد و سلیمان بن منصور استاندار امین را از منطقه اخراج کرد و بر صیدا و جاهای دیگر نیز تسلط یافت که در سرکوب کردن این شورش چندین هزار نفر کشته و اسیر شدند [۸۰].
- ۶- در سال ۱۹۶ هـ، یکی از فرماندهان سپاه امین به نام حسین بن علی بن عیسی بن [صفحه ۴۵]
- ماهان در بغداد سر به شورش برداشت و امین را از خلافت عزل کرد و مأمون را به جای او به عنوان خلیفه معرفی کرد. او قصر امین را محاصره کرد که بعد از کشتار زیاد، حکومت توانست این جریان را سرکوب کند [۸۱].
- ۷- در سال ۱۹۶ هـ، به دنبال انتشار خبر عهدشکنی امین نسبت به مأمون و پاره کردن نامه پدرش هارون، استاندار امین در منطقه مکه و مدینه یعنی داود بن عیسی بن موسی که خود از شاهدان نامه‌ی هارون بود علیه امین شورش کرد و او را از خلافت خلع و مأمون را به جای او به عنوان خلیفه معرفی کرد و به پسرش سلیمان که والی مدینه بود نوشت که او نیز چنین کند و سلیمان نیز همین کار را انجام داد [۸۲].
- ۸- در سال ۱۹۶ هـ، در منطقه طرابلس - لیبی فعلی - ابو عصام سر به شورش برداشت و برای سرکوب کردن این شورش نیز کشتار وسیعی انجام گرفت [۸۳].
- ۹- در سال ۱۹۸ هـ، بعد از کشته شدن امین به دست سپاه مأمون نصر بن سیار در منطقه حلب علیه مأمون سر به شورش برداشت و بخشهای وسیعی را اشغال کرد [۸۴].

شورشهای عقیدتی

- ۱- در سال ۱۹۸ هـ، یعنی سال کشته شدن امین به دست سپاه مأمون، حسن الهرش سر به شورش برداشت و با شعار الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله جمعیت زیادی اطراف او جمع شدند و او مناطق بسیاری پیشروی کرد [۸۵].
- ۲- در سال ۱۹۹ هـ، محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا که از آل علی علیه‌السلام می‌باشد در کوفه سر به شورش برداشت و شعار محوری که مردم را به [صفحه ۴۶]

آن دعوت می‌کرد الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله و العمل بالکتاب و السنه بود. فرمانده سپاه او ابو السرایا بود. او در کوفه از آنچنان اقتداری برخوردار شد که سکه‌ی رایج را به اسم خودش زد و روی آن آیه‌ی (ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبيله صفا

کأنهم بنیان مرصوص) [۸۶] نقش بسته بود [۸۷] اقتدار ابو السرایا روز به روز بیشتر شد به گونه‌ای که تمام مناطق اطراف کوفه را تصرف کرد و اداره‌ی آنها را به آل علی علیه‌السلام سپرد به عنوان مثال: مکه را در اختیار حسین بن الحسن بن علی بن الحسین بن علی علیه‌السلام سپرد و او را امیر حاج کرد. یمن را در اختیار ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام برادر امام رضا علیه‌السلام سپرد. فارس را در اختیار اسماعیل بن موسی بن جعفر علیه‌السلام برادر دیگر امام رضا علیه‌السلام سپرد. اهواز و بصره را در اختیار زید بن موسی بن جعفر علیه‌السلام برادر دیگر امام رضا علیه‌السلام سپرد. مدائن را در اختیار محمد بن سلیمان بن داوود بن الحسن بن الحسن بن علی علیه‌السلام سپرد. [۸۸].

۳- قیام آمران به معروف و ناهیان از منکر. در فاصله کشته شدن امین و تجزیه حکومت او به دست علویان، بغداد به عنوان مرکز خلافت بنی‌عباس چنان اوضاع آشفته‌ای پیدا کرد که در روز روشن ارازل و اوباش اموال مردم را غارت می‌کردند، نوامیس مردم را مورد تجاوز قرار می‌دادند و فرزندان آنان را می‌ربودند. اینان امنیت را سلب کرده بودند و هیچ قدرتی نبود که جلوی تجاوز آنان را بگیرد و روز به روز جسور تر می‌شدند. سرانجام عده‌ای از مسلمانان که از این وضع خسته شده بودند با شعار امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند. ابتدا خالد الدریوش در محله خودش این اندیشه را مطرح کرد و عده‌ای اطراف او جمع شدند و محله خودشان را از تعرض اوباش حفظ کردند پس از چند روز سهل بن سلامه انصاری از اهل خراسان سر برداشت و در حالی که قرآنی به گردن انداخته بود مردم را به عمل به کتاب و سنت دعوت می‌کرد که نیروی

[صفحه ۴۷]

عظیمی به کمک او آمدند و توانست اوباش را سرکوب کند [۸۹].

با نگاهی دوباره به مجموعه این شورش‌ها، چه شورشهای سیاسی و چه عقیدتی بدین نتیجه می‌رسیم که هیچ نقطه‌ای از این کشور پهناور امنیت ندارد. ولی این حرکتها ضعفی اساسی داشت و آن این که گرچه با انگیزه‌ی دینی انجام می‌گرفت ولی رهبران آنها پس از مدتی کوتاه خود به ستمگری تبدیل می‌شدند که مردم از همکاری با آنان پشیمان می‌شدند و نمی‌توانستند کشور را بر اساس دین و تقوا اداره کنند، بخصوص رفتار آنان با مخالفان بیشتر انتقام جویانه بود تا رفتاری عدالت گستر و اسلامی. به عنوان مثال، زید برادر امام رضا علیه‌السلام که بصره را در اختیار گرفته بود به قدری بد عمل کرد که به زید النار مشهور شد. درباره‌ی علت نام گذاری او به این نام نوشته‌اند: این که به او زید النار می‌گفتند به این دلیل بود که بسیاری از خانه‌های بصره را به آتش کشید و هر گاه یکی از سیاه جامگان را نزد او می‌آوردند کیفر او این بود که در آتش سوزانده شود [۹۰].

با آن که بیشتر ساکنان بصره را از قدیم‌الایام طرفداران عثمان و بنی‌امیه تشکیل می‌دادند، زید دستور داد خانه‌ی همه امویانی را که در بصره ساکن بودند به آتش بکشند و اهل آن را آواره کرد و از عباسیان که لباس سیاه به تن داشتند نیز هر کس را که دستگیر می‌کردند او را در آتش می‌سوزاند؟! آنچه نقل شد بخش بسیار ناچیزی از عملکرد رهبران این نوع حرکتها بود. اگر در این بین رهبری پیدا می‌شد که بتواند کشور را بر اساس عدل علوی اداره کند آمادگی مردم برای همکاری با آل علی علیه‌السلام و انتقال حکومت به آنان بسیار بود.

مأمون با زیرکی خاصی که داشت این خطر را به درستی درک کرده و شخصی که مردم در این میدان به او امید بسته بودند امام رضا علیه‌السلام بود. نفوذ قدرت معنوی امام رضا علیه‌السلام در بین مردم به قدری زیاد بود که مأمون می‌دانست با ورود امام رضا علیه‌السلام به این

[صفحه ۴۸]

جریانها کنترل اوضاع بکلی از اختیار او خارج خواهد شد. برای درک نفوذ معنوی امام رضا علیه‌السلام بد نیست به کلام آن حضرت توجه کنیم: روزی مأمون با امام رضا علیه‌السلام به گونه‌ای سخن گفت که گویا ولی عهدی که او به امام رضا علیه‌السلام

داده است بر شخصیت امام افزوده است؛ امام رضا علیه السلام در پاسخ مأمون فرمود: «لقد كنت بالمدينة اتردد في طرقها على دابتي و أن اهلها و غيرهم يسئلوني الحوائج فأفضيتها لهم فيصرون كالأعمام و أن كتبي لنا فذه في الأمصار» [۹۱].

من در مدینه بر مرکبم سوار می‌شدم و در کوچه‌های آن به آزادی رفت و آمد می‌کردم. مردم مدینه و غیر مدینه خواسته‌هایشان را مطرح می‌کردند و من آنها را برآورده می‌کردم. تأثیر این رفتار به گونه‌ای بود که [آنها آنقدر به من نزدیک می‌شدند] گویا عموهایم هستند و نامه‌هایم در شهرها کارگشا بود.

[صفحه ۴۹]

کشتن امین و پیامدهای آن

اشاره

از جمله مسائلی که در تحلیل موضعگیری مأمون در مسأله ولایتعهدی تأثیر بسزایی داشت مسأله کشته شدن امین و کیفیت برخورد مأمون با سر امین است.

همان طور که پیشتر بیان شد کیفیت تعیین جانشینی هارون زمینه‌ساز درگیری فرزندان او شد و با تحریک عواملی از همراهان مأمون و امین درگیری این دو برادر آغاز شد. پس از جنگهای خونینی که جای ذکر آنها نیست و کشته شدن چندین هزار نفر از مسلمانان، در نهایت در سال ۱۹۸ هـ امین کشته شد. با کشته شدن امین در بغداد طاهر بن حسین، فرمانده سپاه مأمون سر او را به طرف مرو فرستاد. وقتی سر امین به مرو رسید، مأمون چند کار انجام داد:

- پس از آنکه فضل بن سهل سر امین را برای مأمون آورد و چشم مأمون به سر افتاد سجده کرد.
- دستور داد به کسی که سر امین را آورده است یک میلیون درهم جایزه بدهند [۹۲].
- دستور داد سر امین را در خراسان بگردانند [۹۳].
- دستور داد سر برادرش را روی تخته‌ی چوبی در صحن بارگاه نصب کنند تا هر کس که برای گرفتن حقوقی می‌آید، نخست بر آن سر نفرین بفرستد و سپس پولش را بگیرد.

[صفحه ۵۰]

کشتن امین گرچه به حسب ظاهر برای مأمون پیروزی به حساب می‌آمد، نتایج بسیار منفی برای او به دنبال داشت که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

افشای چهره‌ی واقعی مأمون

مأمون در ابتدای کار که به خراسان آمده بود برای جلب اعتماد مردم با هدایت فضل بن سهل از علما دعوت کرد که برای پیاده کردن احکام اسلامی و گسترش عدالت و ... با او همکاری کنند. او با ساده زیستی فریبکارانه و ... عامه مردم را فریب داد تا آنجا که شاعران در شعر خود لقب امام الهدی را برای او به کار می‌بردند که پیشتر نمونه‌ای از آن را ارائه کردیم و در سال ۱۹۶ هـ لقب امیرالمؤمنین را به او دادند [۹۴] ولی برخوردار او با سر برادرش حکایت از آن دارد که او نه تنها اصول اسلامی را رعایت نمی‌کرد بلکه برای حفظ قدرت به اصول انسانی هم پایبند نبود.

جدایی بنی عباس

با انتشار خبر برخورد مأمون با سر برادرش، عباسیان کینه‌ی او را به دل گرفته از او جدا شدند، زیرا به این نتیجه رسیدند که او هیچ علاقه‌ای به بنی‌عباس ندارد و گرنه دو برادر هر چه هم که با یکدیگر دشمنی داشته باشند، پس از شکست یکی، دیگری با سر او چنین نمی‌کند! پیش از این گفتیم که عباسیان هنگام اعزام سپاه برای جنگ با مأمون زنجیری طلایی در اختیار فرمانده سپاه قرار دادند که پس از اسیر کردن مأمون به حرمت این که پسر هارون است او را با زنجیر طلایی به بند بکشند و بیاورند ولی برخورد مأمون با برادرش هرگز برای عباسیان قابل تصور نبود. باید توجه داشت که عباسیان گروه کثیری بودند و مأمون در سال ۲۰۰ هـ. قبل از مسأله ولایت‌عهدی امام رضا علیه‌السلام دستور سرشماری عباسیان را داد که معلوم شد عباسیان سی هزار نفر هستند [۹۵] محتوای قصیده‌هایی که شاعران در مرگ امین سروده‌اند از عمق نفرت عباسیان از این کار حکایت دارد؛ بخصوص قصیده خزیمه بن الحسن که از زبان زبیده مادر امین سروده شده بود چنان تأثیری منفی داشت که وقتی این قصیده را برای خود مأمون [صفحه ۵۱]

خواندند «گریه کرد و گفت به خدا قسم انتقام خون برادرم را خواهم گرفت خدا بکشد قاتلان برادرم را» [۹۶] این رفتار مأمون نیز برخورد سیاسی با مشکلات خلافت بود ولی از تأثیر منفی مرگ امین در افکار عمومی حکایت دارد. مورخان به بخشی از قصیده‌هایی که در مرگ امین سروده شده‌اند، اشاره کرده‌اند که جای ذکر آنها نیست.

سلب اعتماد ایرانیان

ایرانیان بخصوص خراسانیان تنها تکیه‌گاه مأمون در برخورد با عباسیان و اعراب بودند ولی عملکرد مأمون این اعتماد را سلب کرد و خراسانیان به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند به او اعتماد کنند. بخصوص برخورد او با هرثمه بن اعین فرمانده مقتدر سپاه که بسیاری از شورش‌ها توسط او سرکوب می‌شد و نیز شورش ابو السرایا که بخش وسیعی از کشور را تجزیه کرده بود. پس از آنکه هرثمه بن اعین ابو السرایا را کشت و سرش را برای مأمون فرستاد، عده‌ای علیه هرثمه بدگویی کردند که مأمون او را به مرو خواست «در حضور مأمون او را زدند و شکمش را لگدمال، سپس او را زندانی کردند و پس از چند روز او را کشتند» [۹۷].

جسارت علویان

گرچه علویان در این دوران اعتمادی به عباسیان نداشتند، برخورد مأمون با برادرش برای آنان این مسأله را روشن کرد که اگر او قدرت پیدا کند به هیچکس، چه عباسی و چه علوی رحم نخواهد کرد. بنابراین پس از این ماجرا زمینه‌های شورش علیه مأمون فراهم شد و علویان جسارت یافته، حرکتها را شدت بخشیدند. پیشتر بیان کردیم که قیامها در این دوران بعد از کشته شدن امین صورت گرفته است.

سلب اعتماد اعراب

گذشته از علویان و ایرانیان، اعراب هم از حکومت عباسیان راضی نبودند که پیشتر به بخشی از شورشهای تجزیه‌طلبانه آنان که نشان می‌داد با حکومت عباسیان موافق نیستند اشاره کردیم؛ ولی پس از تمایل مأمون به ایرانیان، حمایت ایرانیان از مأمون، کشته شدن امین و عملکرد سپاه مأمون در مناطق عرب نشین،

[صفحه ۵۲]

آنان از حکومت مأمون نیز خسته شدند و دیگر اعتمادی به او نداشتند. اعراب بخصوص بعد از برخورد مأمون با هرثمه بن اعین به این نتیجه رسیدند که او بی‌رحم تر از آن است که به احدی رحم کند و نمی‌توانند به او اعتماد کنند. «به همین علت، همین که خبر

کشته شدن هرثمه بن اعین به بغداد رسید شورش نظامیان و غیر نظامیان بغداد علیه حسن بن سهل که از طرف مأمون والی عراق بود آغاز شد؛ سخن آنان این بود که نمی‌خواهیم مأمون و کارگزاران او در مناطق ما حکومت کنند» [۹۸].

محبوبیت روزافزون علویان

بعد از کشته شدن امین و آغاز حرکت ابن طباطبا به دلیل زمینه‌های اجتماعی روز به روز حرکت علویان گسترش می‌یافت، بر محبوبیت آنان افزوده می‌شد، شهرها یکی پس از دیگری سقوط می‌کرد و یکی از علویان اداره شهر را به عهده می‌گرفت که ما بیشتر از این به گوشه‌ای از این رخدادها اشاره کردیم.

محبوبیت علویان به گونه‌ای بود که بعد از نصب امام رضا علیه‌السلام به ولایتعهدی، شورش عباسیان بغداد و حوادثی که در پی آن اتفاق افتاد حمید بن عبدالحمید، برادر امام رضا علیه‌السلام، عباس بن موسی بن جعفر علیه‌السلام را با صد هزار درهم به کوفه فرستاد که از مردم کوفه برای مأمون به عنوان خلیفه و برای امام رضا علیه‌السلام نیز به عنوان ولی عهد او بیعت بگیرد. مردم در پاسخ او گفتند: «اگر برای برادرت تنها تبلیغ می‌کنی ما با تو هستیم و می‌پذیریم و اگر برای مأمون هم تبلیغ می‌کنی ما نیازی به مأمون نداریم» [۹۹].

۷- خطر قیام امام رضا علیه‌السلام: همان طور که پیشتر بیان کردیم علویان در گوشه و کنار کشور سر برداشته بودند ولی هیچیک از آنان موقعیت امام رضا علیه‌السلام را، نه در بین شیعیان و نه در بین غیر آنان نداشتند. در بین شیعیان که روشن است، زیرا شیعیان امام رضا علیه‌السلام را امام واجب‌الاطاعة می‌دانستند که اگر دستور می‌داد و یا حرکتی انجام می‌داد آنان شرعا موظف به اطاعت بودند. در بین غیر شیعیان نیز امام رضا علیه‌السلام از جایگاه خاصی برخوردار

[صفحه ۵۳]

بود زیرا آن حضرت بعد از شهادت پدر بزرگوارش حرکت علمی خود را آغاز کرده بود و در سفرهایی به بصره و کوفه با اصحاب فکر و اندیشه و ادیان و مذاهب اعم از مسیحیان، یهودیان و فرقه‌های کلامی، حدیثی و ... اسلامی جلسات مناظره تشکیل داده بود، بنابراین شخصیت علمی آن حضرت برای پیروان بقیه مذاهب اسلامی شناخته شده بود. پیشتر از امام رضا علیه‌السلام نقل کردیم که به مأمون فرمود: من در مدینه که بودم نامه‌هایم در شهرها تأثیرگذار بود. مأمون خود به خطر قیام امام رضا علیه‌السلام اشاره می‌کند و می‌گوید: «این شخص (امام رضا علیه‌السلام) از ما دور بود و برای خودش تبلیغ می‌کرد» [۱۰۰].

اکنون مشکلات مأمون را یکبار دیگر مرور می‌کنیم: از طرفی، چهره‌ی واقعی او افشا شده است به طوری که دیگر نمی‌تواند با ادعای دیانت، زهد و عمل به کتاب و سنت مردم را بفریبد؛ از طرف دیگر عباسیان از او نفرت پیدا کرده و از او کناره‌گیری کرده‌اند، اعتماد ایرانیان نیز از او سلب شده است و اعراب غیر عباسی هم به او اعتمادی ندارند، از اینها گذشته علویان هر روز حوزه‌ی اقتدارشان را گسترش می‌دهند و در این میان خطر قیام امام رضا علیه‌السلام نیز وجود دارد. بنابراین در چنین شرایطی مأمون هم باید اعتماد عباسیان را جلب کند، در کنار آنان قرار گیرد و سرانجام نزد آنان برگردد و هم باید شورشهای علویان را سرکوب کند و خطر امام رضا علیه‌السلام را از بین ببرد، چون تا او باشد حکومت مأمون تثبیت نمی‌شود. او باید اعتماد ایرانیان به علویان را نیز از بین ببرد تا به ناچار به عباسیان اعتماد کنند. آخر آنکه مأمون می‌بایست اقتدار ایرانیان را در دربار خلافت از بین ببرد تا اعتماد عباسیان را جلب کند.

[صفحه ۵۴]

اشاره

مأمون برای رسیدن به این هدفها طرحی ریخت که تا چند سال پس از اجرای مراحل اولیه آن و حتی تحقق آخرین مراحل آن عباسیان، ایرانیان و مشاوران او از آن خبر نداشتند. طراحی این پروژه سیاسی حکایت از تدبیر سیاسی مأمون در حذف آل علی علیه‌السلام دارد. او کوشید طرح حذف آل علی علیه‌السلام را از صحنه‌ی سیاسی جامعه‌ی اسلامی در چند مرحله به اجرا در آورد که اکنون به بررسی این مراحل می‌پردازیم.

سرکوبی علویان

اشاره

مأمون برای سرکوبی شورشهای علویان از یک طرف نمی‌توانست به اسلحه تکیه کند؛ زیرا استفاده از این روش هم جایگاه او را در جامعه اسلامی تضعیف می‌کرد - همان طور که در جریان کشتن امین شد - و هم عواطف مسلمانان به خصوص خراسانیان را به حمایت از علویان بر می‌انگیخت، از طرف دیگر او به منطق و استدلال نیز نمی‌توانست تکیه کند؛ زیرا در این میدان علویان به مراتب از او قوی‌تر بودند. بنابراین برای سرکوبی شورش‌ها دو راه برای مأمون بیشتر نمانده بود:

الف - اثبات مشروعیت حکومت خود

ب - اثبات عدم صلاحیت علویان و شورشیان برای رهبری

مأمون برای رسیدن به هدف اول، یعنی اثبات مشروعیت حکومت خود، از نصب امام رضا علیه‌السلام به ولایتعهدی استفاده کرد؛ زیرا امام رضا علیه‌السلام برترین شخصیت علویان

[صفحه ۵۵]

بود و پذیرش ولایتعهدی توسط آن حضرت به معنای پذیرش حکومت و مشروعیت آن بود. مأمون خود این هدف را چنین بیان می‌کند: «این شخص (امام رضا علیه‌السلام) از ما دور بود و برای خودش تبلیغ می‌کرد، تصمیم گرفتیم او را ولی‌عهدش کنیم تا تبلیغاتش برای ما باشد و سلطنت و خلافت ما را به رسمیت بشناسد!!» [۱۰۱].

مأمون برای رسیدن به هدف دوم، یعنی اثبات عدم صلاحیت برادران امام رضا علیه‌السلام برای رهبری جامعه، نیز از ولایتعهدی استفاده کرد و لی با دو شیوه:

تعیین مسیر حرکت امام رضا

بر این اساس، می‌بینیم با این که برای آمدن امام رضا علیه‌السلام به مرو، مسیر مدینه، عراق، جبل (کرمانشاه) همدان، قم و خراسان نزدیک بود، مأمون به رجاء بن ابی الضحاک دستور داد آن حضرت را از این مسیر نیاورد بلکه از مسیر مدینه، بصره، اهواز، فارس و خراسان بیاورد [۱۰۲] زیرا در بصره و اهواز زید بن موسی برادر امام رضا علیه‌السلام و در فارس اسماعیل بن موسی، حکومت می‌کردند. مأمون با این کار می‌خواست مردم امام رضا علیه‌السلام را که از نظر علم، اخلاق و تقوی بین علویان نظیر نداشت بینند و با او آشنا شوند تا بعدا که او را به مرو می‌آورد و ولی‌عهد خودش قرار می‌دهد، مردم باور کنند که الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله این است نه برادرانش، بخصوص با توجه به عملکرد بد زید در بصره که به زید النار معروف شده بود. بنابراین، آوردن امام رضا علیه‌السلام از این مسیر برای فرونشاندن شورش‌ها بسیار مؤثر بود. بعد از این جریان می‌بینیم زید موقعیت اجتماعی خود را از دست می‌دهد و با یک هجوم ساده توسط نیروهای مأمون به اسارت در می‌آید و مأمون برای رسیدن به هدفهای یاد شده دستور

می‌دهد او را نکشند بلکه به مرو بیاورند و در آنجا به او می‌گویند: «زید! در بصره قیام کردی و عوض آن که خانه‌های دشمن مشترک ما [صفحه ۵۶]

را که بنی‌امیه، ثقیف و عدی و باهله و آل زیاد هستند خراب کنی خانه‌های پسر عمو هایت را خراب کردی؟» [۱۰۳] راوی می‌گوید:

چون زید شوخ مزاج بود به مأمون گفت: ای امیر از هر لحاظ اشتباه کردم، اگر دو مرتبه شروع کردم اول خانه‌های دشمنانمان را خراب می‌کنم؟ مأمون خندید و او را به نزد امام رضا علیه‌السلام فرستاد و به آن حضرت پیام داد که به خاطر تو جرمش را نادیده گرفتیم.

تبلیغ لقب الرضا

تذکر این نکته ضروری است که عباسیان در ابتدای کار برای این که علویان را در کنار خود داشته باشند شعارهایی مبهم را انتخاب می‌کردند تا علویان از آنها جدا نشوند. برای مثال، هر وقت که مسأله رهبری حکومت آینده در دوران مبارزات مطرح می‌شد و این که بعد از پیروزی چه کسی رهبر خواهد بود، رهبران حرکت در دوران مبارزه علیه بنی‌امیه پاسخ می‌دادند: الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی رهبر منتخب از آل محمد صلی الله علیه و آله است. این شعارهای مبهم علویان را امیدوار می‌کرد (تنها عده‌ی خاصی از علویان و در رأس آنها امام صادق علیه‌السلام که از جریانهای سیاسی اطلاع داشتند، حاضر نشدند با عباسیان همکاری کنند). اما پس از به قدرت رسیدن بنی‌عباس و فشاری که بر علویان وارد شد، بخصوص کشتارها، شکنجه‌ها زندانها و ... بخصوص بعد از شهادت موسی بن جعفر علیه‌السلام آن هم به آن شیوه، تازه علویان فهمیدند که در این جریان سیاسی فریب خورده و آب به آسیاب دشمن ریخته‌اند.

مأمون با آوردن امام رضا علیه‌السلام می‌خواست به مردم این طور القا کند که به شعار الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله که شعار بنی‌عباس بود، جامه‌ی عمل پوشانده است، تا هم این شعار را از علویان بگیرد و هم بعد از منصوب کردن آن حضرت به ولایتعهدی، علویان را سرکوب کند و مناطق خود مختار را تحت سلطه درآورد. [صفحه ۵۷]

به این اقدام مأمون توجه کنید:

«بعد از رسیدن علی بن موسی به مرو، مأمون او را جانشین خود قرار داد و به شکرانه این کار حقوق یک سال ارتش را پرداخت و به سراسر کشور بخشنامه کرد که علی بن موسی ولی عهد است و او را رضا نامیده است!!» [۱۰۴] در حالی که چنین نبود. بزندی از شاگردان امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام است می‌گویند: «به امام جواد علیه‌السلام عرض کردم عده‌ای از مخالفان شما می‌گویند، بعد از رضایت پدرت به جانشینی مأمون لقب رضا را مأمون به پدرت داده است؟ حضرت فرمود: به خدا قسم دروغ می‌گویند و خیانت می‌کنند بلکه خداوند او را ملقب به رضا نموده است» [۱۰۵].

جلب اعتماد ایرانیان

اشاره

همان طور که پیشتر بیان شد تکیه‌گاه مأمون در مبارزه با امین و عباسیان به طور کلی ایرانیان و به طور خاص خراسانیان بودند ولی

برخورد مأمون با سر امین و ماجرای قتل هرثمه بن اعین ... این اعتماد را از بین برد. بنابراین، مأمون باید اعتماد آنان را دوباره جلب می‌کرد؛ او برای رسیدن به این هدف روشهایی را به کار گرفت که در اینجا به آنها اشاره می‌کنیم:

برائت از کشتن امین

همان طور که پیشتر بیان شد، وقتی چشم مأمون به سر امین افتاد از سر شادی سجده شکر کرد و به آورنده‌ی سر یک میلیون درهم جایزه داد. وقتی فضل بن سهل سر را پیش مأمون گذاشت در حالی که مأمون را علیه طاهر فرمانده سپاه تحریک می‌کرد گفت: «به او دستور داده بودیم او را اسیر بیاورند ولی سر بریده‌اش را به ایران فرستاده است. مأمون گفت، گذشته‌ها گذشته است!» [۱۰۶].

برخورد مأمون با سر امین نشانگر آن بود که او به پیامدهای منفی این برخورد توجه [صفحه ۵۸]

نداشت. اما وقتی این کار او سر زبانها افتاد و شاعران در این زمینه شعرها سرودند و ... مأمون به این نتیجه رسید که برای جلب اعتماد ایرانیان باید خود را از کشتن امین تبرئه کند. به همین سبب می‌بینیم وقتی قصیده‌ی خزیمه بن الحسن را از بغداد برایش فرستادند «چون مأمون خواند، گریه کرد و گفت به خدا قسم انتقام خون برادرم را می‌گیرم خدا بکشد آنان را که او را کشتند، در حالی که کشنده‌ی امین کسی جز مأمون نبود!!» [۱۰۷].

پنهان کردن قتل هرثمه بن اعین

مأمون مانند همه‌ی جباران و ستمگران تاریخ هر کس را که سر راه او قرار می‌گرفت از بین می‌برد حتی اگر از نزدیکترین کسان او بود یا بیشترین خدمت را به او کرده بود. برای اثبات خیانت کسی سندی لازم نبود، تنها کافی بود مأمون به کسی سوءظن پیدا می‌کرد. از طرفی، آثار منفی کشتن علنی امین برای او گران تمام شد؛ به همین دلیل، همانطور که تا پایان بحث به چند مورد اشاره می‌کنیم، مأمون طوری مخالفانش را به قتل می‌رساند که اثری از خودش به جا نمی‌گذاشت. هرثمه بن اعین با آن همه خدمتی که به مأمون کرد و ... با این که ابو السرایا به دست هرثمه کشته شد ولی به صرف این که به مأمون گفتند که هرثمه در قیام ابو السرایا نقش داشته، پس از زدن «او را زندانی کردند و بعد از چند روز او را کشتند و خبر کشتن او را به طور کلی مخفی کردند» [۱۰۸].

برائت از عباسیان

یکی دیگر از اقدامات مأمون آن بود که دستور داد کسی لباس سیاه نپوشد و همه لباس سبز بر تن کنند.

حمایت از علویان

مأمون هم نیاز شدید خود در این دوره به خراسانیان را خوب درک می‌کرد و هم از علاقه‌ی ایرانیان به علویان بخوبی آگاه بود. او پس از آسیب دیدن وجهه‌ی مردمی‌اش به این نیاز داشت که علویان را به گونه‌ای شریک در حکومت کند تا هم علویان را در کنار خود داشته باشد و شورشیان را سرکوب کند و هم امام رضا علیه‌السلام را [صفحه ۵۹]

تسلیم کند؛ از همین روی بهترین کار در این زمینه نصب امام رضا علیه‌السلام به عنوان ولی عهد بود. قرار بود مراسم ولایتعهدی در ماه رمضان انجام شود و اولین مراسم عمومی که مأمون می‌توانست از آن بهره‌برداری کند مراسم نماز عید فطر بود. مأمون خدمت امام رضا علیه‌السلام پیام فرستاد که «سوار شود و در مراسم عید حضور پیدا کند و نماز عید را برگزار کند تا مردم اطمینان پیدا کنند

و شخصیت او را بشناسند و به این دولت مبارکه اعتراف کنند» [۱۰۹].

همان طور که ملا-حظه می‌کنید مأمون جلب اعتماد ایرانیان را یکی از هدفهای خود در مراسم ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام می‌داند و بهترین جایی که می‌تواند این اعتماد را جلب کند مراسم نماز عید فطر است که تقریباً همه در آن شرکت می‌کنند. قبل از طرح مسأله ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام توجه به چند مسأله ضروری است:

۱- پدیده‌های اجتماعی و از جمله‌ی آنها مسائل حکومتی و سیاسی از عوامل متعددی تأثیر می‌پذیرند که بعضی از آنها از کنترل سیاستمداران خارج است. برای مثال عملکرد و موضعگیری رقیب سیاسی از جمله‌ی این عوامل است که در بسیاری از موارد حتی قابل پیش‌بینی نیست. بر همین اساس با آنکه سیاستمداران در برخورد با رقیبان خود همه‌ی احتیاطهای لازم را انجام می‌دهند گاهی به هدفهای خود نمی‌رسند. مأمون نیز یکی از همین سیاستمداران محسوب می‌شود.

۲- مأمون یقین داشت که امام رضا علیه‌السلام نخواهد توانست جای او را بگیرد، به تعبیر دیگر عمر شریف حضرت رضا علیه‌السلام آنقدر طولانی نخواهد بود که مأمون بمیرد و او جانشینش شود. بنابراین ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام خطری برای مأمون و عباسیان نداشت اما فایده‌های آن زیاد بود. شواهد زیر این نظر را تأیید می‌کند:

الف - گرچه در سال ولادت امام رضا علیه‌السلام اختلاف است، بسیاری بر این باورند که او

[صفحه ۶۰]

در سال ۱۴۸ به دنیا آمده است [۱۱۰] بنابراین، امام رضا علیه‌السلام ۲۲ سال از مأمون بزرگتر بود و مأمون یقین داشت که به طور طبیعی امام رضا علیه‌السلام زودتر از او از دنیا خواهد رفت.

ب - مأمون ولایتعهدی را در ایامی عملی کرد که از نظر علم نجوم یقین داشت امری که در این ایام اتفاق بیفتد پایدار نمی‌ماند. یکی از منجمان او می‌گوید: وقتی صحبت از ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام بود، من به این مسأله پی بردم که پیمان در این ایام پایدار نیست و مایه‌ی بدبختی است، گفتم این مسأله را به مأمون بگویم مبادا از دیگران بشنود و برای من مشکل درست کند؛ نامه‌ای نوشتم و به یکی از خادمان او که اسرارش را از طریق او به من می‌رساند دادم، مأمون جواب نامه را توسط همان خادم فرستاد و در آن نامه نوشته بود: «وقتی جوابم را خواندی پاسخ آن را به وسیله همین خادم بفرست توجه داشته باش که اگر کسی از این جریان اطلاع پیدا کند یا فضل بن سهل از این تصمیم برگردد گنااهش را به گردن تو می‌اندازم و فقط تو را سبب این کار می‌دانم» [۱۱۱].

ج - قبل از نصب امام به ولایتعهدی روزی مأمون به امام عرض کرد: «ولی عهد من باش تا بعد از من خلافت به تو برسد! امام رضا علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرده‌اند که من قبل از تو از دنیا می‌روم در حالی که با سم مظلومانه کشته می‌شوم به گونه‌ای که ملائکه آسمان و زمین بر من گریه می‌کنند و در سرزمینی غریب کنار هارون دفن می‌شوم. مأمون گریه کرد و گفت ای پسر پیامبر تا من زنده‌ام چه کسی جرأت دارد تو را بکشد یا به تو بدی کند؟ امام فرمود: اما اگر بخوهم می‌توانم بگویم چه کسی مرا می‌کشد» [۱۱۲].

بنابراین مأمون مطمئن بود که مسأله ولایتعهدی در درازمدت خطری برای او ندارد بلکه بسیار سودمند نیز است. او با توجه به نقشه‌هایی که برای حذف امام رضا علیه‌السلام

[صفحه ۶۱]

داشت، به مقاومت عباسیان، درباریان، مشاوران و فرماندهان هیچ اعتنایی نکرد، حتی مخالفان را در مواردی گردن زد. به یک مورد از این مقاومت‌ها توجه کنید: جمعی از کارگزاران حکومت هارون که همراه او به خراسان آمده بودند به مأمون پیوسته بودند. این گروه پس از طرح مسأله ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام با آن مخالفت شدید کردند به گونه‌ای که مأمون مجبور شد آنان را

زندانی کند. روزی امام رضا علیه‌السلام پس از آنکه به ولایتعهدی منصوب شد، مسأله‌ای را با مأمون مطرح کرد، مأمون درصدد انجام آن برآمد، فضل بن سهل پرسید چه می‌کنی؟ مأمون گفت این نظر امام رضا علیه‌السلام است و پیشنهاد خوبی است که باید به آن عمل کنم؟ فضل گفت این اشتباه است و تا حال چندین اشتباه را مرتکب شده‌ای. این اشتباه را نکن، با کارگزاران حکومت که با پدرت همکاری داشته‌اند مشورت کن. مأمون گفت مثل چه افرادی؟ فضل گفت مثل علی بن ابی‌عمران، ابو مؤنس و عیسی الجلودی. فردای آن روز امام و مأمون نشسته بودند. مأمون دستور داد این افراد را که زندانی بودند آزاد کنند و به مجلس بیاورند. اولین فردی که وارد مجلس شد علی بن ابی‌عمران بود. او تا دید امام رضا علیه‌السلام کنار مأمون نشسته فهمید که او را به ولایتعهدی نصب کرده است. رو به مأمون گفت: «از تو به خدا پناه می‌برم ای امیر! که خلافتی را که خدا به شما داده و مال شماست در اختیار دشمنانتان قرار دهی، دشمنانی که پدران آنان را می‌کشتند و در شهرها آنان را آواره می‌کردند!! مأمون گفت ای زنازاده هنوز هم بر این عقیده‌ای؟ نگهبان او را بیاور و گردنش را بزن، نگهبان نیز گردنش را زد» [۱۱۳].

بعد از او ابو مؤنس را آوردند. او نیز وقتی وارد مجلس شد و دید که امام کنار مأمون نشسته فهمید که امام به ولایتعهدی نصب شده است. رو به مأمون کرد و گفت: «ای امیر! به خدا آن کسی که کنارت نشسته بتی است که عده‌ای عوض آنکه خدا را پرستش کند او را پرستش می‌کنند!! مأمون گفت ای زنازاده هنوز هم بر این عقیده‌ای؟

[صفحه ۶۲]

نگهبان او را بیاور و گردنش را بزن! نگهبان نیز گردنش را زد!» [۱۱۴].

بعد از او عیسی الجلودی را آوردند همین که او وارد شد، امام رضا علیه‌السلام به مأمون فرمود: «این پیرمرد را به من ببخش! مأمون گفت: مولا-یم این همان کسی است که لباس دختران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از آنان گرفت!» [۱۱۵] (در این حال جلودی که صدای این دو را نمی‌شنید و به امام رضا علیه‌السلام نگاه می‌کرد تصور کرد که به خاطر کارهای گذشته‌اش امام رضا علیه‌السلام مأمون را علیه او تحریک می‌کند) به مأمون گفت: ای امیر! تو را به خدا قسم می‌دهم و به پاداش خدمتی که به پدرت هارون کرده‌ام حرف او را درباره‌ی من نپذیر! مأمون رو به امام عرض کرد! او عذر خواست و ما هم قسمش را اجرا می‌کنیم. مأمون رو به جلودی گفت: به خدا قسم هرگز سخن او را درباره‌ی تو نمی‌پذیرم و به نگهبان گفت به دوستانش ملحق کنید و او را نیز گردن زدند!» [۱۱۶].

این اعتراضها به مأمون در انتخاب امام رضا علیه‌السلام به عنوان ولی‌عهد حکایت از آن دارد که اینان نه مأمون را می‌شناختند و نه هدفهای پنهانی او را می‌دانستند و اگر زنده می‌ماندند می‌دیدند که مأمون در درازمدت با همین ولی‌عهد چه کرد؟!

[صفحه ۶۳]

امام رضا و پذیرش ولایتعهدی

با توجه به شخصیت امام رضا علیه‌السلام و عملکرد مأمون به طور قطع امام رضا علیه‌السلام از هدفهای پنهانی مأمون در پیشنهاد ولایتعهدی اطلاع داشته است. اکنون سؤال این است که موضع‌گیری امام در برابر طرح ولایتعهدی چه بوده است؟ آیا امام این ولایتعهدی را قبول داشته است یا نه؟ و در پذیرش آن آیا با اختیار پذیرفته است یا نه؟ و اگر مجبور بوده است چگونه این مسأله را به اطلاع مسلمانان رسانده و عملکرد او در برابر مأمون چه بوده است؟ با توجه به اهمیت این بخش، آن را کمی مشروح تر از مباحث قبل و بعد طرح می‌کنیم.

باید توجه داشت این سؤالها، سؤالهای امروز نیست بلکه در همان ایام نیز شیعیان با وجود اطلاع از دیدگاه امامان از جمله امام رضا علیه‌السلام نسبت به بنی‌عباس، غصب کردن خلافت و این که در این مسأله نیز مأمون، هارون و منصور و ... تفاوتی ندارند، بارها

از امام رضا علیه‌السلام و یاران نزدیک او پرسیده‌اند که امام برای چه ولایتعهدی را پذیرفته است. امام رضا علیه‌السلام و اصحاب نزدیکش نیز در پاسخ به این سؤال تلاش می‌کردند برای شیعیان روشن کنند که این پذیرش از روی اختیار نبوده بلکه مجبور بوده است زیرا در صورت عدم پذیرش او را به قتل می‌رساندند! به نمونه‌هایی از این نوع پرسش و پاسخها توجه کنید؟ «ریان بن صلت می‌گوید: بر امام رضا علیه‌السلام وارد شدم به آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم می‌گویند با این که شما اظهار زهد و بی‌اعتنایی به دنیا می‌کنید چرا ولایتعهدی را پذیرفته‌اید؟ حضرت فرمود: خدا می‌داند که من تمایلی به این کار [صفحه ۶۴]

نداشتم ولی وقتی مخیر شدم بین قبول ولایتعهدی یا کشته شدن، پذیرش ولایتعهدی را انتخاب کردم. پس حضرت فرمود: وای بر آنان مگر نمی‌دانند که حضرت یوسف با این که پیامبر خدا بود وقتی ضرورت ایجاب کرد که سرپرستی خزائن پادشاه را بپذیرد، همان طور که خداوند نقل می‌کند، به پادشاه گفت: خزائن زمین را به من واگذار کن من هم حافظم و هم دانا، همچنین ضرورت ایجاب کرد که من ولایتعهدی را با بی‌میلی و زور بپذیرم زیرا در آستانه کشته شدن قرار گرفتم؛ گذشته از آن که من به گونه‌ای آن را پذیرفتم که گویا آن را رها کرده‌ام. بنابراین شکایت نزد خدا می‌برم و اوست که کمک کار خواهد بود. و یا در روایت دیگری می‌بینیم امام به سؤالی که در این زمینه از ایشان می‌شود پاسخ زیر را می‌دهد: «محمد بن عرفه می‌گوید: به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله چه چیز شما را وادار کرده که ولایتعهدی را بپذیری؟ فرمود: همان چیزی که جدم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را وادار کرد که حضور در شورا را بپذیرد.» [۱۱۷].

اشاره حضرت به جریانی است که در صدر اسلام اتفاق افتاده بود. جریان از این قرار بود که وقتی عمر در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت شش نفر را برای برگزیدن خلیفه‌ی پس از خود (بدون جلب رضایت آنها) انتخاب کرد. یکی از آنان امام علی علیه‌السلام بود. عمر به اینان سه روز مهلت داد از بین خودشان یک نفر را به عنوان خلیفه انتخاب کنند و به صهیب دستور داد روی سر اینها با شمشیر بایستد و اگر یک نفر مخالفت کرد گردن او را بزند و [... ۱۱۸] دستور عمر طوری تنظیم شده که تعیین عثمان به عنوان خلیفه در آن جمع قطعی بود و همانطور که می‌دانیم نتیجه شورا نیز همین شد. در همان ایام نیز عده‌ای همچون عباس عموی پیامبر و عبدالله بن عباس و دیگران به امام علی علیه‌السلام اعتراض کردند که نمی‌بایست عضویت در شورا را می‌پذیرفت؟ پاسخ حضرت به آنان این بود: مجبور بودم در این شورا شرکت کنم. [صفحه ۶۵]

بنابراین، با آن که امام علی علیه‌السلام خودش را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شمرد و تعیین خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در صلاحیت آن شورای کذایی نمی‌دانست و گذشته از همه‌ی اینها با ترکیب شورا نتیجه‌ی شورا از قبل مشخص بود در عین حال در این شورا شرکت کرد. امام رضا علیه‌السلام نیز با اشاره به این عمل امام علی علیه‌السلام می‌خواهد بگوید: با این که من خود را امام و خلیفه می‌دانم و مأمون برای تعیین امام و خلیفه برای مسلمانان صلاحیت ندارد و از اختیارات او نیست ولی مجبورم بپذیرم!

آنچه بیان شد نمونه‌ای از سؤالها از امام صادق درباره‌ی علت پذیرش ولایتعهدی بود که امام به صراحت از پذیرش اجباری آن سخن می‌گوید. همان طور که پیشتر بیان شد، این سؤالها از یاران و اطرافیان امام رضا علیه‌السلام نیز شده است و پاسخها همه حکایت از پذیرش اجباری ولایتعهدی دارد که برای طولانی نشدن بحث از آوردن آنها خودداری می‌کنیم. [صفحه ۶۶]

اشاره

نکته‌ی مهمی که باید در این بحث به آن توجه داشت و آن را مورد بررسی قرار داد مسأله‌ی اطلاع‌رسانی امام رضا علیه‌السلام به مسلمانان است. آن حضرت با امکاناتی که در اختیار داشت باید به اطلاع شیعیان و مسلمانان می‌رساند که این پذیرش اجباری است و به معنای به رسمیت شناختن حکومت مأمون و مشروعیت داشتن آن نیست. امام رضا علیه‌السلام روشهایی را به کار گرفت که مردم فهمیدند حضرت را وادار به پذیرش ولایتعهدی کرده‌اند و بعد از افشای این مسأله و عدم تحقق هدفهای مأمون از این کار، مأمون دست به اقدام دیگری زد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

روشهایی که امام رضا علیه‌السلام به کار گرفت تا به دیگران بفهماند به اجبار ولایتعهدی را پذیرفته است عبارتند از:

مقاومت در آمدن

وقتی مأمون تصمیم گرفت که امام رضا علیه‌السلام را به عنوان ولی عهد خود نصب کند ابتدا با آن حضرت به نامه‌نگاری پرداخت و از ایشان خواست که خود به مرو بیاید، ولی آن حضرت نپذیرفت. به این مکاتبات توجه کنید: «مأمون به امام رضا علیه‌السلام نامه نوشت و از او خواست که به خراسان بیاید. امام رضا علیه‌السلام بهانه‌های زیاد آورد، ولی مأمون همچنان مکاتبه می‌کرد و از او می‌خواست که به خراسان بیاید به گونه‌ای که امام رضا علیه‌السلام یقین پیدا کرد که مأمون دست‌بردار نیست» [۱۱۹].

[صفحه ۶۷]

وقتی مأمون از این مکاتبات راه به جایی نبرد و امام رضا علیه‌السلام در آمدن به خراسان مقاومت کرد، مأمون هیأتی را به سرپرستی رجاء بن ابی ضحاک به مدینه فرستاد تا آن حضرت را به زور به خراسان بیاورند. «از خراسان هیأتی را به ریاست رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم خودش فرستاد تا به زور محمد بن جعفر بن محمد (عموی امام رضا علیه‌السلام است که مورد احترام بنی‌هاشم و ریش سفید آنان بود) و علی بن موسی علیه‌السلام را به خراسان بیاورند» [۱۲۰].

کیفیت خداحافظی با رسول خدا

از جمله کارهایی که امام رضا علیه‌السلام از طریق آن به مردم فهماند راضی به رفتن نیست کیفیت وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به گونه‌ای که همه کسانی که در حرم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند فهمیدند او را به زور می‌برند. به این جریان توجه کنید: محول بجستانی می‌گوید: «هنگامی که پیک بردن امام رضا علیه‌السلام از خراسان به مدینه آمدند من در مدینه بودم، امام رضا علیه‌السلام برای وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شد. چندین بار با آن حضرت وداع کرد، هر بار که وداع می‌کرد عقب می‌رفت و دوباره نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و با صدای بلند گریه و زاری می‌کرد: جلو رفتم سلام کردم پس از جواب سلام به آن حضرت تبریک گفتم. حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار! من از کنار جدم می‌روم و در غربت می‌میرم و در کنار هارون دفن می‌شوم» [۱۲۱].

کیفیت خروج از منزل

گذشته از آنچه امام در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد که به حاضران فهماند که او را به زور می‌برند، هنگام خروج از منزل هم به گونه‌ای عمل کرد که همه‌ی حاضران و اقوام پی بردند آن حضرت را به زور می‌برند و بر نمی‌گردد. به این جریان توجه کنید: «حسن بن علی و شامی می‌گوید: امام رضا علیه‌السلام به من فرمود: وقتی خواستند مرا از مدینه بیرون بیاورند،

تمام خانواده‌ام را جمع کردم و به آنان دستور

[صفحه ۶۸]

دادم برایم گریه (عزاداری) کنند به گونه‌ای که خودم بشنوم. سپس دوازده هزار دینار بین آنان تقسیم کردم و به آنان گفتم: اما من هرگز به سوی خانواده‌ام بر نمی‌گردم!!» [۱۲۲].

تلاش در مسیر

اشاره

مأمون علاوه بر آنکه به رجاء بن ابی الضحاک دستور داده بود که حضرت را چگونه و از کجا بیاورد به وی گفته بود که شخصا مراقبت او را به عهده بگیرد به طوری که رجاء بن ابی الضحاک می‌گوید: «مأمون به من دستور داد که شب و روز شخصا از علی بن موسی علیه‌السلام مراقبت کنم تا وی را نزد او بیاورم» [۱۲۳].

با این که امام رضا علیه‌السلام در تمام مسیر تحت مراقبت شدید مأموران مأمون بود، در مسیر هر جا فرصتی پیش آمد مسأله عدم مشروعیت حکومت مأمون و این که او را به زور می‌برند را به اطلاع مردم می‌رساند. در اینجا به چند نمونه از افشاگری‌های آن حضرت در محل‌های مختلف در طول مسیر رفتن به مرو اشاره می‌کنیم:

نیشابور

این شهر در آن روزگار پایگاه مهم علوم اسلامی بخصوص حدیث بود. دانشمندان فراوانی در آن مشغول به تحصیل، تدریس و تحقیق در علوم اسلامی بودند. به هنگام گذشتن و خروج از این شهر، در حالی که خبر ورود آن حضرت در شهر انتشار یافته بود و با وجودی که ایشان تحت مراقبت شدید بود چندین هزار دانشمند اسلامی به بدرقه‌ی آن حضرت آمدند. در آخرین لحظات جدایی، اسحاق بن راهویه می‌گوید: اجتمع علیه اصحاب الحدیث فقالوا له یا ابن رسول الله ترحل عنا و لا تحدثنا بحدیث فنستفیده منک؟ و کان قد قعد فی العماریه فاطلع رأسه و قال سمعت ابی موسی بن جعفر یقول سمعت ابی جعفر بن محمد یقول سمعت ابی محمد بن علی یقول سمعت ابی الحسن بن علی بن علی یقول سمعت ابی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام یقول سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول سمعت الله عزوجل یقول لا- الاله الا- الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی قال فلما مرت الراحله نادانا

[صفحه ۶۹]

بشروطها و انا من شروطها [۱۲۴] محدثان اطرافش جمع شدند و عرض کردند: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله از ما جدا می‌شوی و با ما سخن نمی‌گویی به حدیثی که استفاده کنیم از شما حضرت در حالی که در کجاوه نشسته بود سرش را بیرون آورد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت از پدرم جعفر بن محمد علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: از پدرم محمد بن علی علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: از پدرم علی بن الحسن علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: از پدرم حسین بن علی علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت از پدرم علی بن ابی طالب علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت از خداوند عزوجل شنیدم که فرمود: لا اله الا الله پناهگاه من است هر کس وارد آن شود از عذاب من در امان است.

اسحاق بن راهویه می‌گوید: وقتی مرکب حضرت مقداری رفت حضرت با صدای بلند فرمود: با شرایط آن و من از شرایط آن هستم.

همان طور که ملاحظه می‌کنید بر اساس این حدیث که به حدیث سلسله الذهب مشهور است، امام رضا علیه السلام قبل از آن که به ولایتعهدی منصوب شود خود را دارای ولایت اعلام می‌کند ولی نه از ناحیه مأمون بلکه از ناحیه خداوند. آن حضرت حتی پذیرش ایمان به خداوند و حصول آثار آن را که امنیت از عذاب آخرت می‌باشد مشروط به پذیرش ولایت خود می‌داند و با این کار عدم مشروطیت حکومت مأمون را اعلام می‌کند.

سناباد

در مسیر نیشابور به مرو حضرت وقتی به سناباد (در آن زمان قریه‌ای در توس بود) رسید وارد خانه‌ی حمید بن قحطبه شد و دخل القبة التي فيها قبر هارون الرشيد ثم خط بيده الى جانبه ثم قال هذه تربتي و فيها ادفن و سيجعل الله هذا المكان مختلف شيعتي و اهل محبتي و الله ما يزورني منهم زائر و لا يسلم على مسلم الا و جب له غفران الله و رحمته بشفاعتنا اهل البيت [۱۲۵] وارد محلی شد که قبر هارون در آن بود و با دست [صفحه ۷۰]

مبارکش در کنار آن خطی کشید و فرمود: این تربت من است و در این جا دفن می‌شوم و بزودی خداوند این محل را محل رفت و آمد شیعیان و علاقه‌مندان من قرار خواهد داد، به خدا قسم هیچ کس مرا زیارت نمی‌کند و هیچ مسلمانی بر من سلام نمی‌کند مگر این که به واسطه‌ی شفاعت ما اهل بیت علیهم السلام مغفرت خداوند شامل حال او می‌شود. همان طور که ملاحظه می‌کنید امام محل دفن خود را نیز مشخص می‌کند و این که او بعد از مأمون نخواهد ماند تا مسأله ولایتعهدی او نسبت به مأمون تحقق پیدا کند.

سرخس

در مسیر مرو حضرت در سرخس توقف کرد. هنگام خروج از این شهر آن حضرت باز به مسأله آمدن اجباری و حدیث سلسله الذهب اشاره فرمود. احمد بن عبید گوید: «وقتی در دوران مأمون امام رضا علیه السلام به نیشابور آمد، من در خدمت ایشان بودم و کارهایش را انجام می‌دادم و وقتی به طرف مرو حرکت کرد تا سرخس همراهش بودم وقتی از سرخس خارج شد می‌خواستم تا مرو همراهش باشم ولی همین که مقداری رفتیم حضرت سرش را از کجاوه بیرون آورد و فرمود: ابو عبدالله برگرد تو وظیفه‌ات را انجام داده‌ای و بدرقه هم پایانی ندارد. عرض کردم به حق مصطفی و مرتضی و زهرا علیهم السلام حدیثی برایم بگو که موجب آرامش باشد. فرمود: از من حدیث می‌خواهی در حالی که مرا از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون کرده‌اند!!» [۱۲۶]. دوباره راوی اصرار می‌کند و امام علیه السلام حدیث سلسله الذهب را بیان می‌نماید.

نکته‌ای که در این زمینه باید ذکر کرد این است که حضرت توجه دارند که این حوادث در حضور جاسوسان مأمون و نیروهای حکومتی است و آنان تمام این سخنان را گزارش می‌کنند، با این حال حضرت مرتب در طول مسیر اعلام می‌کند که مرا به زور به مرو می‌برند و این حکومت مشروعیت ندارد و من ولایت دارم ولی نه از ناحیه‌ی مأمون!

مقاومت در پذیرش

از جمله واکنشهای دیگری که امام از طریق آن کوشید به مردم بفهماند ولایتعهدی به اختیار او نبوده است. مقاومت در پذیرش پیشنهاد

ولایتعهدی بود. بعد از آوردن حضرت به مرو تا پذیرش ولایتعهدی امام دوباره مقاومت کرد و آن را نپذیرفت. به این جریان توجه کنید: «چون حضرت رضا علیه‌السلام به مرو رسید مأمون پذیرش خلافت را به او پیشنهاد کرد و آن حضرت نپذیرفت در این زمینه مذاکرات زیادی انجام شد و حدود دو ماه این وضع گذشت ولی امام رضا علیه‌السلام حاضر به پذیرش نبود» [۱۲۷].

همان طور که ملاحظه می‌کنید امام حدود دو ماه از پذیرش ولایتعهدی طفره می‌رفت و حاضر نبود نه به عنوان خلیفه و نه به عنوان ولی عهد از طرف مأمون منصوب شود. در طول این دو ماه هر روز امام رضا علیه‌السلام در بین مردم محبوبیت بیشتری یافت و خطری که از ناحیه‌ی آن امام حکومت مأمون را تهدید می‌کرد روز به روز شدیدتر می‌شد. شرایط به گونه‌ای پیش رفت که مأمون در یک مذاکره‌ی علنی امام را تهدید به قتل کرد که اگر ولایتعهدی را نپذیری تو را خواهم کشت. به این مذاکرات توجه کنید: مأمون: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله من به دانش، برتری، زهد، تقوی و عبادت تو را می‌شناسم و تو را شایسته‌تر به خلافت از خودم می‌دانم.

امام رضا علیه‌السلام: به عبادت برای خدای عزوجل افتخار می‌کنم و با بی‌اعتنایی به دنیا امیدوارم از شر دنیا رهایی یابم و با پرهیز از محرمات امید به رسیدن به غنیمت‌های اخروی را دارم و با تواضع در دنیا امید به سربلندی نزد خدای عزوجل را دارم. مأمون: تصمیم گرفته‌ام خود را از خلافت کنار بکشم و تو را به عنوان خلیفه معرفی کنم و خودم با تو به عنوان خلیفه بیعت کنم. امام رضا علیه‌السلام: اگر خلافت از آن توست و خداوند برای تو قرار داده است جایز نیست لباسی را که خداوند بر تو پوشانده درآوری و به تن دیگری پوشی و اگر خلافت از آن تو نیست جایز نیست چیزی را که از آن تو نیست برای من قرار دهی. مأمون: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله باید این مسأله را بپذیری!

[صفحه ۷۲]

امام رضا علیه‌السلام: هرگز با اختیار این کار را نمی‌پذیرم.

مأمون: اگر خلافت را نمی‌پذیری و دوست نداری که من با تو بیعت کنم، پس ولی عهد م باش تا بعد از من خلیفه باشی. امام رضا علیه‌السلام: به خدا قسم پدرم، از پدرانم، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گزارش داده‌اند که من قبل از تو از دنیا می‌روم در حالی که مظلومانه با سم کشته می‌شوم به گونه‌ای که فرشتگان آسمان و زمین بر من گریه می‌کنند و در کنار هارون در منطقه‌ای غریب دفن می‌شوم.

مأمون: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله تا من زنده‌ام چه کسی جرأت می‌کند تو را بکشد یا به تو بدی کند!

امام رضا علیه‌السلام: ولی من اگر بخواهم می‌توانم بگویم چه کسی مرا می‌کشد!

مأمون: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخنان تنها می‌خواهی خودت را راحت کنی و این کار را نپذیری تا مردم بگویند تو انسان زاهدی هستی.

امام رضا علیه‌السلام: به خدا قسم از آن روزی که پروردگارم مرا آفریده است هرگز دروغ نگفته‌ام و هرگز به خاطر به دست آوردن دنیا نسبت به دنیا بی‌اعتنا نبوده‌ام. ولی مأمون، من می‌دانم تو چه انگیزه‌ای داری.

مأمون: چه انگیزه‌ای دارم؟

امام رضا علیه‌السلام: اگر راستش را بگویم در امانم؟

مأمون: در امانی.

امام رضا علیه‌السلام: انگیزه‌ات از این کار این است که مردم بگویند، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نسبت به دنیا بی‌اعتنا نبوده بلکه دنیا به دستش نرسیده است. مگر نمی‌بینید که چگونه ولایتعهدی را پذیرفته تا به خلافت برسد!

مأمون: همیشه به گونه‌ای با من برخورد می‌کنی که دوست ندارم، این گونه برخوردها به خاطر این است که از خشم من در امانی به

خدا قسم می‌خورم یا باید ولایتعهدی را بپذیری وگرنه بر این کار مجبورت خواهم کرد، و اگر نپذیرفتی گردنت را خواهم زد!!

[صفحه ۷۳]

امام رضا علیه‌السلام: خداوند مرا نهی کرده است که با دست خودم، خود را به کشتن بدهم! پس اگر چنین است هر کاری که می‌خواهی انجام ده [۱۲۸].

همانطور که ملاحظه می‌کنید امام رضا علیه‌السلام در این مذاکره هم به مأمون هشدار می‌دهد که حکومت او مشروع نیست و هم از نقشه‌های پنهانی‌اش پرده بر می‌دارد، یعنی این که چه انگیزه‌هایی از پیشنهاد ولایتعهدی دارد، نسبت به امام چه تصمیمی خواهد گرفت و سرانجام او را شهید خواهد کرد. مأمون هم امام را به کشتن تهدید می‌کند تا او ولایتعهدی را بپذیرد.

[صفحه ۷۴]

عکس‌العمل امام رضا پس از انتصاب به ولایتعهدی

اشاره

مأمون با تهدید به مرگ امام رضا علیه‌السلام را وادار به پذیرش ولایتعهدی کرد و برای اعلام رسمی این مسأله مراسم مفصلی برگزار کرد و در حضور سران بنی‌عباس، بنی‌هاشم، فرماندهان و ... امام رضا علیه‌السلام را به عنوان ولی‌عهد خود معرفی کرد. او نامه‌ی رسمی (یا به تعبیری حکم ولایتعهدی) امام را صادر کرد و عده‌ی زیادی را به عنوان شاهد مراسم گواه گرفت و عده‌ای هم پایین نامه را به عنوان شاهد امضا کردند و حتی برخلاف رسم آن دوران که روی سکه و پول رایج کشور نام خلیفه حک می‌شد، دستور داد سکه به اسم امام رضا علیه‌السلام به عنوان ولی‌عهد بزنند و به عنوان پول رایج کشور در اختیار مردم قرار دهند! مأمون تصور می‌کرد با انجام چنین مراسمی امام رضا علیه‌السلام را در برابر یک کار انجام شده قرار داده است و امام دیگر، چاره‌ای جز هماهنگی با دربار و حکومت ندارد و با این کار به هدفهای خود که سرکوبی علویان و ... باشد خواهد رسید. ولی امام رضا علیه‌السلام پس از این انتصاب نیز از راههای گوناگون کوشید که هم به اطلاع شیعیان و مسلمانان برساند که این پذیرش اجباری است و هم عدم مشروعیت حکومت مأمون را اعلام کند:

پذیرش تشریفاتی

در مراسم عمومی که همه‌ی مسؤولان، شخصیتها و ... حضور داشتند بعد از آن که حکم ولایتعهدی در حضور جمع خوانده شد، امام موضعی گرفت که با این موضعگیری همه‌ی نقشه‌های مأمون را در نصب امام به ولایتعهدی خنثی کرد. وقتی مأمون از امام رضا علیه‌السلام تقاضا کرد او نیز به عنوان گواه پایین حکم را امضا کند:

[صفحه ۷۵]

فکتب الرضا علیه‌السلام أنى ادخل فى ولاية العهد على ان لا آمر و لا انهى و لا اقبضى و لا اغير شيئا مما هو قائم تعينى من ذلك كله [۱۲۹] امام رضا علیه‌السلام نوشت: به شرطی ولایتعهدی را می‌پذیرم که نه دستوری بر انجام کاری و نه دستوری بر انجام ندادن کاری صادر کنم، نه در مسأله‌ای قضاوت کنم و نه تغییری در شرایط موجود به وجود آورم و به شرطی که مرا از انجام همه‌ی این امور معاف داری.

عدم همکاری

مأمون شرایطی را که امام رضا علیه‌السلام برشمرده جدی تلقی نمی‌کرد و تصور می‌کرد وقتی مسؤولیت به او واگذار شد مجبور به دخالت در امور خواهد شد و او به هدفهایش خواهد رسید. ولی امام رضا علیه‌السلام همان‌طور که اعلام کرده بود که پذیرش این سمت تشریفاتی است و حاضر به همکاری نیست همچنان به این شرط پای‌بند ماند. به چند نمونه از تقاضاهای مأمون و جواب رد امام توجه کنید:

- یکی از هدفهای مأمون از ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام سرکوب کردن شورشهای علویان بود، زیرا بعد از این که امام رضا علیه‌السلام ولی عهد شد با مشروعیت یافتن حکومت، اولاً علویان نمی‌توانستند علیه حکومت شورش کنند، ثانیاً در حالی که امام رضا علیه‌السلام ولی عهد بود اگر برادران او علیه حکومت شورش می‌کردند و امام رضا علیه‌السلام این شورش‌ها را سرکوب نمی‌کرد به بی‌کفایتی در اداره کشور و عدم ایجاد امنیت متهم می‌شد و به آسانی مأمون به مردم اعلام می‌کرد که امام رضا علیه‌السلام لیاقت خلافت و اداره کشور را ندارد و او را عزل می‌کرد. در این صورت نیز همه‌ی شیعیان و ... نا امید می‌شدند و خود به عنوان حاکمی مشروع و مقتدر همه‌ی شورش‌ها را به شدت سرکوب می‌کرد (همان‌طور که پس از آن به این حيله متوسل شد) و به حکومت خود کامه خود ادامه می‌داد. و اگر امام رضا علیه‌السلام این شورش‌ها را سرکوب کند، پیامدهای منفی آن بسیار متوجه آل علی علیه‌السلام بخصوص امام رضا علیه‌السلام می‌شد و مأمون از آن بهره‌برداریهایی زیادی می‌کرد.

بنابراین در صورتی هدفهای مأمون تحقق می‌یافت که امام رضا علیه‌السلام به شرایطی که در

[صفحه ۷۶]

پذیرش ولایتعهدی مطرح کرده بود پای‌بند نمی‌ماند. به یک نمونه از طرح هدفهای مأمون و عملکرد امام رضا علیه‌السلام توجه کنید:

مأمون: ای ابوالحسن توجه کن بعضی از کسانی را که مورد اعتمادت می‌باشند معرفی کن تا اداره‌ی امور شهرهایی را که علیه ما شوریده‌اند به آنان واگذار کنیم!

امام رضا علیه‌السلام: تو به شرطت وفا کن من هم به شرطم وفا می‌کنم. من تنها با این شرط ولایتعهدی را پذیرفتم که نه امری کنم و نه نهی، نه کسی را عزل کنم و نه کسی را نصب و در این مسائل مشورت ندهم تا این که از این دنیا بروم! [۱۳۰].

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید مأمون با این تقاضا می‌خواست سرکوبی شورش‌ها به نام امام رضا علیه‌السلام تمام شود، ولی تیزی و هوشیاری امام رضا علیه‌السلام نقشه‌های او را خنثی کرد.

- یکی از هدفهای مأمون از نصب امام رضا علیه‌السلام به عنوان ولی عهد خود این بود که از این طریق می‌خواست حکومت خود را مشروع جلوه دهد تا هم بر جنایات گذشته سرپوش بگذارد و هم بتواند جنایات آینده را توجیه کند. بر این اساس، مأمون پس از برگزاری ولایتعهدی در ماه رمضان تا پایان ماه صبر کرد، با این تصور که مراسم برگزاری نماز عید فطر بهترین فرصت برای تحقق هدفهایش است، زیرا اولاً همه مردم در این مراسم شرکت می‌کنند ثانیاً در نماز عید باید به اسم خلفای مسلمان خطبه خوانده شود و اگر امام رضا علیه‌السلام این نماز را بخواند، در خطبه مجبور خواهد بود از مأمون به عنوان خلیفه‌ی شرعی مسلمانان یاد کند و از این طریق مشروعیت حکومت خود را از نگاه شیعیان و علویان و ایرانیان به دست خواهد آورد. به این هدف مأمون و عکس‌العمل امام توجه کنید:

چون عید فرا رسید، مأمون به امام رضا علیه‌السلام پیام داد که سوار بر مرکب شود و در مراسم عید حضور یابد و سخنرانی کند تا دل مردم آرام شود و شخصیت او را بشناسند و

[صفحه ۷۷]

این دولت مبارکه را به رسمیت بشناسند!

امام رضا علیه السلام: تو خود می‌دانی که بین من و تو در پذیرش ولایتعهدی شرایطی وجود دارد.

مأمون: تنها انگیزه‌ام این است که ولایتعهدی برای مردم، سپاهیان و چاکران جا بیفتد، دلشان آرام گیرد و به امتیازاتی که خداوند به تو داده است اعتراف کنند.

بگو مگو در این مسأله ادامه یافت تا این که مأمون خیلی اصرار کرد.

امام رضا علیه السلام: اگر مرا از این کار معاف داری برایم بهتر است و اگر اصرار کنی همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز عید رفته‌اند خواهم رفت؟
مأمون: هر جور که دوست داری به نماز برو.

مأمون که از شیوه‌ی نماز خواندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام در نماز عید فطر خبر نداشت و تصور می‌کرد با رفتن امام رضا علیه السلام به مصلی و برگزاری نماز توسط او به هدفهای خود خواهد رسید با کیفیت حرکت امام طبق سلیقه‌ی خودش موافقت کرد.

مأمون دستور داد: مردم، فرماندهان سپاه و ... صبح اول وقت جلو در خانه‌ی امام رضا علیه السلام حاضر باشند، زنان، مردان و کودکان در کوچه‌های اطراف و روی بامها منتظر خروج امام رضا علیه السلام از خانه بودند و فرماندهان جلو در اجتماع کرده بودند.

یاسر خادم می‌گوید: مأمون موافقت کرد که امام رضا علیه السلام مطابق نظر خود به سمت مصلی حرکت کند. تبلیغات لازم برای این کار انجام گرفت و همه‌ی مردم منتظر خروج حضرت بودند. آفتاب که طلوع کرد حضرت رضا علیه السلام غسل کرد و با یک پارچه سفید پنبه‌ای عمامه بست؛ یک طرف عمامه را روی سینه‌اش و طرف دیگر آن را پشت شانه‌اش انداخت و شلوارش را تا نصف ساق پا بالا زد. سپس به ما فرمود شما هم چنین کنید. آن گاه عصایی برداشت و در حالی که ما جلو او بودیم از اتاق خارج شد. سرش را به طرف آسمان بلند کرد و چهار تکبیر گفت که تصور کردیم در و دیوار و هوا با او همصدا شده‌اند و به او پاسخ می‌گویند. این در حالی بود که در جلو در فرماندهان با سلاح و با بهترین آرایش نظامی و مردم با بهترین لباس منتظر آمدن آن حضرت بودند. آنان ما را

[صفحه ۷۸]

دیدند که پابره‌نه و شلوار بالا زده خارج شدیم و سپس حضرت نیز با همین وضع از در خارج شد و توقفی کرد و فرمود: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا. حضرت سه بار این کلمات را با صدای بلند گفت و ما هم با صدای بلند تکرار کردیم. سپاهیان با دیدن این وضع از اسبها پیاده شدند و کفشهای خود را به دور انداختند. مردم با صدای بلند گریه می‌کردند و مرو یکپارچه صدای گریه و شیون شده بود. امام رضا علیه السلام هر ده قدم که می‌رفت توقف می‌کرد و چهار بار تکبیر می‌گفت، تکبیرها به گونه‌ای بود که گویا آسمان، زمین و دیوارها با او همصدا شده‌اند. به مأمون خبر دادند حضرت رضا علیه السلام با سیل جمعیت با این شیوه به مصلی می‌رود. فضل بن سهل به مأمون گفت: «ای امیر اگر با این وضع علی بن موسی علیه السلام به مصلی برسد مردم فریفته‌ی او می‌شوند. پیشنهاد می‌شود که از او بخواهید برگردد. مأمون نیز به حضرت پیام داد که برگردد و امام رضا علیه السلام نیز کفشهایش را پوشید و برگشت.» [۱۳۱].

نقد عملکرد مأمون

امام رضا علیه السلام بعد از ولایتعهدی نه تنها با حکومت و مأمون همکاری نمی‌کرد بلکه در هر فرصتی به نقد عملکرد مأمون و فضل بن سهل می‌پرداخت. آن حضرت از ابراز شدیدترین انتقادات به مأمون و وزیرش ابایی نداشت.

یاسر خادم می‌گوید روزی در اتاق مخصوص امام رضا علیه‌السلام نشسته بودم که مأمون در حالی که نامه‌ای در دستش بود وارد شد، صورت امام را بوسید و روبروی او نشست و شروع به خواندن نامه کرد. نامه گزارشی بود از پیروزیهای لشکر در منطقه کابل و در آن نام روستاهایی که فتح کرده بودند آمده بود. وقتی نامه تمام شد، میان حضرت و مأمون سخن‌هایی رد و بدل شد که در اینجا آنها را نقل می‌کنیم.

امام رضا علیه‌السلام: آیا گشودن روستایی از روستاهای بلاد شرک تو را خوشحال کرده است؟

[صفحه ۷۹]

مأمون: آیا این خوشحالی ندارد؟

امام رضا علیه‌السلام: «درباره‌ی امت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه در اختیار توست از خدا بترس، بدون تردید کارهای مسلمانان را ضایع کرده‌ای، آنها را به دیگران سپرده‌ای برخلاف حکم خداوند درباره‌ی مسلمانان داوری می‌کنند، خودت در این منطقه نشسته‌ای مرکز وحی و هجرت را رها کرده‌ای، با نبود تو به مهاجران و انصار ستم می‌شود، درباره‌ی مؤمنان نه حق خویشاوندی را رعایت می‌کنند و نه عهد و پیمانها را، مظلومان، روزگار سختی را می‌گذرانند، از تأمین هزینه خود عاجزند، کسی را پیدا نمی‌کنند که شکوه حال خود را پیش او برند، و دستشان به تو نمی‌رسد!!» [۱۳۲].

[صفحه ۸۰]

کنترل قیام امام رضا

اشاره

همان‌طور که پیشتر بیان شد، یکی از مشکلات حکومت مأمون شورش علویان، بخصوص برادران امام رضا علیه‌السلام بود. آنها در شهرهای مختلف سر به شورش برداشته و اداره شهرها را به کنترل خود درآورده بودند، حتی در کوفه سکه به اسم خود زده بودند. با این حال، حرکت‌های علویان ضعف‌هایی داشت که از نگاه مأمون پنهان نبود؛ یکی از آنها ضعف رهبری و مدیریت حرکتها بود. آنچه بیش از همه مأمون را به وحشت انداخته بود این بود که امام رضا علیه‌السلام با توجه به زمینه‌های موجود قیام کند و رهبری این حرکتها را به دست بگیرد. مأمون این مشکل را به خوبی دریافته بود و برای حل آن از آغاز دست به اقداماتی زده بود:

آوردن امام رضا به خراسان

یکی از طرفندهایی که مأمون برای کنترل قیام امام رضا علیه‌السلام به کار برد این بود که چون زمینه‌ی قیامها بیشتر در حجاز و عراق وجود داشت مأمون کوشید امام را از این منطقه دور کند و در کنار خود کاملاً او را تحت کنترل و تمام فعالیت‌های او را زیر نظر داشته باشد. این اقدام مأمون از گفته‌های عبیدالله بن عبدالله هنگام ذکر علل آوردن امام به مرو روشن می‌شود: «تا نتواند هیچ کاری علیه مأمون انجام دهد» [۱۳۳].

انتخاب خانه‌ای قابل کنترل

خانه‌ی مسکونی که مأمون برای امام رضا علیه‌السلام در نظر گرفته بود به گونه‌ای که یک در آن به بیرون و یک در آن به داخل منزل مسکونی

[صفحه ۸۱]

مأمون راه داشت که از طرف مأمون قفل می‌شد و گاه و بی‌گاه مأمون وارد اتاق امام رضا علیه‌السلام می‌شد و رفتار آن حضرت را کنترل می‌کرد؛ یاسر خادم می‌گوید: «وقتی امام رضا علیه‌السلام تنها بود همه‌ی خدمتگزاران خود، کوچک و بزرگ را جمع می‌کرد با آنان سخن می‌گفت و با آنان مأمون بود، روزی در حضور حضرت جمع بودیم که قفلی از طرف خانه‌ی مأمون به خانه‌ی امام رضا علیه‌السلام بود افتاد. حضرت فرمود برخیزید و متفرق شوید، برخاستیم که مأمون آمد» [۱۳۴].

قرار دادن جاسوس

مأمون نه تنها امام را از مدینه به مرو آورد تا او را کنترل کند و نه تنها منزل مسکونی او را به گونه‌ای انتخاب کرد تا هر لحظه که خواست بتواند بدون آگاهی قبلی و بدون اجازه وارد خانه‌ی امام شود بلکه از طریق جاسوسانی آنچه را در خانه‌ی امام می‌گذشت کنترل می‌کرد؛ جاسوس هم از بیگانگان نبود تا حساسیت عده‌ای را برانگیزد. هشام بن ابراهیم راشدی از نزدیکترین افراد به امام محسوب می‌شد «و قبل از آمدن به مرو تمام کارهای امام به دست او بود و اموالی که از اطراف کشور برای امام می‌فرستادند همه به دست او می‌رسید» [۱۳۵].

هشام بن ابراهیم بعد از این که امام به مرو آمد به جاسوسی برای حکومت مأمون پرداخت طوری که درباره‌اش نوشته‌اند: تمام گزارشهای مربوط به امام رضا علیه‌السلام را به فضل بن سهل و مأمون می‌رساند و از این راه بهره‌ها گرفت به گونه‌ای که هیچ خیری که مربوط به امام بود از فضل بن سهل و مأمون مخفی نمی‌ماند» [۱۳۶].

قرار دادن محافظ جاسوس

مأمون نه تنها به کسب خبرهای مربوط به آنچه در خانه‌ی امام می‌گذشت اکتفا نکرد بلکه می‌خواست امام را به گونه‌ای منزوی کند که مردم او را نبینند و او را نشناسند تا مبادا شیفته‌ی او شوند. به همین دلیل مسئولیت کنترل ملاقاتهای امام را به همین هشام بن ابراهیم واگذار کرد. «مأمون مسئولیت درباری امام [صفحه ۸۲]

رضا علیه‌السلام را به هشام بن ابراهیم واگذار کرد، تنها کسانی می‌توانستند با امام رضا علیه‌السلام ملاقات کنند که هشام دوست داشت. امام رضا علیه‌السلام هیچ سخنی در خانه‌اش نمی‌گفت مگر این که هشام آن را به اطلاع مأمون و فضل بن سهل می‌رساند» [۱۳۷].

هشام در این زمینه آن قدر به عباسیان خدمت کرد که مردم به او لقب هشام عباسی دادند. [۱۳۸].

امام علیه‌السلام به محدودیتهای ایجاد شده و خطراتی که در نتیجه‌ی کنترل جاسوسان دوستان حضرت را تهدید می‌کرد توجه داشت و در زمان مناسب به آنان هشدار می‌داد. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی می‌گوید نامه‌ای به حضرت نوشتم و در آن تقاضای ملاقات کردم و تصمیم داشتم هنگامی که به خدمت آن حضرت برسم معنای سه آیه از آیات قرآن را از حضرت بپرسم، حضرت در پاسخ نامه‌ای، معنای سه آیه‌ای را که تصمیم داشتم بپرسم توضیح داد ولی راجع به ملاقات نوشت: «اما نسبت به اجازه ملاقاتی که خواسته‌ای، ملاقات با من دشوار است، اینان برایم محدودیت ایجاد کرده‌اند و در این شرایط نمی‌توانی با من ملاقات کنی!» [۱۳۹].

جاسوس شبانه

مأمون از ناحیه‌ی امام رضا علیه‌السلام آنچنان احساس خطر می‌کرد که معتقد بود هر حرکتی که امام انجام می‌دهد علیه حکومت

اوست از این جهت تمام تلاش خود را به کار گرفته بود که امام را بشدت کنترل کند. بر این اساس، او به هشام بن ابراهیم و... اکتفا نکرد، زیرا آنان نمی‌توانستند شب هنگام امام رضا علیه‌السلام را کنترل کنند. بنابراین دخترش ام حبیبه یا ام حبیب را به عقد امام رضا علیه‌السلام در آورد تا شب هنگام نیز او را کنترل کند. این ازدواج را نمی‌توان ازدواج عادی تلقی کرد، زیرا:

۱- ام حبیبه دختری هفت ساله بود که هنگام ازدواج با امام رضا علیه‌السلام حدود چهل سال تفاوت سن داشت!

[صفحه ۸۳]

۲- این اقدام، بعد از موضعگیری امام رضا علیه‌السلام نسبت به ولایتعهدی اتفاق افتاده است، یعنی وقتی مأمون احساس کرد با موضعگیری امام رضا علیه‌السلام همه‌ی نقشه‌های او نقش بر آب شده است، بنابراین باید بشدت او را کنترل می‌کرد.

۳- همزمان با این ازدواج، مأمون دختر دیگرش به نام ام‌الفضل را نیز به عقد امام جواد علیه‌السلام در آورد، در حالی که امام جواد علیه‌السلام در این زمان شش ساله بود و در مرو حضور نداشت و نه مأمون او را دیده بود و نه ام‌الفضل و در نهایت امام جواد علیه‌السلام به دست همین ام‌الفضل به شهادت رسید. به طور قطع مأمون می‌دانست که جانشین امام رضا علیه‌السلام فرزندش محمد بن علی علیه‌السلام است، بنابراین او را نیز باید کنترل می‌کرد و جالب این جاست که همه‌ی این حوادث در همان روز انجام گرفته است. شیخ صدوق پس از آنکه مسأله‌ی ولایتعهدی امام، دستور مأمون برای ضرب سکه و ازدواج دخترانش را با امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام مطرح می‌کند می‌نویسد: «تمام این حوادث در یک روز اتفاق افتاد با این که مأمون دوست نداشت که امام رضا علیه‌السلام بعد از او ولی‌عهدش باشد!!» [۱۴۰].

[صفحه ۸۴]

توطئه‌ی سلب اعتماد ایرانیان از امام رضا

مأمون در ابتدای حکومت خود به حمایت ایرانیان بخصوص خراسانیان نیاز شدید داشت و چون خراسانیان شیفته و عاشق اهل بیت علیهم‌السلام بودند با آوردن امام رضا علیه‌السلام به مرو و ابراز وابستگی خود به علویان از جمله ولی‌عهد کردن امام رضا علیه‌السلام کوشید اعتماد ایرانیان را جلب کند. ولی موضعگیری امام رضا علیه‌السلام در تمام این دوران از مدینه تا نیشابور، از نیشابور تا سرخس و مرو و در طول اقامت در مرو، بخصوص عکس‌العمل شدید امام در برابر ولایتعهدی، و... اعتماد ایرانیان به مأمون و حکومت او را روز به روز کاهش داد. از آن سو، خراسانیان که امامان خود را از نزدیک ندیده بودند و فقط از نظر اندیشه اسلامی رهبری آنان را پذیرفته بودند وقتی از نزدیک امام رضا علیه‌السلام، رفتار و اخلاق نیکوی او را دیدند روز به روز عشق و محبت شان نسبت به امام رضا علیه‌السلام بیشتر شد و متقابلاً از عباسیان و بخصوص مأمون تنفر بیشتری پیدا کردند. اگر حضور امام رضا علیه‌السلام در مدینه خطری برای حکومت مأمون بود، آمدن امام به مرو، بخصوص کیفیت حضور آن حضرت در نماز عید فطر و تأثیر معنوی آن نماز و عکس‌العمل حکومت، این خطر را دوچندان کرد به گونه‌ای که مأمون خطر را در چند قدمی خود می‌دید. و اگر مأمون آن کنترل‌های شدید را نسبت به امام رضا علیه‌السلام اعمال نمی‌کرد معلوم نبود چند روز می‌توانست حکومت کند. خراسانیان که روزی به عشق آل علی علیه‌السلام برای سرنگونی بنی‌امیه تلاش کردند ولی به جای آل علی علیه‌السلام بنی‌عباس به قدرت رسیدند اکنون بهترین فرصت را در اختیار داشتند تا آل علی علیه‌السلام را به قدرت برسانند. از طرفی مأمون

خود امام

[صفحه ۸۵]

رضا علیه‌السلام را به این منطقه آورده و خود زمینه‌ی تلاش او را فراهم کرده بود اما اکنون درد سری بزرگ برای حکومت او ایجاد شده بود. او اگر در این منطقه و با شرایط موجود اقدام به حذف فیزیکی امام رضا علیه‌السلام می‌کرد هرگز نمی‌توانست به حکومت

ادامه دهد، بنابراین باید کاری می‌کرد که اعتماد ایرانیان به علویان بخصوص امام رضا علیه‌السلام را سلب کند تا برای همیشه خطر ایرانیان از حکومت عباسیان دور شود. برای رسیدن به این هدف او باید به ایرانیان تفهیم می‌کرد که امام رضا علیه‌السلام امام نیست! و تصور آنان درباره‌ی او نادرست است، از طرفی تبلیغ مستقیم علیه امام رضا علیه‌السلام نه در توان دستگاه حکومتی مأمون بود و نه در مردم تأثیر داشت. مأمون برای رسیدن به این هدف شیوه‌هایی را به کار گرفت:

تشکیل جلسات مناظره: در اندیشه شیعه امام جانشین پیامبر و منصوب از طرف خدا برای هدایت خلق است. بر این اساس، او باید دارای ویژگیهایی باشد، از جمله باید از علمی خدادادی بهره‌مند باشد تا به هر سؤالی که در حوزه‌ی هدایت خلق از او می‌شود یا به هر زبانی که از او سؤال می‌شود بتواند پاسخ دهد. مأمون فکر می‌کرد بهترین راه برای اثبات این که امام رضا علیه‌السلام امام نیست تشکیل جلسات مناظره بین آن حضرت و کسانی که اعتقادی به خدا، یا پیامبر و قرآن نداشتند یا او را امام و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌دانستند، است. به علاوه این که این افراد تحت حمایت حکومت نیز بودند و می‌توانستند اندیشه‌های ضد دینی یا ضد مذهبی خود را ابراز کنند. بدین ترتیب، مأمون دانشمندانی را برای مناظره با امام برگزید که یا به خدا معتقد نبودند و یا پیامبر اسلام را به عنوان پیامبر قبول نداشتند که در نتیجه قرآن را هم قبول نداشتند؛ امام با این گروه نه می‌توانست به کلام خدا استناد کند و نه می‌توانست به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کند. این هدف مأمون را حتی نوفلی هم که خدمتکار امام بود متوجه شده بود. به این جریان توجه کنید:

مأمون به فضل بن سهل دستور داد پیروان مکاتب مختلف، مانند جاثلیق و رأس الجالوت و رؤسای صابئیان و هر بزد اکبر و نسطاس رومی، عالم بزرگ نصرانی، و همچنین

[صفحه ۸۶]

علمای دیگر علم کلام را دعوت کند تا سخنان آن حضرت را بشنوند و آن حضرت هم سخنان ایشان را بشنود.

فضل بن سهل آنان را دعوت کرد، هنگامی که جمع شدند، نزد مأمون آمد و گفت: همه حاضرند. مأمون گفت: همه‌ی آنها داخل شوند پس از ورود به همه خوش آمد گفت: سپس افزود: من شما را برای کار خیری دعوت کرده‌ام و دوست دارم با پسر عمویم که اهل مدینه است و تازه بر من وارد شده مناظره کنید، فردا همگی نزد من آید و احدی از شما غایب نشود. همه گفتند: به چشم، سر به فرمانیم! و فردا صبح همگی نزد تو خواهیم آمد (شاید هدف مأمون از اعلام قبلی این بود که آنان را برای مناظره آماده کند، مبادا در این امر غافلگیر شده روحیه خویش را از دست بدهند). نوفلی می‌گوید: ما خدمت امام رضا علیه‌السلام مشغول صحبت بودیم که ناگاه یاسر خادم که عهده‌دار اوامر حضرت بود وارد شد و گفت مأمون به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: برادرت به قربانت باد! اصحاب مکاتب مختلف و ارباب ادیان و علمای علم کلام از تمام فرق و مذاهب جمع هستند. اگر دوست دارید، قبول زحمت فرموده فردا به مجلس ما آید و سخنان آنها را بشنوید، اگر دوست ندارید، اصرار نمی‌کنم و نیز اگر مایل باشید ما به خدمت شما می‌آئیم و این برای ما آسان است!

امام رضا علیه‌السلام در یک گفتار کوتاه و پر معنی فرمود: أبلغه السلام و قل له قد علمت ما أردت و أنا سائر اليك بكرة ان شاء الله؛ «سلام مرا به او برسان و بگو می‌دانم چه می‌خواهی من ان شاء الله صبح، نزد شما خواهم آمد».

نوفلی که از یاران حضرت بود می‌گوید: وقتی یاسر خادم از مجلس بیرون رفت، امام علیه‌السلام نگاهی به من کرد و فرمود: تو اهل عراق هستی و مردم عراق ظریف و باهوشند. در این باره چه می‌اندیشی؟ مأمون چه نقشه‌ای در سر دارد که اهل شرک و علمای مذاهب را گرد آورده است؟

نوفلی می‌گوید: عرض کردم او می‌خواهد شما را امتحان کند و بداند پایه علمی شما تا چه حد است ولی کار خود را بر پایه‌ی سستی بنا نهاده به خدا سوگند! طرح بدی ریخته و

[صفحه ۸۷]

بنای بدی نهاده است.

امام رضا علیه السلام: چه بنایی ساخته؟ چه نقشه‌ای طرح کرده است؟

نوفلی که هنوز نسبت به مقام شامخ علمی امام علیه السلام معرفت کامل نداشت و از توطئه مأمون دچار وحشت شده بود، عرض کرد که علمای کلام اهل بدعت هستند و مخالف دانشمندان اسلام، چرا که عالم، واقعیتها را انکار نمی کند اما اینها اهل انکار و سفسطه‌اند. اگر دلیل بیاوری که خدا یکی است، می گویند این دلیل را قبول نداریم و اگر بگویی محمد صلی الله علیه و آله رسول الله است، می گویند رسالتش را اثبات کن. خلاصه، ایشان افرادی خطرناکند و ... در برابر انسان دست به مغالطه می زنند و آن قدر سفسطه می کنند، تا انسان دست از حرف خویش بردارد، فدایت شوم از اینها برحذر باش!!

امام رضا علیه السلام تبسمی فرمود و گفت: ای نوفلی تو می ترسی دلائل مرا باطل کنند و راه را بر من ببندند؟ نوفلی که از گفته‌ی خویش پشیمان شده بود گفت: نه به خدا سوگند! من هرگز بر تو نمی ترسم، امیدوارم که خداوند تو را بر همه‌ی آنان پیروز کند. امام رضا علیه السلام فرمود: ای نوفلی، دوست داری بدانی کی مأمون از کار خود پشیمان می شود؟ نوفلی گفت: آری.

امام رضا علیه السلام فرمود: اذا سمع احتجاجی علی أهل التورات بتوراتهم و علی أهل الانجیل بانجیلهم و علی أهل الزبور بزبورهم و علی الصابئین بعبرانیتهم و علی أهل الهرا بذة بفارسیتهم و علی أهل الروم برومیتهم و علی أصحاب المقالات بلغاتهم فاذا قطعت کل صنف و دحضت حجته و ترک مقالته و رجع الی قولی علم المأمون الموضع الذی هو بسبیلہ لیس بمستحق له فعند ذلک یکون الندامة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [۱۴۱]؛ هنگامی که استدلال مرا در برابر اهل تورات، به تورات شان بشنود و در برابر اهل انجیل به انجیل شان و در مقابل اهل زبور، به زبور شان و در مقابل صابئیان به زبان

[صفحه ۸۸]

عبری شان، و در برابر هریزان به زبان فارسی شان و در برابر اهل روم، به زبان رومی و در برابر پیروان مکتبهای مختلف به لغات شان، آری هنگامی که دلیل هر گروهی را جداگانه ابطال کردم، به طوری که مذهب خود را رها کنند و قول مرا بپذیرند، آن گاه مأمون می داند مقامی را که او در صدد آن است مستحق آن نیست! آن وقت پشیمان خواهد شد. و هیچ حرکت و قوه‌ای جز از خداوند متعال نیست.

هنگامی که صبح شد فضل بن سهل خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: فدایت شوم! پسر عمویت، مأمون در انتظار شماست و جمعیت نزد او حاضرند. نظرتان در این باره چیست؟ حضرت فرمود: تو جلوتر برو، من ان شاء الله خواهم آمد. سپس وضو گرفت و شربت سویقی [۱۴۲] نوشید و به من هم داد که نوشیدم، سپس همراه حضرت بیرون آمدم تا بر مأمون وارد شویم.

مجلس پر از افراد سرشناس و معروف بود و محمد بن جعفر [۱۴۳] با جماعتی از بنی هاشم و آل ابوطالب و جمعی از فرماندهان لشکر نیز حضور داشتند. هنگامی که امام علیه السلام وارد مجلس شد مأمون برخاست، محمد بن جعفر و تمام بنی هاشم نیز برخاستند. امام علیه السلام همراه مأمون نشست، اما آنها به احترام امام علیه السلام همچنان ایستاده بودند تا دستور جلوس به آنها داده شد و همگی نشستند. مدتی مأمون به گرمی مشغول سخن گفتن با امام علیه السلام بود. سپس رو به جاثلیق کرد و گفت:

ای جاثلیق! این پسر عموی من، علی بن موسی بن جعفر علیه السلام است و از فرزندان فاطمه علیها السلام دختر پیامبر ماست و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است. من دوست دارم با او سخن بگویم و مناظره کنی، اما طریق عدالت را در بحثها رها مکن! جاثلیق گفت: ای امیرمؤمنان! من چگونه بحث و گفتگو کنم که او به کتابی استدلال

[صفحه ۸۹]

می‌کند که من منکر آنم و به پیامبری تمسک می‌جوید که من به او ایمان نیاورده‌ام؟

امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای نصرانی! اگر به انجیل خودت برای تو استدلال کنم. اقرار خواهی کرد؟

جائلیق گفت: آیا می‌توانم، گفتار انجیل را انکار کنم؟ آری به خدا سوگند! اقرار خواهم کرد هر چند به ضرر من باشد [۱۴۴].

جائلیق پس از مدتی مناظره به امام رضا علیه‌السلام رو کرد و گفت: بگذارید دیگران با تو سخن بگویند، به مسیح قسم، گمان

نمی‌کردم بین مسلمانان فردی مثل تو پیدا شود؟!

این جمله نهایت درماندگی جائلیق را نشان می‌دهد که در برابر امام مسلمانان هیچ سخنی برای گفتن نداشت.

در این جا امام رضا علیه‌السلام رو به رأس الجالوت، عالم بزرگ یهود، کرد و فرمود: تو سؤال می‌کنی یا من از تو سؤال کنم؟

رأس الجالوت عرض کرد: من سؤال می‌کنم و هیچ دلیلی از تو نمی‌پذیرم مگر اینکه از تورات باشد و یا حداقل از انجیل یا از زبور

یا آنچه در صحف ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است!!

امام رضا علیه‌السلام فرمود: غیر از آنچه گفتمی از من قبول نکن.

پس از مدتی که از مناظره گذشت رأس الجالوت هم از مناظره کنار کشید و بعد از او نوبت بزرگ زرتشتیان شد. او پس از مدتی

کوتاه خاموش شد. در این جا امام رضا علیه‌السلام فرمود: یا قوم ان کان فیکم أحد یخالف الاسلام و أراد أن یسئل فلیسئل غیر

محتشم فقام الیه عمران الصابی و کان واحدا من المتکلمین فقال یا عالم الناس لولا- أنک دعوت الی مسئلتک لم اقدم علیک

بالمسائل و لقد دخلت بالكوفه و البصره و الشام و الجزیره و لقیته المتکلمین فلم أقع علی أحد یثبت لی واحدا لیس غیره قائما

بوحدانیه أفتأذن

[صفحه ۹۰]

لی أن اسئلك؟ [۱۴۵].

آیا در میان شما کسی هست که با اسلام مخالف باشد؟ و اگر مایل است بدون اضطراب و نگرانی، سؤالانش را مطرح نماید. در

این هنگام عمران صابی که یکی از متکلمان معروف بود برخاست و نزد حضرت آمد و گفت: ای دانشمند مردم، اگر خودت

دعوت به سؤال نمی‌کردی من سؤالی مطرح نمی‌کردم چرا که من به کوفه، بصره، شام و جزیره رفته‌ام و با علمای علم عقاید، روبرو

شده‌ام ولی احدی را نیافته‌ام که برای من ثابت کند که خداوند یگانه است و قائم به وحدانیت خویش است. آیا اجازه می‌دهی

همین مسأله را با تو طرح کنم؟

بحث با عمران صابی شروع شد و تا نزدیک ظهر ادامه یافت. سپس امام رضا علیه‌السلام به مأمون رو کرد و فرمود: وقت نماز رسیده

است؟

عمران گفت: ای سرور من سؤال مرا قطع مفرما زیرا قلبم رقیق شده است.

امام فرمود: نماز می‌گزاریم و بر می‌گردیم. پس آن حضرت برخاست و مأمون هم برخاست. امام رضا علیه‌السلام نماز را در داخل

خواند و مردم در بیرون پشت سر محمد بن جعفر (عموی آن حضرت) نماز گزار شدند. پس از نماز آن حضرت به جایگاهی که

می‌نشست برگشت و عمران را خواست و فرمود: سؤال کن.

این مناظره تا غروب ادامه یافت. در پایان، وقتی سؤالهای عمران به پایان رسید امام رو به عمران کرد و گفت: ای عمران آیا

فهمیدی؟

عمران پاسخ داد ای سرور من، قطعاً فهمیدم و شهادت می‌دهم که خداوند سبحان همان است که تو او را وصف کردی و توحیدش

را بیان فرمودی و شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ی او، برای هدایت و گسترش دین حق برای همه انسانها

مبعوث شده است. سپس عمران بر روی خود به طرف قبله به سجده افتاد و اسلام آورد. نوفلی می‌گوید: وقتی متکلمان گفتار و رفتار عمران را دیدند با این که کسی نتوانسته [صفحه ۹۱]

بود در بحث او را محکوم کند و به شکست بکشاند، هیچ کس جرأت نکرد به امام نزدیک شود و کلامی بر زبان آورد. شکست مأمون در این طرح نیاز به توضیح ندارد ولی با توجه به هدفی که مأمون از این جلسات مناظره داشت از پای نشست و هر کس را که احتمال می‌داد بتواند با امام رضا علیه‌السلام مناظره کند دعوت به مناظره می‌کرد. مشکل مأمون آن بود که از مقام شامخ علمی حضرت رضا علیه‌السلام اطلاعی نداشت، به همین دلیل هر کس را که برای مناظره دعوت می‌کرد کاری از پیش نمی‌برد، ولی می‌بایست حتی در یک مورد هم که شده امام رضا علیه‌السلام را به شکست بکشاند. بر همین اساس، وقتی خبر به او دادند که سلیمان مروزی عالم علم کلام در خراسان است و می‌تواند در این زمینه به او کمک کند او را به دربار دعوت کرد. وقتی سلیمان بر مأمون وارد شد، مأمون با احترام خاصی از او استقبال کرد، هدایایی به او داد و این سخنان بین آن دو گذشت:

مأمون: پسر عمویم علی بن موسی علیه‌السلام از حجاز آمده است. او علم کلام و متکلمان را دوست دارد، چه مانعی دارد که در روز ترویه [۱۴۶] برای مناظره با او پیش ما بیایی؟

سلیمان: ای امیر من دوست ندارم در مجلسی که بسیاری از بنی‌هاشم در آن حضور دارند با او مناظره کنم، زیرا آبرویش نزد بنی‌هاشم خواهد رفت و بحث را نمی‌توان به نتیجه رساند!!

مأمون: چون قدرت علمی تو را می‌دانستم به دربار احضارت کردم و تنها آرزوی من این است که حداقل در یک مورد او را به شکست واداری!!

سلیمان که این چراغ سبز را از مأمون دریافت کرد با غروری خاص گفت: ای امیر، این کار، کار خودم است، مجلس را تشکیل بده و او را به من واگذار و خود نیز حضور [صفحه ۹۲]

داشته باش [۱۴۷].

امام رضا علیه‌السلام در این مناظره چنان شخصیت علمی خود را نشان داد که سلیمان به لجبازی رو آورد و به تناقض گفتار گرفتار شد طوری که حاضران به خنده افتادند و مأمون در یک جا رو به سلیمان کرد و گفت: وای بر تو سلیمان چقدر این اشتباه را تکرار می‌کنی، اگر نمی‌توانی اشکال ابوالحسن را پاسخ دهی به این مسأله خاتمه ده و موضوع دیگری را شروع کن!!

امام رضا علیه‌السلام فرمود: امیر رهائش کن، جلو سخنش را بگیر زیرا این را بهانه می‌کند. سپس امام رضا علیه‌السلام فرمود: سخن بگو سلیمان. سلیمان به سخن ادامه داد ولی همه‌ی کسانی که در مجلس بودند فهمیدند که جز تناقض و سفسطه چیزی برای گفتن ندارد در یک مورد مأمون رو به سلیمان کرد و گفت: سلیمان متوجه سخنانت باش، شخصیت‌های علمی اطرافت نشسته‌اند! سلیمان پس از مدتی مناظره سخنی برای گفتن نداشت و ساکت شد و حرفی نزد.

مأمون در این جا به سخن آمد و گفت: ای سلیمان این شخص داناترین فرد بنی‌هاشم است، سپس جلسه را خاتمه داد و مردم متفرق شدند.

مأمون از تشکیل جلسات مناظره نه تنها به هدف خود نرسید بلکه روز به روز بر شهرت و محبوبیت امام رضا علیه‌السلام افزوده می‌شد.

عده‌ای از دانشمندان اسلامی هدفهای مأمون از تشکیل جلسات مناظره را چیز دیگری می‌دانند که اکنون به بررسی آنها می‌پردازیم. [صفحه ۹۳]

هدفهای مأمون از تشکیل جلسات مناظره

گرایش مذهبی مأمون

اشاره

عده‌ای بر این عقیده‌اند که چون مأمون از نظر فکری معتزلی مذهب بود و معتزله آزادانه مسائل عقیدتی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دادند، مأمون نیز همین کار را می‌کرد و با تشکیل جلسات مناظره می‌خواست این مسائل آزادانه بررسی شود.

نقد این تفکر

در نقد این تفکر ما به نقل سخن یکی از مورخان که درباره‌ی مأمون و عصر او تحقیقات فراوانی کرده است اکتفا می‌کنیم. دکتر زید الرفاعی می‌گوید:

با توجه به این که اطرافیان مأمون از سران معتزله بودند، حتی مربی او یحیی بن المبارک معتزلی بود، طبیعی است که بگوییم مذهب مأمون معتزلی بوده است. این محقق در پایان چنین اظهارنظر می‌کند که مأمون به معنای واقعی به مذهبی ایمان نداشت، بلکه حمایت او از گروههای کلامی موجود، به شرایط حاکم بر کشور وابسته بود، هر یک از گروهها که بهتر می‌توانستند او را به هدفهایش برسانند، از آن حمایت می‌کرد [۱۴۸].

[صفحه ۹۴]

علم دوستی مأمون

اشاره

عده‌ای بر این عقیده‌اند که مأمون شخصی بود علم دوست و طرفدار عالم، روی همین اصل این جلسات مناظره را تشکیل می‌داد تا راهی برای رشد علم باشد [۱۴۹].

نقد این تفکر

الف) مأمون در ۵ سال اول حکومتش، هرگز چنین جلساتی تشکیل نداده است، بلکه فقط بعد از منصوب کردن امام رضا علیه‌السلام به ولایتعهدی این حرکت را آغاز می‌کند.

ب) بعد از کشته شدن امام رضا علیه‌السلام، مأمون به این جلسات خاتمه می‌دهد، فقط در بغداد چند جلسه تشکیل می‌شود که آن هم برای مبارزه با امام جواد علیه‌السلام بوده است. بنابراین نه در ابتدای حکومت او این جلسات تشکیل می‌شود و نه در آخر آن و وی فقط در سالهای میانی حکومت خود چنین جلساتی تشکیل می‌داد که معلوم می‌شود معلول شرایط خاصی بوده است.

ج) اگر مأمون طرفدار علم بود باید این جلسات هر جا تشکیل می‌شد از آنها حمایت می‌کرد؛ و حال آن که چنین نبود، به عنوان نمونه: به مأمون خبر می‌رسد که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام جلسات بحثهای کلامی تشکیل می‌دهد و مردم فریفته دانش او می‌شوند - که برخلاف مصالح حکومت است - مأمون به نگهبان خانه دستور می‌دهد که نگذارد مردم در این جلسات شرکت کنند و حضرت را نیز سرزنش می‌کند که چرا چنین کاری را انجام داده است [۱۵۰].

منزوی کردن امام رضا

اشاره

برخی محققان در زمینه‌ی هدف مأمون چنین اظهار کرده‌اند: مأمون هدفی جز این

[صفحه ۹۵]

نداشت که به پندار خویش، مقام امام علیه‌السلام را در انظار مردم بخصوص ایرانیان که سخت به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام علاقه داشتند و به آنان عشق می‌ورزیدند، پایین بیاورد. او گمان می‌کرد امام رضا علیه‌السلام، تنها با مسائل ساده‌ای از قرآن و حدیث آشناست و از فنون علم و استدلال بی‌بهره است [۱۵۱].

نقد این دلیل

این که مأمون چنین هدفی را دنبال می‌کرد با تدوین رساله‌ی ذهبیه، به وسیله‌ی امام رضا علیه‌السلام قبل از آمدن به مرو، سازگار نیست. منشأ پیدایش این رساله چنین بود: ابومحمد هارون بن موسی تلکبری روایت کرده است که وقتی حضرت از مدینه به توس می‌آمدند، اولین برخورد ایشان با مأمون در نیشابور بود. روزی در مجلس مأمون که عده‌ای از فلاسفه و پزشکان مانند: یوحنا بن ماسویه، جبرائیل بن بختیشوع، ابن بهله هندی و دانشمندان دیگر جمع بودند، سخن از طب و آنچه به صلاح بدن می‌انجامد، به میان آمد. مأمون و دانشمندان در این باره سرگرم مناظره بودند، در حالی که حضرت ساکت بود و چیزی نمی‌گفت.

مأمون رو به حضرت گفت: نظر شما در این باره چیست؟

حضرت فرمود: برای من به مرور زمان، تجربیاتی حاصل شده و اطلاعاتی از گذشتگان دارم که برای امیر می‌نویسم.

مأمون، پیش از حضرت رضا علیه‌السلام از نیشابور به سوی بلخ حرکت کرد و حضرت در نیشابور ماند. مأمون در نامه‌ای از حضرت خواست به وعده‌اش وفا کند. حضرت در پاسخ نامه‌ی مأمون، نامه‌ای درباره‌ی امور پزشکی نوشتند و برای او فرستادند. حضرت در آغاز این نامه، قانون طبیعی مربوط به بیماریها و معالجه‌ی آنها را چنین بیان می‌کند:

«خداوند هیچ بدنی را به هیچ بیماری و علتی که در برابر آن معالجه‌ای نباشد، مبتلا

[صفحه ۹۶]

نمی‌کند، بنابراین برای هر نوع بیماری، طب و درمانی وجود دارد.» امام علیه‌السلام سپس ساختمان بدن و نقش اعضای مختلف آن را توضیح می‌دهد و در ارائه راههای تغذیه‌ی مناسب، برای ارتقای بهداشت، آن را با یک مزرعه مقایسه می‌کند. آن گاه حضرت، فصول سال را بر اساس تقویم رسمی ایرانیان در آن زمان، - به ۱۲ ماه - تشریح و تغییرات خاک، آب، هوا و تأثیر آنها را بر بدن انسان شرح می‌دهد. امام علیه‌السلام بر این مبنا توصیه می‌کند که آدمی متناسب با فصول مختلف از چه نوع غذایی استفاده و از چه نوع اجتناب کند.

با دریافت این نامه، مأمون چنان تحت تأثیر قرار گرفت که دستور داد آن را با آب طلا بنویسند و از آن زمان، این نامه به «الرساله الذهبیه» معروف شد [۱۵۲].

با توجه به این که این جریان قبل از مناظرات رخ داده است، بنابراین معنا ندارد بگوییم هدف مأمون این بود که به مردم بفهماند، حضرت رضا علیه‌السلام تنها قرآن و حدیث را می‌فهمد!

محدود کردن امام رضا به بعد علمی

اشاره

تحلیل دیگری که ارائه شده این است که او می‌خواست مقام والای امام هشتم علیه‌السلام را تنها به بعد علمی منحصر کند، و بتدریج او را از مسائل سیاسی کنار بزند، و چنین نشان دهد که مرد عالمی است و پناهگاه امت اسلامی در مسائل علمی است، ولی او کاری با مسائل سیاسی ندارد و به این ترتیب، شعار تفکیک دین از سیاست را عملی کند [۱۵۳].

نقد این دلیل

الف - به طور کلی شعار تفکیک و جدایی دین از سیاست، در مورد خلفای بنی عباس [صفحه ۹۷]

عباس معنا ندارد، زیرا اینان با انقلاب علیه بنی‌امیه که شعارشان جدایی دین از سیاست بود - روی کار آمدند؛ از سوی دیگر اینان با طرح این که جانشین و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، قدرت را در اختیار گرفتند و کوشیدند در بین مردم چنان وانمود کنند که شرایط لازم را برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله دارند.

ب - با توجه به این که جلسات مناظره بعد از منصوب شدن حضرت به ولایتعهدی بوده و دیگر این که خود مأمون، حضرت را به این مقام منصوب کرده بود، معنا ندارد که بگوییم هدف مأمون این بود که می‌خواست به مردم بفهماند که حضرت کاری با مسائل سیاسی ندارد.

ایجاد سرگرمی برای مردم

اشاره

انگیزه‌ی پنجم که یاد شده، این است که همیشه سیاستمداران شیاد و کهنه کار می‌کوشیده‌اند در مقطع‌های مختلف، سرگرمی‌هایی برای توده مردم درست کنند تا به این وسیله افکار عمومی را از مسائل اصلی جامعه و ضعف‌های حکومت خود منحرف کنند. مأمون مایل بود که مسأله‌ی مناظره‌ی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام با علمای بزرگ عصر و زمان خود، نقل محافل و مجالس باشد و همه‌ی علاقه‌مندان و عاشقان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در جلسات خود، به این مسائل پردازند و از پیروزیهای امام علیه‌السلام در این مباحث سخن بگویند و مأمون کارهای سیاسی خود را با خیال راحت دنبال کند و پوششی بر ضعف‌های حکومتش باشد [۱۵۴].

نقد این دلیل

این انگیزه تا آن جا که اساس حکومت را به خطر نیندازد، در تحلیل عملکرد سیاستمداران یک اصل محسوب می‌شود ولی این اصل در مورد مأمون صدق نمی‌کند،

[صفحه ۹۸]

زیرا حضرت رضا علیه‌السلام در خانه‌ی خود جلسات درس و مناظره تشکیل داده بود، و مباحثی درباره‌ی دفاع از اصول عقاید را مطرح می‌کرد. به مأمون خبر می‌رسد که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، در مجلس به بحث‌های کلامی می‌پردازد و مردم فریفته‌ی دانش او می‌شوند که برخلاف مصالح حکومتی است. مأمون به نگهبان خانه دستور می‌دهد که نگذارد مردم در این جلسات شرکت کنند و حضرت را نیز سرزنش می‌کند که چرا چنین کاری را انجام داده است [۱۵۵].

براستی اگر سرگرم کردن مردم در این عصر برای مأمون یک هدف محسوب می‌شد باید از تشکیل این جلسات استقبال می‌کرد، چون به گونه‌ای مردم سرگرم می‌شدند، نه این که دستور دهد این گونه جلسات را تعطیل کنند.

مطرح شدن مأمون به عنوان زمامداری عالم

ششمین انگیزه‌ای که به آن اشاره می‌شود، این است که مأمون خود آدم بی‌اطلاعی نبود و قابلیت داشت به عنوان یک زمامدار عالم، در جامعه‌ی اسلامی معرفی گردد. او دوست داشت همگان بخصوص در محیط ایران و به طور عام در محیط اسلام آن روز عشق او را به علم و دانش باور کنند و این یک امتیاز برای حکومت او محسوب می‌شود و از این طریق گروهی را به خود متوجه سازد.

از آنجا که این جلسات بحث و مناظره، به طور قطع، جنبه‌ی سیاسی داشت و مسائل سیاسی به طور معمول، تک علتی نیستند، هیچ مانعی ندارد که همه‌ی این انگیزه‌های ششگانه برای مأمون مطرح باشد [۱۵۶].

[صفحه ۹۹]

شرایط سیاسی حکومت مأمون

اشاره

مورخ محقق، جعفر مرتضی‌عاملی انگیزه اساسی مأمون را از تشکیل جلسات مناظره مسائل سیاسی کشور می‌داند. او معتقد است برای درک این شرایط باید ابتدا مشکلات حکومت مأمون را در نظر آورد و راه‌حل‌های موجود و اقدام‌نهایی مأمون را بررسی کرد.

مشکلات مأمون

اول - عباسیان و دربار، در برخورد با مأمون و برادرش امین حق تقدم را به امین می‌دادند. بر همین اساس، مأمون یقین داشت که در بین عباسیان اعتباری ندارد.

دوم - علویان نیز از او راضی نبودند، زیرا علویان نه تنها به خلافت هیچ یک از عباسیان تن نمی‌دادند، بلکه خود کسانی را داشتند که به مراتب سزاوارتر از عباسیان برای تصدی حکومت بودند. گذشته از این، مأمون به خاندانی وابسته بود که علویان، شکنجه، آزار، تبعید و همه این مصیبت‌ها را از این خاندان می‌کشیدند.

سوم - اعراب نیز از او دل خوشی نداشتند به دو دلیل:

الف - مادر، مربی و متصدی امور او همه غیر عرب بودند.

ب - بیزاری عرب از مأمون به دلیل رفتار ناپسند نیاکان او، بویژه پدرش که با مردم به طور کلی و با اهل بیت علیهم‌السلام به طور خاص بدرفتاری می‌کردند.

بنابراین، پس از آن که مأمون دست خود را از دامان فرزندان پدرش، برمکیان، اعراب و علویان کوتاه دید ناگزیر شد به جانبی دیگر روی آورد و در برابر خود جایی جز خراسان نیافت.

بر همین اساس، او چنین وانمود کرد که دوست‌دار هر کس و هر چیزی است که خراسانیان را دوست بدانند و متنفر از هر چیز و از هر کسی است که آنان متنفر باشند. مأمون حتی وقتی احساس تمایل خراسانیان را نسبت به علویان دریافت تظاهر به دوستی

[صفحه ۱۰۰]

و پیروی علویان هم کرد.

بنابراین روی آوردن مأمون به ایرانیان ناشی از سیاست و زیرکی وی بود؛ او از این موقعیت بهترین بهره‌ها را برد تا توانست به حکومت دست یابد.

سپس این محقق مشروح حوادث را از نظر تاریخی بررسی و در راستای حل مشکلات مأمون تحلیل و نتیجه‌گیری می‌کند که مأمون تمام این تلاشها را برای تحکیم حکومت خود انجام داده است. تحقیقات این محقق بسیار سودمند است و حائز اهمیت می‌باشد و بسیار گسترده و با اسناد و مدارک تاریخی به طور مشروح ارائه شده است. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب این محقق در این باره با نام الحیاء السیاسیة للامام الرضا علیه‌السلام مراجعه کنند. گرچه نظر این محقق با مدارک تاریخی سازگارتر و از اتقان بیشتری برخوردار می‌باشد به نظر نگارنده تمام حقیقت نیست.

به نظر می‌رسد هدف مأمون از تشکیل این جلسات ادامه تهاجم فرهنگی علیه آل علی علیه‌السلام برای حذف آنان از صحنه‌ی سیاسی جامعه اسلامی است زیرا: نه مأمون در میان عباسیان تافته‌ی جدا بافته‌ای است که بتوان رفتار او را جدای از کل عباسیان تحلیل و بررسی کرد و نه امام رضا علیه‌السلام جدای از اهل البیت علیهم‌السلام می‌باشد که رفتار او را جداگانه بررسی نماییم، بلکه هر دو نماینده‌ی دو جریان فکری در تاریخ اسلام هستند.

مأمون نماینده‌ی یک جریان فکری است که در آن اسلام منهای امامت آل علی علیه‌السلام یا به عبارت دیگر، نبوت بدون جانشینی مطرح می‌شود. امام رضا علیه‌السلام نماینده‌ی جریان فکری دیگری است که در آن اسلام با امامت آل علی علیه‌السلام یا به تعبیر دیگر، پیامبری توأم با جانشینی برای ادامه هدایت مردم مطرح است. درگیری این دو جریان هم درگیری تاریخی است که اختصاص به مأمون و امام رضا علیه‌السلام نداشته است و تنها در عصر امام رضا علیه‌السلام، به دلیل زیرکی و پیچیدگی شخصیت مأمون، این درگیری بسیار نامریی شده است. بنابراین بر این باوریم که درگیری فوق یک تهاجم فرهنگی حساب شده برای حذف آل علی علیه‌السلام از صحنه سیاسی دنیای اسلام است.

در موارد متعددی مأمون به این هدف اعتراف می‌کند، از جمله همانطور که پیشتر

[صفحه ۱۰۱]

بیان کردیم در مذاکره با سلیمان مروزی از او می‌خواهد که تنها در یک مورد هم که شده او را به شکست وادارد تا بتواند ضعف علمی را بهانه‌ای برای حذف امام از ولایتعهدی قرار دهد و به مردم تفهیم کند که او امام نیست تا زمینه را برای اقدامات بعدی فراهم کند.

تقاضای کارهای غیرعادی یا معجزه

در اندیشه‌ی شیعه، امام از تقوای بسیار بالایی برخوردار است که از آن به عصمت تعبیر می‌شود. دارا بودن عصمت نزد خداوند برای صاحب آن آثاری دارد که از جمله‌ی آنها مستجاب الدعوه بودن می‌باشد به طوری که معصوم می‌تواند برای اثبات امامت و... از این قدرت استفاده کند و به دست او معجزه تحقق یابد. مأمون تلاش می‌کند به مردم چنین وانمود کند که امام رضا علیه‌السلام دارای چنین قدرتی نیست و نزد خداوند جایگاهی ندارد. به همین منظور، نیامدن باران در خراسان را بهانه کرد و تبلیغاتی راه انداخت که اگر در خراسان مدتی است باران نمی‌آید از قدم حضرت رضا علیه‌السلام و ولی عهدی اوست و چون او ولی عهد شده باران قطع شده است. بر همین اساس، مأمون در روز جمعه به امام می‌گوید:

خشکسالی شده است. دعا کن خداوند برای مردم باران بفرستد. امام گفته‌ی او را اجابت می‌کنند. سپس مأمون سؤال می‌کند:

چه زمانی این کار را خواهید کرد؟ و امام در پاسخ می‌فرمایند:

روز دوشنبه. زیرا شب گذشته رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در خوابم آمد و فرمود: پسر من منتظر روز دوشنبه باش. روز دوشنبه به صحرا برو و از خداوند طلب باران کن. بدون تردید خداوند برای آنان باران خواهد فرستاد، خداوند به تو نشان خواهد داد چیزی که آنان نمی‌دانند تا شناخت آنان نسبت به فضائل تو و جایگاه تو نزد خداوند بیشتر شود [۱۵۷].

[صفحه ۱۰۲]

و چون روز دوشنبه شد حضرت با جمعیت به صحرا آمد و ضمن ستایش خدا چنین عرض کرد: خدایا تو حق ما اهل بیت را بزرگ قرار دادی و همان‌طور که دستور دادی، مردم به ما متوسل می‌شوند و امید به فضل تو دارند... خدایا باران فراگیر و مفیدی بر آنان بفرست. خدایا ابتدای باران وقتی باشد که به خانه‌هایشان رسیده باشند. راوی می‌گوید: به دنبال دعای حضرت تغییرات جوی شروع شد و با ابری شدن آسمان مردم خواستند از ترس باران فرار کنند. حضرت فرمود: مردم این ابر این جا نمی‌بارد بلکه مأمور است به فلان منطقه برود. ابر دیگری پیدا شد، حضرت فرمود: این ابر نیز مال شما نیست. تا ده بار این اتفاق افتاد، آن گاه حضرت فرمود: بروید به خانه‌ها که این ابر باید این جا بیارد. پس از متفرق شدن مردم باران شروع شد به طوری که دشت و صحرا از آن سیراب شدند.

به دنبال این جریان وقتی مردم به هم می‌رسیدند می‌گفتند: هینثا لولد رسول الله صلی الله علیه و آله مبارک باد برای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله. مأمون در این هدف که سلب اعتماد ایرانیان از علویان بود شکست خورد و روز به روز بر شهرت و محبوبیت امام رضا علیه‌السلام افزوده می‌شد به گونه‌ای که جاسوسان دربار نیز از وضع پیش آمده خسته شدند. روزی حمید بن مهران به مأمون گفت:

از این که این امتیاز را از خاندان بنی‌عباس به آل علی علیه‌السلام منتقل کنی به خدا پناه ببر، تو با دست خودت خود را نابود کردی. این ساحر فرزند ساحران را به این جا آوردی. در حالی که گمنام بود تو مشهورش کردی!! او پست بود تو بزرگش کردی، فراموش شده بود تو نام او را بر سر زبانها آوردی!! با این دعا و باران همه را فریفته‌ی خود کرده است، می‌ترسم با ولایتعهدی او حکومت از دست بنی‌عباس خارج شود؟ مهم‌تر آن که می‌ترسم تو را سحر کند و حکومت را از بین ببرد (کنایه از این که حتی نگذارد که تا تو بمیری و او جانشینت شود).

اگر در این جملات و توهین‌های حمید بن مهران به حضرت دقت کنید در می‌یابید که او تا چه حد از مسائل سیاسی بی‌اطلاع است. می‌پندارد که واقعا مأمون دلش می‌خواهد که امام رضا علیه‌السلام جانشین او شود. در این جا مأمون دست به یک توجیه سیاسی زده که

[صفحه ۱۰۳]

چرا این کار را انجام داده و چه هدف‌هایی از این کار داشته و چه نتایجی به دست آمده است و حال چه باید کرد؟

مأمون گفت: این شخص از ما دور بود و خودش مدعی رهبری بود:

۱- ما او را ولی عهد کردیم که هم حکومت و خلافت ما را به رسمیت بشناسد و هم تبلیغاتی که می‌کند به نفع ما تمام شود.
۲- هدف دیگر این بود که شیفتگان او بفهمند آنچه را که درباره‌ی آنان ادعا شده است ندارند چه کمش و چه زیادش و آن که مستحق خلافت است ما هستیم نه او.

۳- می‌ترسیدیم که اگر او را به حال خود گذاریم ممکن است تهاجمی از طرف او علیه ما آغاز شود که دیگر نتوانیم آن را دفع کنیم.

۴- آنچه درباره‌ی او انجام دادیم اشتباه کرده‌ایم و با شکست مواجه شد، ولی جایز نیست نسبت به او سهل‌انگاری کنیم بلکه باید او

را کم کم پایین بیاوریم تا نزد مردم به گونه‌ای جلوه کند که شایسته مقام ولایتعهدی نیست؛ سپس شر او را از سر خود دفع کنیم. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید مأمون در این گفت و گو به بخشی از هدفهای پشت پرده‌ی خود از منصوب کردن امام به ولایتعهدی اشاره می‌کند. از این سخنان به خوبی معلوم می‌شود که او هرگز تصمیم واقعی نداشته که امام رضا علیه‌السلام به عنوان جانشین او مطرح باشد و بعد از او خلیفه باشد. ولی حمید بن مهران که از هدفهای پنهانی مأمون باخبر نبود وقتی این سخنان را از مأمون شنید خوشحال شد و گفت:

ای امیر! مجادله‌ی او را به من واگذار کن. بدون تردید من او و یارانش را شکست خواهم داد و او را تحقیر خواهم کرد، اگر احترام تو نبود کاری می‌کردم که همه‌ی مردم بفهمند شایسته‌ی این مقامی که تو به او دادی نیست. مأمون: چیزی نزد من زیباتر از این نیست!

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، مأمون هدف اصلی خود را حذف امام رضا علیه‌السلام از صحنه‌ی سیاسی کشور می‌داند و به صراحت در این جا به حمید بن مهران اعلام می‌کند که [صفحه ۱۰۴]

تلاش او برای نابودی امام رضا علیه‌السلام است.

حمید بن مهران: بنابراین جمعی از شخصیت‌های کشور از سپاهیان، قاضیان و فقیهان شایسته را جمع کن تا من در حضور آنان ضعف او را روشن کنم تا اینان از سر آگاهی بدانند کاری که تو درباره‌ی او بنا داری انجام دهی بجاست و او شایسته ولایتعهدی نیست.

مأمون که از این پیشنهاد خوشحال شده بود و تصور می‌کرد که حمید بن مهران می‌تواند امام رضا علیه‌السلام را در حضور جمع تحقیر کند و آبروی آن حضرت را ببرد خوشحال شد و دستور جمع شدن شخصیت‌های کشوری، نظامی، قضایی و فرهنگی را صادر کرد. پس از آن که همه جمع شدند، او از حضرت رضا علیه‌السلام دعوت کرد که در مجلس حضور یابد. با حضور حضرت و قرار گرفتن ایشان در جایگاه مخصوص ولی‌عهد، حمید بن مهران چنین آغاز کرد: بدون تردید مردم قصه‌های زیادی از تو نقل می‌کنند و در تعریف از تو زیاده‌روی می‌کنند به گونه‌ای که تصور می‌کنم اگر خودت هم از آنها اطلاع پیدا کنی خود را تبرئه می‌کنی. تو تنها درباره‌ی بارانی که همیشه می‌آمده است دعایی کرده‌ای و باران آمده است. مردم این را برای تو معجزه‌ای ساخته‌اند و برای تو مقامی قائل شده‌اند که گویا در دنیا نظیر نداری! در حالی که امیرمؤمنان (مأمون) که خداوند خود و حکومتش را پایدار بدارد با احدی مقایسه نشد مگر این که بر او برتری دارد و او تو را ولی‌عهدش قرار داده است. شایسته‌ی او نیست که تو به دروغگویی که علیه تو و او دروغ می‌گویند میدان بدهی که او را دروغگو بپندارند.

امام رضا علیه‌السلام: من بندگان خداوند را که از نعمتی که خداوند به من داده است سخن می‌گویند منع نمی‌کنم گرچه به دنبال برتری طلبی و گردنکشی نیستم.

اما نسبت به آنچه که راجع به عملکرد مأمون می‌گویی، جایگاهی که برای من در نظر گرفته چیزی نیست جز جایگاهی که پادشاه مصر برای یوسف صدیق علیه‌السلام در نظر گرفته بود و تفاوت آن دو را تو خود میدانی.

[صفحه ۱۰۵]

وقتی امام به آن سخن حمید بن مهران چنین صریح و قاطع پاسخ داد و خود را با یوسف صدیق علیه‌السلام و مأمون را با پادشاه مصر مقایسه کرد حمید بن مهران بسیار ناراحت شد و گفت:

ای پسر موسی از حد خودت تجاوز کرده‌ای که بارانی را که وقتش معین بوده است و به موقع، نه جلوتر و نه عقب‌تر، می‌آمده است و خداوند آن را فرستاده است وسیله‌ای برای فخرفروشی و بزرگی قرار داده‌ای. گویا معجزه‌ی حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام را

آورده‌ای هنگامی که سرهای پرنندگان را با دست خودش برید و اعضای آنها را روی کوهها پراکنده کرد و سپس آنها را به نام خواند آنها به سرعت نزد او آمدند، به سرهای خود ملحق شدند، حرکت کردند و به اذن خدا به پرواز درآمدند!!

حمید بن مهران روبروی مأمون و امام رضا علیه‌السلام نشست بود و بر متکایی که مأمون به آن تکیه داده بود عکس دو شیر نقش بسته بود. حمید بن مهران که از پاسخ امام رضا علیه‌السلام به شدت عصبانی شده بود، رو به امام رضا علیه‌السلام کرد و گفت: اگر راست می‌گویی در آنچه پنداشته شده این دو (شیر) را زنده کن که مرا از بین ببرند. اگر چنین کاری بکنی این معجزه خواهد بود نه بارانی که همیشه می‌آمده است، همه دعا کرده‌اند تو هم دعا کرده‌ای باران به دعای تو نیامده است؟

پیشتر بیان کردیم که به اعتقاد شیعه به دلیل ارتباط خاص امام با خداوند جهان، او از قدرتی برخوردار است که می‌تواند در نظام آفرینش به اذن خداوند تصرف کند و برای اثبات حقانیت خود در ادعای امامت هر معجزه‌ای که بخواهد بیاورد. در این جا وقتی حمید بن مهران امامت امام رضا علیه‌السلام را انکار کرد و او را فردی عادی و فاقد آن قدرت الهی دانست و دعای او را در آمدن باران همانند دعای بقیه مردم تلقی کرد و از امام تقاضا کرد که این دو عکس شیر را تبدیل به شیر واقعی کن تا مرا بدرند! امام رضا علیه‌السلام عصبانی شد و خطاب به دو تصویر فریاد زد: بگریید این فاجر را بدرید او را و هیچ اثری از او به جا نگذارید.

به دنبال دعای امام رضا علیه‌السلام دو تصویر تبدیل به شیر درنده شدند و حمید بن مهران

[صفحه ۱۰۶]

را دریدند و او را خوردند و خونسش را که روی زمین ریخته بود لیسیدند. حاضران وحشت‌زده به این صحنه نگاه می‌کردند. شیرها پس از انجام این مأموریت نزد امام رضا علیه‌السلام ایستادند و با صدایی که همه شنیدند گفتند:

ای ولی خدا در زمین، نسبت به این (مأمون) چه دستور می‌دهی؟ آیا کاری که نسبت به آن انجام داده‌ایم نسبت به این هم انجام دهیم! مأمون که این سخن را شنید بی‌هوش شد.

امام رضا علیه‌السلام فرمود: بایستید و آن دو متوقف شدند.

سپس امام رضا علیه‌السلام دستور داد گلاب و عطر به مأمون زدند و مأمون را به هوش آوردند. پس از به هوش آمدن مأمون، دوباره شیران سخن را تکرار کردند که آیا اجازه می‌دهی همان بلایی که به سر آن یکی در آورده‌ایم بر سر این هم بیاوریم؟

امام رضا علیه‌السلام فرمود: نه، بدون تردید خداوند درباره‌ی او تدبیری دارد که خودش اجرا خواهد کرد.

سپس امام با تصرف ولایی شیران را به حالت اولی که تصویر بودند برگرداند.

مأمون که از خطر مرگ‌رهایی یافته بود گفت: خدا را شکر که مرا از شر حمید بن مهران حفظ کرد [۱۵۸].

مأمون در طرح تحقیر امام رضا علیه‌السلام از طریق حمید بن مهران نیز شکست خورد. با این شکست سنگین در حضور همه‌ی شخصیت‌های تأثیرگذار در اداره کشور و پخش خبر این جریان در شهرها و عدم حضور حمید بن مهران در جامعه و ... روز به روز بر شخصیت امام رضا علیه‌السلام افزوده شد؛ بدین ترتیب برخلاف آنچه مأمون می‌خواست که اعتماد ایرانیان را از امام رضا علیه‌السلام سلب کند نه تنها این حادثه اتفاق نیفتاد بلکه روز به روز بر اعتماد ایرانیان به علویان افزوده شد و شیعیان در عقیده خود به امامت آن حضرت ثابت قدم تر شدند.

[صفحه ۱۰۷]

جلب اعتماد عباسیان

اشاره

مأمون در جلب اعتماد ایرانیان از طریق علویان شکست خورد و در سلب اعتماد ایرانیان از علویان نیز ناکام ماند. حضور امام رضا علیه‌السلام در خراسان با توجه به شخصیت علمی، اخلاقی و الهی آن حضرت روز به روز بر اقتدار و نفوذ معنوی ایشان می‌افزود و از طرفی موجب تضعیف موقعیت مأمون می‌شد. بنابراین مأمون چاره‌ای نداشت جز این که به بغداد برگردد و اعتماد عباسیان را جلب کند. ولی با توجه به شرایط مأمون جلب اعتماد عباسیان دشوار بود، زیرا عباسیان خواهان حفظ قدرت خلافت در بین خود بودند. برای پی بردن به مشکل جلب اعتماد عباسیان، باید دید اعتراض عباسیان به مأمون برای چه بود. برای رسیدن به این مسأله بهترین راه بررسی نامه‌ی عباسیان بغداد به مأمون است که در آن اعتراضها ی خود را بیان کرده‌اند. مأمون ضمن پاسخ به این نامه به حقایق مهمی در تاریخ، و عملکرد بنی‌عباس اعتراف می‌کند. این سند رسمی دارای نکاتی بسیار ارزنده است که به دلیل طولانی بودن آن تنها به ذکر اعتراضها ی بنی‌عباس به عملکرد مأمون و پاسخهای مأمون و مشکلات او اشاره می‌کنیم. این نامه مقدمه‌ای بسیار طولانی در تحلیل عملکرد قریش در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله، تحولات تاریخ صدر اسلام و ظلم و ستم‌هایی که نسبت به بنی‌هاشم چه از طرف بنی‌امیه و چه از طرف بنی‌عباس شده است دارد. اما اعتراضها از این قرارند:

۱- عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم است، ولی تو همیشه از علی علیه‌السلام تبلیغ می‌کنی.

۲- محمد امین با این که برادرت بود به دست تو کشته شده است.

[صفحه ۱۰۸]

۳- در حکومت تو به بنی‌عباس ظلم شده است.

۴- با این که پسر داشتی و میتوانستی او را ولی عهد کنی، علی بن موسی علیه‌السلام را ولی عهد قرار داده‌ای.

۵- با ولایتعهدی علی بن موسی علیه‌السلام اندیشه‌ی پدران را به تمسخر گرفته‌ای.

۶- با ولایتعهدی علی بن موسی علیه‌السلام حکومتی را که پدران این همه برای آن زحمت کشیده‌اند به آل علی علیه‌السلام منتقل کرده‌ای.

۷- قدرت را در اختیار مجوسیان قرار داده‌ای.

اکنون مأمون باید به این اعتراضها پاسخ گوید و زمینه‌های بدبینی بنی‌عباس را نسبت به خودش از بین ببرد تا این که اعتماد آنان را جلب کند. مأمون با توسل به شگردهای علمی و قدرت تحلیل سیاسی که داشت به خوبی از جواب منطقی این گونه اشکالات برآمده است.

برتری عباس

مأمون در پاسخ به این مسأله، ابتدا عباس و بقیه عموهای پیامبر را مقایسه و عملکردهای عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل و نقد می‌کند. او بر اساس اسناد تاریخی تنها برای حمزه و ابوطالب جایگاهی قائل می‌شود و برای عباس امتیازی بر نمی‌شمرد. در مقایسه عباس با امام علی علیه‌السلام او ابتدا بعضی از آیاتی را که در شأن امام علی علیه‌السلام وارد شده نقل می‌کند و سپس به بعضی از روایاتی که در شأن امام علی علیه‌السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است مثل حدیث غدیر، حدیث رایه، حدیث منزله، حدیث سد الابواب، حدیث الاخوه، حدیث خندق و ... اشاره می‌کند و در مقایسه با عباس می‌گوید: فأما تقدیمکم العباس علیه فان الله تعالی يقول: (اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عندالله) [۱۵۹] والله لو کان ما فی أمیر المؤمنین من المناقب والفضائل و الآی المفسرة فی القرآن خلة واحدة فی رجل واحد من رجالکم أو غیره لکان

[صفحه ۱۰۹]

مستأهلاً متأهلاً للخلافة مقدماً علی أصحاب رسول الله بتلك الخلة [۱۶۰].

اما در بحث برتری عباس بر امام علی علیه‌السلام خداوند در این باره می‌گوید: آیا رتبه‌ی سقایت و آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را با مقام آن کس که به خداوند و به روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده یکسان می‌شمارید، هرگز آن دو نزد خداوند یکسان نیستند.

مأمون با استناد به این آیه به بحث برتری عباس بر امام علی علیه‌السلام خاتمه داده است، زیرا این آیه درباره‌ی عباس و امام علی علیه‌السلام و شبیه نازل شده است. آنان نسبت به امام علی علیه‌السلام فخر فروشی می‌کردند که سقایة الحاج و عمارة المسجد را دارند و خداوند در این آیه کار آنان را نسبت به ایمان امام علی علیه‌السلام و جهاد او در راه خدا، بی‌ارزش می‌داند [۱۶۱].

مأمون پس از نقل این آیه می‌گوید: به خدا قسم اگر یکی از امتیازاتی که در امام علی علیه‌السلام هست در یکی از بنی‌عباس یا غیر بنی‌عباس بود به خاطر همان یک امتیاز بر تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله برتری داشت و شایسته‌ی خلافت بود، در حالی که امام علی علیه‌السلام گذشته از این همه امتیازات در تاریخ نیز نسبت به بنی‌عباس چنین عمل کرده است و به خدمت آن حضرت به عبدالله بن عباس اشاره می‌کند.

کشتن امین

مأمون در بحث کشتن امین با توجه به زیرکی سیاسی که داشته و عملکردش در برابر امین به اصطلاح سیاسی امروز توپ را در زمین حریف انداخته می‌گوید: «قسم به جانم امین را کسی غیر از شما گمراه نکرد این شما بودید که عهدشکنی را برایش آسان جلوه دادید و خیانت کردن را برایش زیبا نشان دادید» [۱۶۲] و سپس به مسائل دیگر بنی‌عباس درباره‌ی خودش اشاره می‌کند.

ظلم و ستم نسبت به بنی‌عباس

در پاسخ به این اعتراض نیز مأمون چنان توپ را در زمین بنی‌عباس انداخت که جرأت سخن گفتن نداشته باشند. او به حمایت بنی‌عباس [صفحه ۱۱۰]

از امین و نقشی که در لشکرکشی علیه مأمون داشته‌اند اشاره می‌کند و می‌گوید: «اگر شیوه‌ی من گذشت نبود هیچ یک از شما را نمی‌بایست روی زمین باقی می‌گذاشتم. شما با عملکردتان ریختن خونتان را برای من حلال کردید» [۱۶۳].

ولی عهد نکردن عباس

در پاسخ به این سؤال که با وجود پسرش عباس چرا او ولی عهد نکرده است؟ می‌گوید: او بچه‌ای است که زنان و کنیزان او را اداره می‌کنند و بعد به عدم شایستگی او از حیث ویژگیهای لازم برای یک رهبر اشاره می‌کند و می‌گوید: بر فرض که تمام ویژگیهای لازم برای رهبری را داشته باشد، «در رسیدن به خلافت بین او و یکی از مردان قبیله عکک و حمیر تفاوتی نیست» [۱۶۴] [عکک و حمیر دو قبیله از قبایل پست قحطانی یمن هستند]. در نهایت مأمون در این زمینه برای جلب اعتماد و حمایت عباسیان به علم غیب متوسل می‌شود و می‌گوید: در این زمینه خیلی از من انتظار نداشته باشید که سخن بگویم ولی اگر خیلی اصرار دارید بدانید رشید از پدرانیش به من خبر داده است که بعد از آن که هفتمین خلیفه‌ی عباسی (مأمون) از بین برود بنی‌عباس روی خوش نخواهند دید و نعمتهای شان از بین خواهد رفت. او برای ترساندن آنان چنین می‌گوید: «وقتی مرا از دست دادید برای خود پناهگاهی بیابید ولی افسوس، چیزی جز شمشیر در انتظارتان نیست» [۱۶۵] سپس ادامه می‌دهد که آن سید حسنی یا سفیانی و یا مهدی قائم

علیه‌السلام خواهد آمد و همه‌ی شما را از بین خواهد برد!! (همان طور که گفتیم این سخنان برای ترساندن بنی‌عباس و تن دادن آنان به حکومت مأمون و جلب اعتماد آنان شده است، و گرنه بعد از مأمون چنین حوادثی برای بنی‌عباس پیش نیامده است!

ولایتعهدی علی بن موسی

اشاره

مأمون در پاسخ به این که چرا علی بن موسی علیه‌السلام را به ولایتعهدی منصوب کرده است و این مهمترین سؤال عباسیان نیز محسوب می‌شود، به آن از سه منظر جواب می‌دهد:

[صفحه ۱۱۱]

لیاقت ذاتی امام رضا

برای رهبری و خلافت او در این زمینه می‌گوید: اما نسبت به بیعت گرفتن برای علی بن موسی علیه‌السلام، اول این که این کار را آگاهانه انجام داده‌ام؛ دوم اینکه او ذاتاً لیاقت این کار را دارد.

هدف از ولایتعهدی امام رضا

تنها انگیزه‌ی من در ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام این بود که خون شما را حفظ کنم و با ادامه‌ی دوستی بین ما و آل علی علیه‌السلام از شما حمایت کنم و اگر مقداری بسیار ناچیزی از غنایم را نیز به آنان می‌دهم به همین سبب است!! برای پی بردن به این هدف مأمون، باید شورشهای علویان را در نظر داشت که می‌کوشیدند بنی‌عباس را از صحنه‌ی سیاسی حذف کنند. تنها کافی است بدانید که زید برادر امام رضا علیه‌السلام در بصره خانه‌های عباسیان را به آتش کشید و هر عباسی را که نزد او می‌آوردند به آتش می‌سوزاند. با توجه به همین اتفاقات است که مأمون می‌گوید اگر من علی بن موسی علیه‌السلام را ولی عهد کردم برای حفظ عباسیان بوده است نه انتقال حکومت به آل علی علیه‌السلام!!

ذهنیت بنی‌عباس نسبت به ولایتعهدی

عباسیان بغداد به دلیل دور بودن از مسائل سیاسی تصور می‌کردند که مأمون می‌خواهد واقعا حکومت را بعد از خودش به آل علی علیه‌السلام منتقل کند. مأمون برای آن که چنین تصویری را از بین ببرد می‌گوید:

«اگر تصور می‌کنید انگیزه‌ی من این بود که مسأله ولایتعهدی در نهایت به آل علی علیه‌السلام برگردد و به نفع آنان تمام شود اشتباه می‌کنید! بدون تردید من در فکر اصلاح کارهای شما و در اندیشه شما و فرزندان شما و نسلهای آینده شما هستم در حالی که خودتان بی‌توجه، سرگرم، حیران و سرگردان هستید و نمی‌دانید چه نقشه‌هایی برایتان دارند» [۱۶۶] سپس مفصل در این باره توضیح می‌دهد که چه عواقب خطرناکی در انتظار عباسیان است.

[صفحه ۱۱۲]

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در این کلام نیز مأمون به طور روشن و شفاف بیان می‌کند که تصمیم او درباره‌ی ولایتعهدی برای آن نبوده که حکومت به آل علی علیه‌السلام منتقل شود بلکه هدفهای خاصی را از این کار تعقیب می‌کرده است و همه‌ی قصدش آن بوده که قدرت و خلافت در خاندان بنی‌عباس حفظ شود.

تمسخر پدران

در پاسخ این سؤال که تو با نصب علی بن موسی علیه‌السلام به ولایتعهدی، افکار و اندیشه‌های پدران را به تمسخر گرفته‌ای پاسخ می‌گوید: مشرکان قریش هم همین گونه می‌اندیشیدند و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: «ما پدران خود را بر این روش یافته‌ایم و ما هم به همان روش رفتار می‌کنیم» [۱۶۷].

وای بر شما، بفهمید بدون تردید دین را تنها باید از پیامبران آموخت و تصور نمی‌کنم درک درستی داشته باشید.

قدرت مجوسیان

در پاسخ به این سؤال که در حکومت تو قدرت در اختیار مجوسیان (ایرانیان) قرار گرفته است. مأمون دو گونه پاسخ می‌دهد: الف- شما تنها با من مشکل دارید نه با فضل بن سهل. به این پاسخ توجه کنید: «اما این که مرا سرزنش می‌کنید که سیاست و تدبیر شما را به یک مجوسی واگذار کرده‌ام، غرور و نخوت شما را به کجا رسانده، مشکل شما این نیست؛ زیرا اگر میمون‌ها و خوکیا رهبر شما باشند برایتان اهمیت ندارد بلکه تنها با امیرالمؤمنین (مأمون) مشکل دارید.

ب- بر فرض که روزی اینان مجوس بوده‌اند، این دلیل بر بی‌لیاقتی آنها نیست به این پاسخ توجه کنید: به جانم قسم اینان در گذشته مجوس بودند و مسلمان شده‌اند همان‌طور که پدران و مادران ما در گذشته مسلمان شده‌اند، ولی این تفاوت را با شما دارند که آنان مجوس بوده‌اند و مسلمان شده‌اند اما شما مسلمان بوده‌اید و مرتد شده‌اید. سپس به عملکرد ایرانیان و عباسیان می‌پردازد بشدت عملکرد عباسیان را مورد نقد قرار می‌دهد و از جمله می‌گوید: کار شما به جایی رسیده است که «باکی ندارد

[صفحه ۱۱۳]

که برای رسیدن به خواسته‌هایش هزار پیامبر خدا را یا هزار ملک مقرب خدا را بکشد محبوب‌ترین مردم نزد او کسی است که گناهی را برایش زیبا جلوه دهد» [۱۶۸].

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید پاسخ مأمون در بحث نظری برای عباسیان پاسخی قاطع و دندان‌شکن بود و با توجه به تهدیدهایی که نسبت به فقدان خودش در بین بنی‌عباس ارائه کرده بود این نامه تأثیر خودش را گذاشته بود؛ دلیلش نیز این است که وقتی مأمون به طرف بغداد حرکت کرد با این که بنی‌عباس قبل از ارسال این نامه مأمون را از خلافت خلع و با ابراهیم بن المهدی عموی مأمون به عنوان خلیفه بیعت کرده بودند همین که مأمون به منطقه نهروان رسید دست از حمایت ابراهیم برداشته و همه‌ی عباسیان تا منطقه نهروان به استقبال مأمون رفتند [۱۶۹] و با این کار بغداد و بنی‌عباس بدون هیچ مقاومتی در برابر مأمون تسلیم شدند.

گرچه مأمون توانست قبل از رفتن به بغداد با شیوه‌های مختلف زمینه اعتماد عباسیان را فراهم کند. و اطمینان داشت که با رفتن به بغداد مشکل او با عباسیان حل خواهد شد، ولی با خود می‌اندیشید که دو خطر اساسی همچنان حکومت او را تهدید می‌کند:

۱- ایرانیان به رهبری فضل بن سهل

۲- علویان به رهبری علی بن موسی علیه‌السلام

مأمون بخوبی دریافته بود که اگر خود از مرو برود ولی این دو آن جا بمانند حکومت او روی آرامش نخواهد دید؛ بنابراین دست به کار شد تا این دو را نیز حذف کند.

حذف فضل بن سهل از صحنه سیاسی

فضل بن سهل گذشته از آن که خود سیاستمداری برجسته بود و بدرستی

[صفحه ۱۱۴]

می‌توانست مسائل سیاسی را تحلیل کند معلم و مربی مأمون هم بود و مأمون از کودکی نزد او بزرگ شده بود. فضل بن سهل بخوبی مأمون را می‌شناخت و از هدفهای پنهانی او آگاه بود. بر همین اساس، وقتی مأمون مسأله رفتن به بغداد را مطرح کرد فضل بن سهل مخالفت کرد ولی مأمون به مخالفت او توجهی نکرد و دستور داد مقدمات رفتن را فراهم کنند. فضل بن سهل که وضعیت را خطرناک دید خود را از مسائل کشور کنار کشید و رفت در خانه‌اش نشست و در هیچ کاری دخالت نکرد. ولی مأمون که تصمیم به حذف او گرفته بود او را رها نکرد و او را به دربار خواند. به این گفت و گو توجه کنید:

مأمون: چه شده است چرا در خانه‌ات نشسته‌ای؟

فضل: ای امیر! گناه من نزد مردم و خانواده‌ی تو بزرگ است. مردم مرا به خاطر کشتن برادرت و بیعت گرفتن برای علی بن موسی علیه‌السلام سرزنش می‌کنند. من از دست حسودان و بدخواهان و ستمگران امنیت ندارم و می‌ترسم از من نزد تو بدگویی کنند، اجازه دهید من به جای شما در خراسان بمانم!

مأمون: ما به تو نیاز داریم! و بدگویی بدخواهان و حسودی حسودان از مقام تو پیش ما نخواهد کاست. «تو نزد ما فردی مورد اعتماد، خیرخواه و دلسوز هستی. هر تضمینی که لازم داری بنویس تا به تو بدهم و به هر شیوه‌ای که می‌خواهی آن را محکم کاری کن تا اطمینان داری حاصل کنی که ما به تو خیانت نمی‌کنیم» [۱۷۰].

فضل بن سهل امان نامه‌ای مفصل نوشت و دانشمندان را جمع کرد و نزد مأمون آورد.

امان نامه را نزد مأمون خواند و دانشمندان را شاهد گرفت. مأمون هم گذشته از آن که نامه‌ی فضل را با خط خود تأیید کرد نامه‌ی دیگری برایش نوشت که در آن اموال، املاک و اختیاراتی به او داد و در آنچه آرزوی فضل نسبت به مسائل دنیوی بود دستش را باز گذاشت.

[صفحه ۱۱۵]

شاید فضل بن سهل پس از آن که مأمون این همه امکانات و اختیارات به او داد بیشتر شک کرد و از مأمون تقاضای دیگری کرد.

فضل: ای امیر، دوست دارم تأییدیه علی بن موسی علیه‌السلام هم در این امان نامه باشد و آنچه که شما به ما عنایت کرده‌ای او هم تأیید کند، زیرا او ولی عهد شماست؟

مأمون: می‌دانی ابوالحسن علیه‌السلام با ما شرط کرده است که در مسائل دخالت نکند و کاری انجام ندهد، بنابراین چیزی که دوست ندارد ما هم از او نمی‌خواهیم. خودت برو از او بخواه.

فضل خدمت امام رضا علیه‌السلام آمد و گزارش داد: «مأمون امان نامه‌ای به من داده است و شما شایسته‌تر ید که چنین امان نامه‌ای به من دهید، شما ولی عهد مسلمانان هستید!»

امام رضا علیه‌السلام فرمود: امان نامه را بخوان، فضل همان‌طور که ایستاده بود امان نامه را خواند و چون تمام شد حضرت فرمود: یا فضل لک علینا هذا ما اتقیت الله عزوجل [۱۷۱]؛ ای فضل تا وقتی که تقوا را رعایت کنی ما هم چنین امان نامه‌ای به تو می‌دهیم.

گرچه مأمون به فضل بن سهل امان نامه داده و در حضور دهها دانشمند آن را تأیید کرده است ولی او برای حفظ قدرت به هیچ عهد و پیمانی پای‌بند نیست و هر مخالف احتمالی را نیز از سر راه برخواهد داشت حتی اگر او را بزرگ کرده باشد، حق پدری و معلمی به گردن او داشته باشد، او را به قدرت رسانده باشد و هزاران خدمت به او کرده باشد!!

کشتن فضل بن سهل

کاروان مأمون به طرف بغداد حرکت کرد ولی اندیشه‌ی او قبل از رسیدن به بغداد فقط برداشتن دو مانع احتمالی حکومتش بود.

هنوز چند منزلی از مرو دور نشده بودند که در سرخس مأمون تصمیم گرفت به زندگی هر دو خاتمه بدهد. برای این کار، او طرحی

[صفحه ۱۱۶]

بسیار حساب شده ریخت؛ به مردم اعلام کردند فردا حمام رفتن ممنوع است زیرا امیر، وزیر و ولی عهد می‌خواهند به حمام بروند. پس از خالی شدن حمام چند نفر را در داخل حمام گماشت و به آنان دستور داد هر کس آن روز وارد حمام شد او را بکشند. از طرفی، با امام رضا علیه‌السلام مکاتبه کرد که برای رفع خستگی حمام رفتن مفید است و حمام را برای شما خلوت کرده‌ایم. امام رضا علیه‌السلام پاسخ داد: لست بداخل الحمام غدا و ... و لا اری للفضل ان یدخل الحمام غدا فاعاد الیه الرقعة مرتین؛ من فردا حمام نمی‌روم و به صلاح فضل هم نیست که فردا به حمام برود. دو بار این پیام بین امام و مأمون مبادله شد. وقتی امام رضا علیه‌السلام دید مأمون از اجرای این طرح دست بردار نیست به مأمون نوشت: لست بداخل غدا الحمام فانی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی النوم فی هذه الليلة یقول لی یا علی لا تدخل الحمام غدا ... من فردا حمام نمی‌روم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیشب در خواب دیدم به من فرمود: ای علی فردا حمام نرو...

مأمون برای ظاهرسازی در برخورد با امام رضا علیه‌السلام هر کجا که امام رضا علیه‌السلام سخنش را مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌کرد، مقاومت نمی‌کرد و تسلیم می‌شد که مبادا به مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله متهم شود. از این روی، در نامه سوم وقتی امام حمام نرفتن خود را مستند به خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد مأمون پاسخ داد: «سرورم شما راست می‌گویید و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درست فرموده است و ... ولی فضل خودش بهتر می‌داند که چه می‌کند» [۱۷۲].

از طرفی، مأمون ارتباط امام را با فضل قطع کرد و فضل بی‌خبر از جریان این مکاتبات و نظر امام درباره‌ی حمام روز بعد وارد حمام شد. با ورود فضل به حمام، مأمون به مأموران دستور داد هر کس از حمام خارج شد او را دستگیر کنند و از طرفی با ورود فضل به حمام، گماشته‌ها از کمین‌گاه خارج شدند و فضل را کشتند و هنگامی که

[صفحه ۱۱۷]

خواستند از حمام خارج شوند مأموران آنها را دستگیر کردند و نزد مأمون آوردند. با اطمینان از مرگ فضل، مأمون سراسیمه خود را به امام رضا علیه‌السلام رساند. گفت: «ای سرورم، ای ابوالحسن، خدا به تو اجر دهد در مرگ فضل، فضل وارد حمام شده است عده‌ای با شمشیر وارد حمام شده‌اند و او را کشته‌اند و مأموران این گروه را دستگیر کرده‌اند!»

در این که مأمون دستور کشتن فضل بن سهل را صادر کرده است شبهه‌ای نیست، در عین حال، به مدارکی دال بر این مسأله اشاره می‌کنیم:

۱- اعتراف قاتلان: قاتلان تصور می‌کردند چون مأمون به آنان دستور داده است که فضل بن سهل را بکشند دستگیری شان صوری است و با آنان کاری نخواهند داشت. ولی مأمون کثیف تر از آن بود که به احدی از مخالفان حکومت خود رحم کند و یا برای رسیدن به هدفهای خود به عهد و پیمانی پای‌بند باشد.

مأمون برای رفع اتهام از خود دستور محاکمه علنی قاتلان را صادر کرد. در این که آنان فضل را کشته بودند تردیدی وجود نداشت وقتی محکوم به مرگ شدند گفتند: «تو به ما دستور داده‌ای او را بکشیم!!» [۱۷۳] ولی مأمون که زیرک تر از اینها بود گفت: در این که شما فضل را کشته‌اید شبهه‌ای وجود ندارد ولی این که می‌گویید من به شما دستور داده‌ام این حرف و ادعاست، مدرک ارائه کنید. آنان که مدرکی نداشتند، دستور داد گردن آنان را بزنند و سرهای آنان را برای برادر فضل، حسن، که فرمانده سپاه مأمون در عراق بود بفرستند و به او در این زمینه تسلیت گفت.

۲- شورش نظامیان: به دنبال انتشار خبر کشتن فضل بن سهل در سرخس فرماندهان و نظامیان و هر کس که به فضل وابسته بود در

خانه‌ی مأمون جمع شدند و می‌گفتند: مأمون او را به قتل رسانده و کشته است؛ ما خونخواه او هستیم.

۳- اقدام به سوزاندن خانه‌ی مأمون: با انتشار خبر مرگ فضل و محاکمه قاتلان، نظامیان و فرماندهان «جلو خانه‌ی مأمون جمع شدند و آتش آوردند که خانه را به آتش

[صفحه ۱۱۸]

بکشند که امام رضا علیه‌السلام نهیبی به آنان زد و با دستش اشاره کرد که متفرق شوند و آنان نیز متفرق شدند» [۱۷۴].

حذف امام رضا از صحنه‌ی سیاسی

همانطور که پیشتر بیان کردیم بیشترین اعتراض بنی‌عباس به مأمون به دلیل ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام بود. بنی‌عباس فکر می‌کردند زحمات پدرانشان که برای به دست آوردن قدرت تلاش کرده بودند با این کار مأمون از بین رفته است. علاوه بر این، با توجه به ویژگی‌هایی که بخصوص در امام رضا علیه‌السلام وجود داشت زمینه‌ی پذیرش حاکمیت او در بین مردم بسیار فراهم بود. بنابراین مأمون تا این مشکل را حل نمی‌کرد اطمینانی نداشت که بتواند اعتماد عباسیان را جلب کند. او برای حل این مشکل بسیار کوشید تا شاید به مردم چنین وانمود کند که حضرت رضا علیه‌السلام شرایط لازم را برای ولایتعهدی ندارد، اما هر چه بیشتر تلاش کرد کمتر نتیجه گرفت و آخرین مورد آن مسأله حمید بن مهران بود که به شهرت بیشتر امام رضا علیه‌السلام منتهی شد. با توجه به این که امام رضا علیه‌السلام در این مدت ولایت عهد تشریفاتی بود و در کارها دخالت نمی‌کرد ضعفی در مدیریت او مشاهده نشد تا به این بهانه عزل شود. مأمون اینک برخلاف گذشته که به حمید بن مهران گفته بود باید آرام آرام کاری کرد که مردم بدانند حضرت لیاقت این کار را ندارد، راهی نمی‌دید جز آن که حضرت را به یکباره از صحنه حذف کند؛ اما نمی‌خواست قتل امام همچون کشتن فضل بن سهل باشد که در نهایت نقش او روشن شود و مردم او را قاتل بدانند، او می‌خواست این کار را به گونه‌ای صورت دهد که حتی نزدیکترین افراد هم به این مسأله پی نبرند. بر این اساس، پس از حرکت از سرخس و هنگام رسیدن به توس کنار قبر پدرش تصمیم گرفت به زندگی امام رضا علیه‌السلام خاتمه دهد تا به گمان خود این مانع را هم از سر راه ادامه حکومتش بردارد. بنابراین آن حضرت را به گونه‌ای مسموم کرد که از دید دیگران مخفی ماند!

[صفحه ۱۱۹]

قرائن شهادت امام رضا به دست مأمون

اشاره

با توجه به مسائل یاد شده شبهه‌ای نیست که حضرت رضا علیه‌السلام به دست مأمون شهید شده است. گذشته از تحلیل سیاسی تاریخ عصر مأمون، قرائنی نیز بر این مسأله دلالت می‌کنند که عبارتند از:

تصریح امام رضا

از جمله قرائنی که دلالت می‌کند حضرت رضا علیه‌السلام به دست مأمون به شهادت رسیده است تصریح خود آن حضرت است. به عنوان نمونه، وقتی مأمون در مرو با مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام به مناظره می‌نشست و در دفاع از امام علی علیه‌السلام چنین وانمود می‌کرد که طرفدار اهل بیت علیهم‌السلام است: و كان الرضا عليه السلام يقول لأصحابه الذين يثق بهم: ولا تفتروا منه بقوله فما يقتلني والله غيره و لكنه لا بد لي من الصبر حتى يبلغ الكتاب أجله [۱۷۵] امام رضا علیه‌السلام به یاران مورد اعتمادش می‌گفت:

فریب سخن مأموران را نخورید به خدا قسم کسی غیر از او قاتل من نیست ولی من چاره‌ای ندارم جز این که صبر کنم تا تقدیر الهی فرا رسد.

کیفیت ورود امام بر مأمون

نشانه دیگر این که مأمون حضرت را شهید کرد این است که اباصلت می‌گوید روز قبل از حادثه حضرت به من دستور داد که چگونه برایش قبر را حفر کنم و دعایی به من یاد داد که در حضور مأمون بخوانم و ... سپس فرمود: یا اباصلت غذا أدخل علی هذا الفاجر فان أنا خرجت و أنا مکشوف الرأس فتکلم أکلمک [صفحه ۱۲۰]

و ان أنا خرجت و أنا مغطی الرأس فلا تکلمنی [۱۷۶]؛ ای اباصلت فردا من بر این فاجر وارد می‌شوم. هنگام خارج شدن از نزد او اگر سرم پوشیده نبود با من سخن بگو من هم با تو سخن می‌گویم ولی اگر هنگام خارج شدن سرم پوشیده بود با من سخن مگو. اباصلت می‌گوید: فردا صبح حضرت عباى خود را پوشیده و در محرابش نشسته بود که مأمور مأمون آمد و آن حضرت را احضار کرد. با هم رفتیم، من بیرون خانه منتظر ماندم که هنگام خروج حضرت با سر پوشیده بیرون آمد.

اجبار به خوردن انگور

اباصلت می‌گوید: هنگامی که بر مأمون وارد شدیم جلو او ظرف‌هایی از میوه‌های گوناگون وجود داشت و وی خوشه‌ای انگور در دست داشت که بعضی از دانه‌های آن خورده شده بود. با دیدن حضرت رضا علیه‌السلام، از جا پرید، آن حضرت را در بغل گرفت، او را بوسید، کنار او نشست و همان خوشه‌ی انگور را به آن حضرت تعارف کرد.

مأمون: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر از این ندیده‌ام.

امام رضا علیه‌السلام: شاید چنین باشد، انگور خوب، انگور بهشتی است.

مأمون: از این بخور!

امام رضا علیه‌السلام: مرا از خوردن این معاف دار!

مأمون: باید بخوری! چرا نخوری، شاید تو ما را متهم به چیزی می‌کنی؟ [۱۷۷].

خروج خشمگینانه از مجلس مأمون

از جمله قرائن شهادت امام رضا علیه‌السلام به دست مأمون کیفیت خروج آن حضرت بدون خداحافظی و با عصبانیت از نزد مأمون است. اباصلت می‌گوید: پس از اجبار مأمون بر خوردن انگور، حضرت سه دانه خورد و خوشه‌ی انگور را پرت کرد و حرکت کرد: مأمون: کجا می‌روی؟

[صفحه ۱۲۱]

امام رضا علیه‌السلام: به همان جایی که مرا فرستادی.

کیفیت حضور مأمون

پس از مسمومیت حضرت، خبر در بین مردم منتشر شد. زنان دربار سراسیمه به خانه‌ی حضرت هجوم آوردند. حالت ضعفی بر حضرت عارض شده بود که گاه بیهوش می‌شد و گاه به هوش می‌آمد! مأمون برای فریب افکار عمومی نزد حضرت چنین حضور

یافت.

«او در حالی که پابرهنه و سربرهنه و بر سر می زد، ریش خود را می کشید، تأسف می خورد و اشک هایش بر صورتش روان بود وارد شد و نزد حضرت حضور یافت. در حالی که امام به هوش آمده بود می گفت: ای سرورم نمی دانم کدام مصیبت بر من بزرگتر است، از دست دادن تو و جدا شدن من از تو، یا این که مردم مرا متهم می کنند که من تو را کشته‌ام» [۱۷۸].

پاسخ امام رضا

از جمله قرائن دیگری که دلالت بر شهادت امام رضا علیه السلام به دست مأمون دارد کیفیت پاسخ گفتن امام رضا علیه السلام است. پس از آن که مأمون آن چنان اظهار تأسف می کرد که نمی دانم کدام مصیبت برایم بزرگتر است، امام رضا علیه السلام به گونه‌ای پاسخ گفت که او را قاتل خود معرفی می کرد: فرغ طرفه الیه ثم قال احسن یا امیر المؤمنین معاشره ابی جعفر [۱۷۹]. امام رضا به او نگریست و فرمود: ای امیر با ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) بخوبی رفتار کن.

شهادت افکار عمومی

در همان شب حضرت جان به جان آفرین تسلیم کرد. چون صبح شد و خبر در بین مردم پخش شد، «مردم جمع شدند و می گفتند امام را مأمون کشته است» [۱۸۰].

تأخیر در دفن امام

به دنبال انتشار خبر شهادت امام و اجتماع مردم مقابل منزل [صفحه ۱۲۲]

امام و متهم کردن مأمون به این که امام را به شهادت رسانده است، اوضاع شهر غیر عادی شد. مأمون از ترس این که مبادا مردم علیه او شورش کنند، از عموی امام رضا علیه السلام محمد بن جعفر علیه السلام خواست که «در بین مردم حضور پیدا کن و به آنان اعلام کن که ابوالحسن را امروز دفن نمی کنیم» [۱۸۱].

دفن شبانه‌ی امام

به دنبال حوادثی که در پی انتشار خبر شهادت امام رخ داد، بخصوص آن که تازه فضل بن سهل در سرخس کشته شده بود و سپاه آمادگی شورش علیه مأمون را داشت، مأمون از ترس چنین شورش‌ی دفن امام را به تأخیر انداخت و شب هنگام آن حضرت را دفن کرد. هر یک از قرائنی که در بالا ذکر کردیم خود شاهدی متقن بر این است که آن حضرت را مأمون به شهادت رسانده است که درود بی پایان خداوند بر محمد و آل او باد و لعن و نفرین خدا و ملائکه و پیامبران بر دشمنان محمد و آل محمد باد.

پاورقی

- [۱] ابوالحسن علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ج ۳، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ص ۱۴۹.
- [۲] الشیخ ابوعلی فضل بن الحسن الطبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، الطبعة الاولى، مؤسسه آن البیت، قم، ۱۴۱۷ هـ، ص ۳۰۲.
- [۳] ابوالحسن علی بن عیسی الاربلی، همان کتاب، ص ۱۴۹.
- [۴] کمال الدین ابن طلحه، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، تحقیق ماجد بن احمد، مؤسسه ام القری، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ هـ.

ص ۸۵.

[۵] ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی، اصول کافی، انتشارات مسجد چهارده معصوم علیهم السلام، تهران، ج ۲،

ص ۳۸۴.

[۶] محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۹، ص ۸۳ - ۷۹.

[۷] جعفر مرتضی عاملی، الحیاء السیاسیه للامام الرضا علیه السلام، انتشارات جماعه المدرسین، قم، ص ۴۶.

[۸] محمد الزرکلی، الاعلام، دارالعلم للملایین، بیروت، ج ۸، ص ۶۲.

[۹] القلقشندی، صبح الاعشی، المؤسسة المصریة العامه للتألیف و الترجمة القاهره ج ۲، ص ۲۷۰.

[۱۰] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، الکامل فی التاریخ، دارالفکر، بیروت، ۱۹۷۹ م، ج ۶، ص ۲۱۶.

[۱۱] حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، مکتبه النهضه المصریة، القاهره، ج ۲، ص ۶۳.

[۱۲] همان کتاب، ص ۶۶؛ عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۱۶.

[۱۳] جعفر مرتضی عاملی، همان کتاب، ص ۱۴۸.

[۱۴] همان کتاب، ص ۱۴۸.

[۱۵] احمد بن علی الخطیب بغدادی، تاریخ بغداد، قاهره، مکتبه الخانجی، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

[۱۶] محمد بن موسی الدمیری، حیات الحیوان، چاپ سنگی، ص ۷۲.

[۱۷] محمد ابن ندیم، الفهرست، دار الاستقامه، بیروت، ص ۱۷۴.

[۱۸] جعفر مرتضی عاملی، همان کتاب، ص ۱۵۰.

[۱۹] عباس قمی، سفینه البحار، انتشارات فراهانی، تهران، ج ۲، ص ۳۳۲.

[۲۰] جعفر مرتضی عاملی، همان کتاب، ص ۱۵۲.

[۲۱] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۱۶.

[۲۲] ابراهیم حسن حسن، همان کتاب، ص ۵۶.

[۲۳] محمد بن جریر الطبری، تاریخ طبری، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ج ۷، ص ۱۰۲.

[۲۴] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۹۵.

[۲۵] جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، مکتبه السعاده، بیروت، ص ۲۰۲.

[۲۶] جعفر مرتضی عاملی، همان کتاب، ص ۱۵۲.

[۲۷] جعفر مرتضی عاملی، همان کتاب، ص ۱۵۲.

[۲۸] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۱۲۲.

[۲۹] تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۹۰.

[۳۰] محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج ۶، ص ۴۷۰.

[۳۱] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۱۶۱.

[۳۲] محمد الزرکلی، همان کتاب، ج ۵، ص ۱۸۶.

[۳۳] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۱۷۳.

[۳۴] همان کتاب.

[۳۵] همان کتاب.

- [۳۶] محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ص ۴۷۴.
- [۳۷] همان کتاب.
- [۳۸] عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ج ۶، ص ۲۱۱.
- [۳۹] محمد بن الخضری، الدولة العباسیة، مؤسسۃ الکتب الثقافیة، بیروت، ۱۹۹۷، ص ۱۵۷.
- [۴۰] عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ص ۱۲۲؛ محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج ۶، ص ۴۴۸.
- [۴۱] محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ص ۴۴۹.
- [۴۲] محمد بک الخضری، همان کتاب، ص ۱۵۳.
- [۴۳] همان کتاب، ص ۱۵۴.
- [۴۴] محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۲.
- [۴۵] محمد بک الخضری، همان کتاب، ص ۱۵۷.
- [۴۶] محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج ۶، ص ۵۲۳.
- [۴۷] همان کتاب، ص ۵۲۴.
- [۴۸] همان کتاب، ص ۵۴۷.
- [۴۹] عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۲۳.
- [۵۰] همان کتاب، ص ۲۲۳.
- [۵۱] احمد بن محمد بن خلکان، وفیات الاعیان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ج ۴۱۳.
- [۵۲] همان کتاب.
- [۵۳] همان کتاب، ص ۲۲۴.
- [۵۴] همان کتاب.
- [۵۵] عزیزالله العطاری، مسند الامام الرضا علیه‌السلام، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۹۳.
- [۵۶] عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۲۹.
- [۵۷] همان کتاب، ص ۲۳۲.
- [۵۸] همان کتاب.
- [۵۹] محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج ۷، ص ۹۴.
- [۶۰] همان کتاب، ص ۲.
- [۶۱] محمد بک الخضری، همان کتاب، ص ۱۵۴.
- [۶۲] عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۲۵.
- [۶۳] احمد بن علی الخطیب بغدادی، همان کتاب، ص ۱۸۹.
- [۶۴] عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۲۵.
- [۶۵] همان کتاب.
- [۶۶] برای توضیح بیشتر به کتاب سیاه پوشی در سوگ ائمه نور نوشته‌ی علی ابو الحسنی مراجعه کنید.
- [۶۷] عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ص ۳۲۶؛ محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ص ۱۳۹.
- [۶۸] علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالمعرفة، بیروت، ج ۳، ص ۲۱۲.

- [۶۹] عباس قمی، منتهی الآمال، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ج ۲ ص ۵۵.
- [۷۰] ابوالفداء بن کثیر، البداية و النهاية، مكتبة المعارف، بیروت، ج ۷، ص ۲۴۹.
- [۷۱] محمد بک الخضری، همان کتاب ص ۱۷۷.
- [۷۲] محمد بن علی الصدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، منشورات الاعلمی، تهران، ج ۲، ص ۱۸۴.
- [۷۳] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۱۸۳.
- [۷۴] محمد الزرکلی، همان کتاب، ج ۴، ص ۱۴۲.
- [۷۵] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۳۴.
- [۷۶] همان کتاب، ص ۲۲۷.
- [۷۷] همان کتاب، ص ۲۳۵.
- [۷۸] همان کتاب، ص ۲۳۶.
- [۷۹] همان کتاب، ص ۲۳۶.
- [۸۰] همان کتاب، ص ۲۴۹.
- [۸۱] همان کتاب، ص ۲۵۹.
- [۸۲] همان کتاب، ص ۲۶۶.
- [۸۳] همان کتاب، ص ۲۶۹.
- [۸۴] همان کتاب، ص ۲۹۷ و ۳۰۸.
- [۸۵] همان کتاب، ص ۳۰۱.
- [۸۶] صف / ۴.
- [۸۷] محمد بک الخضری، همان کتاب، ص ۲۷۰.
- [۸۸] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۳۰۵.
- [۸۹] همان کتاب، همان جا.
- [۹۰] محمد بک الخضری، همان کتاب، ص ۱۷۱.
- [۹۱] عزیزالله العطار دی، همان کتاب، ج ۱، ص ۹۳؛ محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۶۴.
- [۹۲] ابوالفداء بن کثیر، همان کتاب، ص ۲۴۴.
- [۹۳] جلال الدین سیوطی، همان کتاب، ص ۲۹۸.
- [۹۴] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۵۶.
- [۹۵] ابوالفداء بن کثیر، همان کتاب، ص ۲۴۸.
- [۹۶] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ج ۶، ص ۳۱۵.
- [۹۷] ابوالفداء بن کثیر، همان کتاب، ص ۲۴۸.
- [۹۸] همان کتاب.
- [۹۹] عزالدین علی بن ابی الکریم بن اثیر، همان کتاب، ص ۳۴۳.
- [۱۰۰] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۶۷.
- [۱۰۱] همان کتاب، همان جا.

- [۱۰۲] عزیزالله العطاردی، همان کتاب، ص ۹۱.
- [۱۰۳] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۳۵.
- [۱۰۴] عزیزالله العطاردی، همان کتاب، ص ۷۱؛ محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۴۹.
- [۱۰۵] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۱.
- [۱۰۶] ابوالفداء بن کثیر، همان کتاب، ص ۲۴۴.
- [۱۰۷] عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ص ۲۹۱.
- [۱۰۸] ابوالفداء بن کثیر، همان کتاب، ص ۲۴۸.
- [۱۰۹] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۴۸.
- [۱۱۰] الشیخ ابوعلی فضل بن الحسن الطبرسی، همان کتاب، ص ۳۰۲؛ ابوالحسن علی بن عیسی‌الایربلی، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۴۹؛ محمدباقر مجلسی، همان کتاب، ج ۴۹، ص ۳.
- [۱۱۱] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۱۴۹.
- [۱۱۲] همان کتاب، ص ۱۳۹.
- [۱۱۳] همان کتاب، ص ۱۵۹.
- [۱۱۴] همان کتاب.
- [۱۱۵] مقصود مأمون عملکرد جلودی در زمان هارون است. بعد از شهادت موسی بن جعفر علیه‌السلام برادرش محمد بن جعفر علیه‌السلام در مدینه علیه هارون شورش کرد. هارون همین جلودی را با سپاهی برای سرکوبی این شورش به مدینه فرستاد و به او دستور داد بعد از پیروزی بر محمد بن جعفر علیه‌السلام گردن او را می‌زنی و خانه‌های آل علی علیه‌السلام را به گونه‌ای غارت می‌کنی که هر زنی تنها یک لباس برای پوشیدن داشته باشد. او خانه‌های آل علی علیه‌السلام را غارت کرد؛ به خانه‌ی امام رضا علیه‌السلام که رسید امام جلو در ایستاد و مانع ورودش شد و قسم یاد کرد که تو وارد نشو من هر چه در خانه هست جمع‌آوری می‌کنم و برایت می‌آورم. او نیز پذیرفت و امام آنچه در خانه بود حتی گوشواره‌ها و خلخال‌های زنان را هم جمع‌آوری کرد و به او داد (عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۵۹).
- [۱۱۶] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۱۵۹.
- [۱۱۷] همان کتاب، ص ۱۳۹.
- [۱۱۸] محمد بن جریر الطبری، همان کتاب، ج ۳، ص ۲۹۴؛ عزالدین علی بن ابی‌الکرم بن اثیر، همان کتاب، ج ۳، ص ۶۷.
- [۱۱۹] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۱۴۸.
- [۱۲۰] همان کتاب، ص ۱۴۶.
- [۱۲۱] همان کتاب، ص ۲۱۸.
- [۱۲۲] همان کتاب، ص ۲۱۹.
- [۱۲۳] همان کتاب، ص ۱۷۸.
- [۱۲۴] همان کتاب، ص ۱۳۴.
- [۱۲۵] همان کتاب، ص ۱۳۶.
- [۱۲۶] همان کتاب، ص ۱۳۶.
- [۱۲۷] همان کتاب، ص ۱۴۸.

- [۱۲۸] همان کتاب، ص ۱۳۸.
- [۱۲۹] همان کتاب، ص ۱۳۹ و ۱۴۸.
- [۱۳۰] همان کتاب، ص ۱۶۲.
- [۱۳۱] همان کتاب، ص ۱۴۸.
- [۱۳۲] همان کتاب، ص ۱۵۷.
- [۱۳۳] همان کتاب، ص ۱۴۶.
- [۱۳۴] همان کتاب، ص ۱۵۷.
- [۱۳۵] همان کتاب، ص ۱۵۱.
- [۱۳۶] همان کتاب.
- [۱۳۷] همان کتاب.
- [۱۳۸] همان کتاب، ص ۱۵۲.
- [۱۳۹] همان کتاب، ص ۲۱۳.
- [۱۴۰] همان کتاب، ص ۱۴۶.
- [۱۴۱] همان کتاب، ج ۱، ص ۱۲۷.
- [۱۴۲] سویق شربت مخصوصی بوده که با آرد درست می‌کردند.
- [۱۴۳] فرزند امام صادق علیه‌السلام و عموی امام رضا علیه‌السلام که ریش سفید بنی‌هاشم محسوب می‌شد و مأمون او را نیز همراه امام رضا علیه‌السلام به مرو آورده بود.
- [۱۴۴] برای اطلاع از این مناظره‌ها به کتاب نهضت کلامی در عصر امام رضا علیه‌السلام مراجعه شود.
- [۱۴۵] همان کتاب، ص ۱۳۶.
- [۱۴۶] این جمله نشان می‌دهد که در روز ترویج مراسم خاصی در دربار انجام می‌گرفته است که همه‌ی شخصیت‌های سیاسی، علمی، نظامی و ... شرکت می‌کردند و انتخاب این روز توسط مأمون برای مناظره نیز فقط برای شکست و هتک حیثیت امام بود گرچه مأمون در ضمن سخن به این هدف اعتراف می‌کند. همچنین در ضمن مناظره مشخص می‌شود که در مجلس شخصیت‌های بسیاری حضور داشته‌اند.
- [۱۴۷] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۱۴۴.
- [۱۴۸] احمد فرید رفاعی، عصر المأمون، دارالکتب العربیه، بیروت، ج ۱، ص ۳۴۷ و ۳۷۱.
- [۱۴۹] مجموعه‌ی آثار کنگره جهانی امام رضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۴۳۵.
- [۱۵۰] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۴۳۵.
- [۱۵۱] مجموعه آثار کنگره جهانی امام رضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۴۳۵.
- [۱۵۲] محمدباقر مجلسی، همان کتاب، ج ۶۲، ص ۳۵۶ - ۳۰۶.
- [۱۵۳] مجموعه‌ی آثار کنگره جهانی امام رضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۴۳۸.
- [۱۵۴] مجموعه آثار کنگره جهانی امام رضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۴۳۹.
- [۱۵۵] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۴۳۵.
- [۱۵۶] مجموعه آثار کنگره جهانی امام رضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۴۳۹.

- [۱۵۷] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۶۵.
- [۱۵۸] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۱۶۹ - ۱۶۸.
- [۱۵۹] سوره توبه (۹) آیه ۱۹.
- [۱۶۰] محمدباقر مجلسی، همان کتاب، ج ۴۹، ص ۲۱۰.
- [۱۶۱] ابوعلی فضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ج ۵، ص ۱۴.
- [۱۶۲] محمدباقر مجلسی، همان کتاب ص ص ۲۱۱.
- [۱۶۳] همان کتاب.
- [۱۶۴] همان کتاب، ص ۲۱۲.
- [۱۶۵] همان کتاب.
- [۱۶۶] محمدباقر مجلسی، همان کتاب، ص ۲۱۳.
- [۱۶۷] سوره ی زخرف (۴۳) آیه ۲۳.
- [۱۶۸] محمدباقر مجلسی، همان کتاب، ص ۲۱۴.
- [۱۶۹] محمد بک الخضری، همان کتاب، ص ۱۸۴.
- [۱۷۰] محمد بن علی الصدوق، همان کتاب، ص ۱۶۰.
- [۱۷۱] همان کتاب، ص ۱۶۰.
- [۱۷۲] همان کتاب، ص ۱۶۱.
- [۱۷۳] محمد بک الخضری، همان کتاب، ص ۱۷۶.
- [۱۷۴] همان کتاب، ص ۱۶۲.
- [۱۷۵] همان کتاب، ص ۱۸۳.
- [۱۷۶] همان کتاب، ص ۲۴۵.
- [۱۷۷] همان کتاب.
- [۱۷۸] همان کتاب، ص ۲۴۳.
- [۱۷۹] همان کتاب.
- [۱۸۰] همان کتاب، ص ۲۴۴.
- [۱۸۱] همان کتاب.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید
 بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی
 آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
 بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

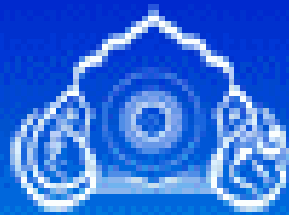
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

